



۸۵۰



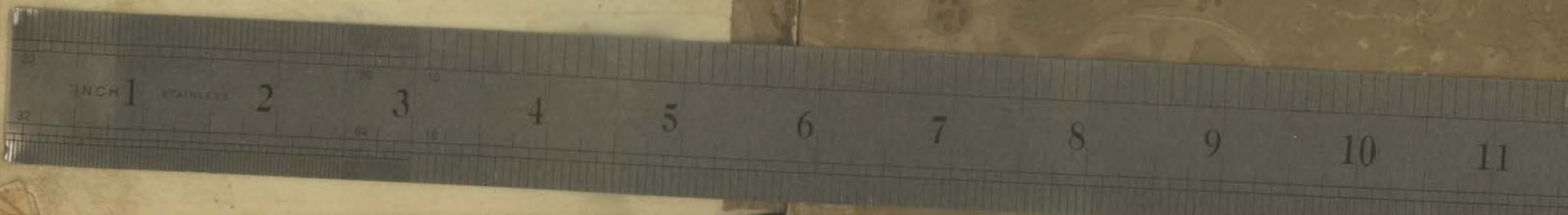
دولت آریا قدم از  
 مکان محل پرده قلعه  
 آله کوشش باغچه آله  
 در کتبخانه آله

نام مادر حضرت موسی دو کتبه است

در کنار کتبه سید محمد علی اردبیلی در شان ائمه  
 زهد تو فضل و صوفی کریم  
 چمن چهارماده از خطی سحر خواند

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۷۳۵۴۴
کتاب	شرح اربعین	
مؤلف		
موضوع	شماره قفسه	

۷۳۵۴۴





۱۵۰



دو کاتب آید تمام آید  
لکان بول در دنیا فقه

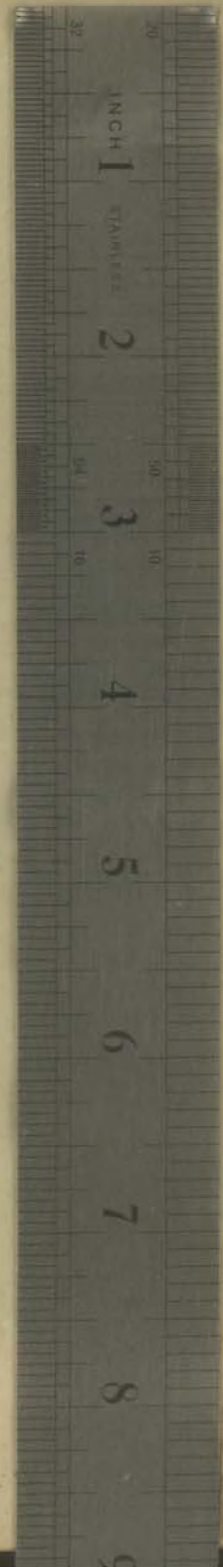
آدم خوش باشد که با طبع  
و کس نعم دعا که نه نرایس

نام مادر حضرت موسی گویند است

در کتاب تکیه سید محمد علی اردبیلی در شان امیرالمؤمنین علیه السلام

زهد تو فضیله و سمو که بسیار در دوز

چپس چهارماد در بطن که خواهد آمد



کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۷۳۵۴۴
کتاب شرح اربعین	مؤلف	
موضوع		شماره قفسه ۳۶۰

۳۶۰



۸۵

در کتابت آذربایجان

تکون بریل و خط فقهی

آذربایجان و خط فقهی


و خط فقهی آذربایجان

نام مادر حضرت موسی گوگبیت

در کتابت آذربایجان و خط فقهی

زهد و فضیله و معنی و تفسیر

چندین چهارماده از خط فقهی

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب شرح اربعین	شماره ثبت کتاب	
مؤلف	موضوع	۷۳۵۴۴ ۳۶۰
شماره ثبت		

۳۶۰







الفقه  
 المستفتى  
 والامام  
 في فضائل  
 هذا الكتاب

كتاب  
 في فضائل  
 هذا الكتاب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَوَّلِينَ  
 وَالْآخِرِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ  
 وَالْمُرْسَلِينَ عَلَى آلِهِ وَغَيْرِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ وَفَقَّهَهُ  
 اللَّهُ عَلَى عِلْمِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْإِنْسَانِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَمَعْدُ عَرْضِ  
 بِمَقَامِهِ بِنَدَاهُ خَاكَاوُشْ كَهْمَنْدَه شَبَه دُوزْكَارِ دَاغِي دَوَامِ دَوْلَتِ  
 اَبَدِ فَرَارِ وَدَرْيُونِ كَرْدِ اَخْبَارِ دَانَاوَاثِمَةِ اَطَهَارِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ  
 السَّلَامُ مَا دَامَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ ابْنِ أَحْمَدَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْفَرَاخِ دَاغِي اعْطَى  
 كِتَابِي بِمَنَاهُ وَجَعَلَ خَرَاهُ خَيْرًا مِنْ أَوْلَاهُ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ مَنْ حَفِظَ عَلَى أَمْرِي دِيْعَيْنِ حَدِيثًا يَأْتِي بِخَاجُونِ النَّبِيِّ فِي أَمْرِ دِيْعِي  
 بَعَثَهُ اللَّهُ فِيهَا عَالِمًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِعَنِي مَرْكَسِ حَفِظَ بَكْدَه بَرَايَاتِ

مَرْكَسِ

مِنْ جَهْلِ حَدِيثِ ابْنِ أَحْمَدَ بِشَيْءٍ كَأَمْتُ مِنْ بَابِهَا الْخَبْرُ جَارِدٌ وَكَذَا  
 دِيْعِي خُودْشَانِ خَلَاوَنْدِ غَالِمِ اَوْدَاقِيَه وَغَالِمِ مَحْشُورِ مَنَاهِدِ وَكَذَا  
 قِيَامَتِ دَرْزَمَرِ عِلْمَاءِ كَهْ مَصْدَقِ حَدِيثِ يَدَا الْعِلْمَاءِ أَفْضَلُ  
 مِنْ دِيْمَاءِ الشُّهَدَاءِ فَهَسْتَنْدِ مَبْعُوثِ مَبْشُودِ وَابْنِ حَدِيثِ ابْنِ الْعِلْمِ  
 دَرْ غَابِ غَبَارِ وَكَالْشَّمْسِ فِي زَاوِيَةِ الْقَهَارِ وَابْنِ وَلِهَذَا أَكْرَمَ عَلَّمَ  
 كِتَابَ رُغْبَتِ جَمْعِ تَوَدَّهْ اَنْدِ وَكَرَضَمِنْ اَنْ جَهْلِ حَدِيثِ اَزْ اَخْبَارِ  
 مُتَعَلِّقَه بِأَمُورِ دِيْنِ نَوَاشَه وَشَرْحِ فَرْمُودَه اَنْدِ وَبَزْكَرِ اَمُورِ دِيْنِ  
 بَلَكِهْ مَعْنَى دُرُوحِ جَدَايِمَانِ وَدِيْنِ وَلايَتِ وَحُبِّ خُصْرَتِ الْمُؤْمِنِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اَسْتُ لِهَذَا جَهْلِ حَدِيثِ مَعْبُورِ فَرْمُودَه خُصْرَتِ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَدْ دَرْ مَنَافِ وَفَضَائِلِ اَنْ سَكْرَتِ بَاوَجَهْ سَهْلِ دِيْنِ مَخْصُصِ  
 ضَبْطِ كَرْدِ بَدَاوَجَهْ اَسَانِ مَرْكَسِ بَخَوَاهِدِ مَصْدَقِ حَدِيثِ سَابِقِ الدِّكْرِ  
 بُوْدَه بَاشَدِ حَقِّقْ نَمَائِدِ وَابْنِ شَيْخِ مَخْصُصِ اَكِهْ دَرْ حَقِيقَتِ مَصْدَقِ  
 اَنْزَعِ اَنْكَ جَزْمِ صَغِيرِ وَفِيكَ نَطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ مَبِيشَادِ خُفَعُودِ  
 بِحُضُورِ مَبَارَكِ خُصْرَتِ كَرْدُونِ حَشَمَتِ اَسْمَانِ عَظَمَتِ نَفْسِ سَيِّدِ كَا  
 كَاهِ شَرْعِ مَبِينِ مُوسَسِ سَاسِ دِيْنِ مَبِينِ يَاسُطِ اِسْطِ اَمِنْ وَامَانِ  
 وَنَاشِرِ شَاهِدِ اَخْسَانِ فَهَرَسِ كِتَابِ دِيْنِ پَرُورِي زِيْنَتِ نَجْمِ شَمْسِ  
 دَادِ كَسْرِ مَرْكَسِ سُلْطَنَتِ وَبَاجِدَارِي بَدْ دَفْلَكِ خِلَافَتِ وَشَهْرَارِي

مَرْكَسِ



مظهر الطاف ربانی و مکتب فضیلت سبحانی سرکار اقدس از رفیع والا  
 و بکمال کبیران مکتب دولت بدانمنا حضرت مظفر الدین میرزا لاوی  
 قوام ارکان دولتی بدوام وجوده السعید مشید و اظناب  
 خیرام عزیزی علی مرز الازمان و الدهور مکتبه ای سلیمان مخفات  
 کرد بر شد مصلحتی نیست ناخون شیشد روزها کردت کورد  
 نیست باک سال باید تا که کل روید ز خاک و چون این مختصر  
 الحکم کثیر المعنی از بهمت توجه نظر کثیر لطف و مرحمت ان در خشد  
 کو هر سلطنت کبریه یا بر منصفه ظهور کنانش جلوه بروز نمود و بنظر  
 فیض مشطر ان بزر اعظم برج خلافت عظمی مرکب و ملحوظ بود مقبول  
 طبع مبارک اندکس کردید امتداز لطف عظیم خداوند کریم ان است  
 که ذکر این مجموعه دلکش سازی و جاری ذرا کاف و اطراف و در  
 باقیات صنایع ثبت صفحات لیل و نهار بوده مشوباتان  
 بر در کار و فرخنده آثار ان نظر کرده لطف پروردگار مکرر  
 و الاغصاء غاید کردید از عین الکمال در دوان حرز الامان ان مشا  
 امن و امان و سائیه سلطان سلاطین جهان اغنی سلطان تمنن  
 فرم مالت ان خلد الله ملکه و سلطانه الی اخر الدوران و وصول  
 دولته بدو له صاحب العصر و الامم الرمان علیه و علی بابیه الصلوة

ع

و قول

و قول

۵  
 والسلام من الله الملك المتان بوده باشد و مخفی نماید که مراد  
 از حفظ چهل حدیث در ضمن خبر مسطور حفظ از ظاهر القلب است  
 که او را از بر گفته میشود زیرا که در عصرها الفایز معنی از او مشهور  
 و متعارف بود و مدار الصدور الشالیف کان علی النفس الخوار  
 لا علی الرئیس فی الدفان حتی بغضی منع عموده اند از تمسک و استدل  
 باخبار پیکر داوی در حفظ خود ندانسته باشد و گفته اند که ندین چید  
 از مسیح تا در مائه مائه از هجرت اکت و میشود که مراد از حفظ خبر است  
 ان از انداس و ضیاع بوده باشد خواه قلبا خواه کتبه و ایا در حفظ  
 مذکور داشتن معنی خبر هم لازم است بانه بعضی گفته لازم نیست بلکه  
 مجرد حفظ لفظ ان به ثبت اشفاع امت و نجات یافتن ایشان از ضلالت  
 هم کافیست کما یظهر من قوله صلی الله علیه و آله و سلم الله امره سمیع  
 مفاتیق قواعدها و آداهما کما سمعها فرب حامل فقیه لیس بقیه و رب  
 حامل فقیه لیس من هو آفته منیه و درین هم بعدی ندارد که مجرد حفظ الفا  
 خبر موجب انحراط در ذمه علماء و فقهاء بوده باشد فان من تشبه بقوله  
 فهو منه لکن عالم معنی کجا و حافظ مجرد لفظ کجا بلکه فرق واضح است از  
 ناثر یا هر دو جان شوند اما ان کجا و این کجا حدیث اول عنوان صحیفه  
 المؤمنین حب علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی عنوان و سرد قرائه اعمال

و قول



مؤمن محبت امیر المؤمنین علیه السلام است و در اخبار وارد است بعد  
 از آنکه عنوان صیغه اعمال اهل ایمان ملاحظه نمودند و در آنجا محبت آنحضرت  
 مکتوب یافتند دیگر منافقه و مدافه در حساب و کتاب اشخص نخواهد شد  
 بهر نحو باشد لا محاله اسباب شفاعت و مهربانی خواهد شد چنانکه  
 در حدیث دیگر مرقوم است از کتاب بحار الانوار وارد شد که روز قیامت  
 میزان اعمال اشخص لا ملاحظه نمایند سبب آن غلبه حسناتش میکند  
 ملائکه موکل بر آن نمکونند بآن شخص ایا هیچ عمل علیحد از جمله حسنات  
 داری که بیاری نمکونند که چیزی غیر از این حاضر در خاطر نداری علی دیگر  
 از کجا ارم نمکونند بل عملی داری و نمیدانی پس دفعه ثانی ورنه نمکونند  
 بکفته حسنات او پس تنبیه میشود انقدر که اگر اسم آنها را و نمیدانند  
 در مقابل آن بگذارند باز تنبیهی خواهد نمود میسر شد که چه چیز است  
 این نمکونند شخصی از محبت علی بن ابیطالب علیه السلام نبود و  
 دنیا فری دادنی بود توانا و وقتی مطالبه نمودی او گفت که اگر  
 این فرض مال غیر تو بود نمیدادم لکن چون محبت علی بن ابیطالب علیه  
 السلام هستی لهذا فرض تو را میدهم بکسر این حق خود را تو هم گفتی  
 چون تو علی بن ابیطالب را دوست میداری من هم از جهت محبت  
 علی بن ابیطالب علیه السلام این وجه را بنوکشت نمودم خداوند

عالم بجهت همین کلمه توهمه سبب آن ترا گذشت فرمود و حکم فرمود  
 این را در صیغه صغیره نوشته برای همین روز تو نگاه داشته بودیم  
 در حدیث دیگر وارد است که نمیکند در ازل صراط الممد و در جبر علی  
 جهتم مگر کینه که با او بران محبت امیر المؤمنین و پیروزی از دشمنان او  
 بوده باشد و هیچ شخص از هیچ موفقی از موافق روز محشر نمیکند و دیگر  
 بابران محبت اشخص چنانچه کفر از ممالک سلطان نمیتواند بگذرد و دیگر  
 با نذکره مردان سلطان پس نذکره مرد و عبود و لا بابت عوالم کو  
 و امکان محبت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است احب علیا  
 لا ابالی و از نشاء و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء قال صلى الله عليه  
 وآله حب علي حبه لا يضر معها حسنة و بعض علي سيئة لا يضر معها حسنة  
 قال ابن ابي عمير المرفق لا تخاف كثيرا سيئات حبه الا كبر لودع علي  
 سيئات الخلق صارت حسنات يعق بكم ان شخصيكه موالده و در  
 علی مرضی ندارد که مرن از گناهان بسیار که مرتکب آنها شده باشی زیرا  
 که محبت او اکبر است که اگر بر سیئات خلق طرح شود همه آتش مبدل  
 خواهد شد چنانچه خلاص عالم در قرآن مجید فرموده اولئك الذين  
 يبذل الله سيئاتهم حسنات وكان الله عفورا جبارا و این فقرات اذن  
 و اجازه در ارتکاب سیئات نیست که هر کس هر چه خواهد بکند بلکه خوا  
 فرموده اند هر کس مرتکب معاصی شود از محبان و شیعیان مانده است زیرا



زیرا که محبت الله در طبق مضای محبوب خود محبت نماید و ما مغاضی را  
 دشمن میداریم پس چگونه مدتی محبت ما مرکب میشود علی را که ما دشمن  
 میداریم و این مقام بنیاد و تفصیل علی علیه السلام دارد که کجا ایشان  
 منحصر نداشتند و هر که از این محبت علی بن ابی طالب را که در دخول بحب  
 بنی مکه و مسند امیر المؤمنین را که مهابت دخول بهشت بوده باشد که  
 بهشت از برای او و از برای بهشت خلق شده و در اخبار وارد است که  
 لو اجمع الناس علی حب علی بن ابی طالب علیه السلام ما خلق الله التی  
 ابدا بنی اکرم جمع می شدند محبت امیر المؤمنین علیه السلام خداوند  
 عالم هیچ اثر حتم را خلق نمیکردند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمود داخل حتم میشود بسبب دشمنی علی بن ابی طالب علیه السلام را خلق  
 بسپاری که از روزگار بکهای جرات و نلای و مال و سنگین چنان  
 جبال بوده باشند پس چه کن از اینکه از جمله آنها بوده باشی و نیز چنان  
 وارد شده است که انحضرت فرموده خلقت النارین عصی علیا و لوطا  
 الله و خلقت الجنة لعل اطاع علیا و لوعصی الله و این مضمون اخبار در  
 عامه و خاصه بسپار وارد شده است و خداوند عالم در حدیث قدسی  
 فرموده که بهشت را خلق کرده ام برای آن کسی که علی را اطاعت نماید اگر چه  
 مخالف من باشد و جهنم را خلق کرده ام برای کسی که علی را مخالف نماید اگر چه

مطیع من باشد و لا یخفی که اطاعت علی علیه السلام در حقیقت طاعت  
 خدا و مخالفت او مخالفت خداست کما فی فقرات الجامعة الکبیرة و غیرها  
 بسپار وارد است که من اطاعتم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد  
 عصی الله و من احبهم فقد احب الله و من ابغضهم فقد ابغض الله و  
 محشر که از اکابر عامه است حدیث قدسی سابق الذکر را بنظر و نقل  
 نموده که خداوند عالم در حدیث قدسی فرموده لا تدخل الجنة من اطاع  
 علیا و ان عصانی و ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی و بعد از نقل  
 این حدیث گفته که درین حدیث زمر خوبی است بر اینکه حب علی هو  
 الايمان الكامل و الايمان الكامل لا یضم مع الشیئات بغیر حب علی  
 این طالب است ایمان کامل و با وجود ایمان کامل ضمیر نماید کمالان کما  
 فی حدیث حب علی حسنة لا یضم معها سیئة قوله تعالی و ان عصی  
 بنی و ذی مجسم از جهنم علی علیه السلام و داخل بهشت مینماید و از  
 ایمان او قوله الجنة بالایمان و یحب علی العفو و العفوان و قوله تعالی  
 و ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی این از جهنم است که موالات علی را  
 نکرده پس نیز ایمان ندارد و طاعت او بخداد در صورت مجاز است  
 نه حقیقت از جهنم آنکه طاعت حقیقتی است که سائر اعمال باو نیست  
 داده شود پس هر کس علی را دوست داشته باشد تحقیق طاعت خدا را نموده



و هر کس طاعت خدا را نموده بچشم نجات یافته پس هر کس علی را دوست داشته نجات یافته است **فَعَلِمَ أَنَّ حَبَّ عَلِيٍّ هُوَ الْإِيمَانُ وَبُغْضُهُ كُفْرٌ** و کس بوم القنبره الا حُبٌّ و بُغْضُ قَوْمِهِ لَا سِبْطَهُ لَهُ وَلَا حِسَابَ عَلَيْهِ و من لا احساب علیه فاحسنه داره و مبغضه لا ایمان له و من لا ایمان له لا ينظر الله اليه بعين رحمة و طاعة عين المعصية و هو في النار فعند هالك وان جاء بحسنات العباد و محبة ناس و لو كان في الذنوب غاراً شجى ذنبه و گفته است که گاه که ایماندا با ایمان و مس کاهان که ایماندا با وجود اکبر پس خوشحال درستان او و بدحال دشمنان او و **حدیث ششم** کفی و کف علی فی العدل سواء بغض است من و دوست علی من ابیطالب علیه السلام در عدالت برابر هستند و مخفی نماید که عدالت وضع هر چیزی است در محل لائق با و کما قبل عدل چه بود وضع اند و ظلم چه بود وضع در ناموفقش عدل چه بود ابده اشجارا ظلم چه بود اب دادن خاردا و تعبارة اخرى العدل هو اعطاء كل ذي حق حقه که راجع بمعنی رحمت عامه است و ان این است که هر ذی حق را حق او ادا کرده شود و از اینجهت گفته اند منجم بر پلنگ نیز دندان شمشکانه بود بر کوسفندان و از و نیز کوار و دوست قادر بر محاربه هستند کما قال علی علیه السلام یا یا الله الباس طه علی خلیفه بالرحمة و دست دیگر حضرت

11 **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتِ** و قال لیلهود بد الله مغلوله غلت ابدیهم و لغوا ایمانا فاولا بل بداه مبسوطان یبقو کفک بشاء اگر دست علی دست خدا نیست چو دست دیگر مشکل کسان نیست باری بر هر دو در عدل برابر هستند از جهه اینکه نور واحد بودند از اول خلقت تا در صلب حضرت عبدالمطلب منشو شدند چنانچه حضرت خنمی ما فرموده اند کنت انا و علی نوراً واحداً بین یدی الرحمن **شیخ الله قبل ان یخلق الخلق یا زین العابدین** و در حدیث دیگر کنت انا و علی نوراً واحداً بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه یا زین العابدین **الف غام** فلم تزل تلتحق فی النور یعنی تا وصلنا الی خضر العظمه فی ثمانین الف سنه ثم خلق الله الخلاق من نورنا فخلق صنائع الله و الخلق بعد صنائع لنا و در حدیث دیگر صنائعا که مضمون خدا را بنده عالم را خداوند از این خبریه است اثر ما خود کردیده و حاصل معنی صد را این اخبار این است که من و علی نور واحد بودیم پیش خداوند عالم و خدا را بشیخ مینویدیم پیش از آنکه خلق را با عرش را خلق کند میهار صد هزار سال با چهارده هزار سال الح با مراد از حدیث مذکور اینکه این دو نیز کوار در کنار و کز و من المعنی یکی هستند یعنی نبی و ولی هر دو نسبت بهم دو ناو یکی چون زبان قلم با اینکه مراد این است که هر دو نفر در حقیقت یک ماهیت



هستند و رب مضمون حدیث کرده با علی است یعنی غیر از روح  
 من جسد و درین اشاره است بمضمون این اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
 و در حدیث دیگر با علی و وحی من دینی و حجج من حجی و دَمَك  
 من دمی و است نفسی الی بن حبیبی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمود من ذاتی تقداری الحق و در زیارت منعم تحفه از این کلام  
 مجلسی نقل نموده السلام علی نفس الله الفاعله فی بالسن خطابا  
 لعلی علیه السلام و بعد از آنکه آنحضرت نفس الرسول بوده و قد ما لعلی  
 الله علیه و آله من ذاتی تقداری الحق پس حضرت امیر علیه السلام نفس  
 العلما و نفس الله الفاعله فی بالسن خواهد شد و از این است  
 قوله تعالی و جلد رکه الله نفسه و قول عیسی علیه السلام نعم ما فی نفسی  
 و لا أعلم ما فی نفسک هم ما قول با آنحضرت کرده حدیثی از ائمه ائمه القرآن  
 مع علی و علی مع القرآن یعنی همان با علی و علی با قرآن است و این اشاره  
 بحدیث الثقلین فی قوله صلی الله علیه و آله اِنِّی مَآرَكُ بَیْنَكُمُ الثَّقَلَيْنِ کِتَابُ اللَّهِ  
 وَ عَیْرَتُی أَهْلُ بَیْتِی مَا اِنْ مَسَّکُمْ بَیْهَاتَانِ فَضَلُوا أَبَدَا وَ اَتَمَّهَا لَنْ یَفْیُرَا حَتَّى  
 یَرَوْا عَلِیَّ حَوْضَ بَیْنِی وَ عَلِیَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ با حقیقت قرآن مصاحب دارند که  
 از یکدیگر جدا نمیشوند کما فی حدیث الحق مع علی و علی مع الحق بدو  
 مع جماد آری یعنی علی و جماد و حق همراه علی است حق با علی دور کند

هر جا باشد یا اینکه علی با حق راه میبرد هر جا باشد و در بعض اخبار  
 وارد شده که حقیقت قرآن خود آنحضرت است چنانچه فرموده انا کلام  
 الله الناطق و از اینجمله قوله تعالی لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین  
 و کل شیء احصیناه فی ایام مبین و اخبار معتبره تاویل با آنحضرت  
 شده و فرموده اند که کتاب مبین و امام مبین او است که دارای جمیع  
 اولین و آخرین است بحجت لا یزب عن عیله و شیفا لدرد فی الارض  
 و لا فی السماء بعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت  
 من الدور الی الدور من انبیاء الخلق الی الاینها و ان یحکم  
 بالقول فانه بعلم الشرا و الحی الاله الخلق و الامر منه و الیه ینتهی  
 الامر و این قرآن ظاهر و حکایت است از آنحضرت و افعال و اقوال و  
 اوضاع در صورتیکه بمعانی آن برده شود و بان عمل کرده شود چنان  
 در اخبار بسیار وارد شده که یک ربع قرآن در مسجد و فضائل ایشان است  
 و یک ربع در خدمت و فواجح اعداء ایشان و یک ربع در سنن و امثال  
 و یک ربع در فرائض و احکام و نفیهم انلا ما هم وارد شده الی غیر ذلک  
 و جمیع این اقسام را جمیع مبداء ایشان است چنانچه در بعضی اخبار وارد  
 که تمامی قرآن مجید وصف کالات ایشان است و بیان آنرا طلب تفصیل  
 عرض و عنق طولی را لازم داشته که مناسبان مختصر نیست و اگر این  
 صورت قرآن را من جهت معناه عمل نمایند و او را معارض و مقابل آیه

علیه



عليه السلام بگيرند و فراموش دري افتد زيرا كه همچنين فراموش را خداوند  
 نازل نفرموده و لهذا امير عليه السلام در وصفين فرمودند كه بزيارت من  
 را كه لشكر معويه از راه نرو و بر تعليمي عمر و عاص بر سر نهاده اند تا  
 كلام الله التاطق قوم مخالفت نمودند خانه عوام الناس خراب كاوا  
 باور كشتند و رخدای غامبان فوج را بار و زارند از پيغمبري كه خدا  
 هزار نفر زياد از آن اوضاع غدير خم را با چشم خودشان ديدند و آنچه  
 شنيدني بود با گوش خودشان شنيدند با وجود اين همه بفاصله  
 دو ماه چيز زياد و كه همه اين اوضاع را چيدند و بكار و ساله سائين  
 كرديدند دين و دينداران را خراب نموده ايم و ي و اب و زان و بختند  
 خاك برف جهان در بختند اهل دنيا از كه پي از همين لعنة الله  
 عليهم اجمعين و فراموش بعضي از كليم مودل بحقيقت جناب حق  
 صلى الله عليه و آله شده حتى در تفسيرش و القرآن الحكيم گفته اند  
 مرا ديدن است كه و حقيقتك با محمد يعني قسم بحقيقت نواي محمد و منافا  
 ما بين اين دو مطلب ندارد زيرا كه حقيقت اخبر از چشمتي خود امير عليه السلام  
 است كما يدل عليه آية افسنا انا من الهوى و من الهوى انا حكيم  
 ينكر من اذى عليا فقد اذاني يعني هر كس على را ابداء نمايد پس بختني  
 مرا اذيت نموده و اين معني غير از آن است كه بفرمايد كذا اذيت نموده

زيرا كه عبارت ثابته مغايرت مي نمايند بخلاف ثابته كه اذيت و نفس اذيت  
 رسول صلى الله عليه و آله بوده باشد و از اينجا اشاره مي آيد بمضمون حديث  
 سيم كه نفس اخبر نفس حضرت پيغمبر است پس اذيت و عين اذيت رسول  
 صلى الله عليه و آله خواهد بود و اذيت رسول صلى الله عليه و آله عين  
 اذيت خداست چنانچه وارد است در حديث فاطمة بضعة مني و انا  
 فضاء من و من اذاني فقد اذى الله فهو علي حلال الشريك بالله و لا يكون  
 في نار جهنم و حق تعالي در قرآن ميچند فرموده ان الذين يؤذون الله  
 و رسوله اولئك الذين لعنهم الله واعد لهم عذابا بالغا و در بين ستر  
 عجيب است كه اذيت ايشان اذيت الله ناميده شده و اال ايشان الله  
 ناميده شده و خود بخي ماب صلى الله عليه و آله فرموده من اذاني فقد  
 اذى الحق و در رواياتي همين كه ناكاه و دختي كويدن ابي انا الله و  
 باشد انا الحق از دختي چرا نمود و از نيك بختي انا الله يقول علي  
 لسان عبد المؤمن و قلب المؤمن عرش الله فالحق في الحديث القدسي  
 ما و يعني ارضي و لا سائي و لكن و سعتي قلب عبد المؤمن ايشانه  
 او از ما ارشيه بود كمرچه از طغوم عبد الله بود و بعد از آنكه ايشان  
 از غايب عبوديت كه العبودية جوهره كهها الزبونية مظاهر صفا  
 و اتصال ربوبيت و الوهيت شدند مصداق لنامع الله خالان هو

و من اذى الله  
 و من اذى الله



فيها نحن ونحن هو وهو نحن نحن خواهد شد و در بنصورت  
 منسوب با ایشان منسوب بخدا خواهد شد و اگر کسی آنها را از بیت نموده  
 خدا را از بیت خواهد نمود و همچنین عمتك با ایشان و عظیم و نجید  
 ایشان و زیارت ایشان چنانچه وارد شده است که هر کس حضرت سید  
 الشهداء علیه السلام را زیارت نماید روز عاشورا فکما ثار الله  
 فی عرشه و در نقل زیارت جامع فرموده اند من واهم فقد والی الله و  
 عاد بهم فکد عاد علی الله پیش از آنکه از خداست عاشورا و معشوق  
 خاشاکی خداست و افرط غلام محبت و استغفار در مقام عبودیت  
 در عالم فنا فی الله و بقا با الله است کما حدیثه الحجاز بالشار کار بجای می برد  
 که مضمون نوسم ایضاً در قصدم کنی پیش از آنکه بگردانی بی صدق  
 پیدا نماید حدیث ششم انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار و فی  
 یوم من و علی از یک درخت و یک اصله خلق شده اند مردم از درختهای مختلف  
 یعنی قریباً از ساویرم و طینت علیزه دارد و طینت من و علی یکی است و این  
 و این مضمون غایت اتحاد و امیهمانند چنانچه حدیث انا من حبیب و حبیب منی  
 هم شعر باین فیه است و در حدیث دیگر انا من علی و علی منی هم و او شده  
 بلکه این مسئله بخاری در همه ائمه معصومین علیه السلام میباشد چنانچه وارد  
 شده که فرموده اند اؤلنا محمد و اؤلنا محمد و اؤلنا محمد و کؤلنا محمد و چون

ختم رسل که عقل کل هستند مقتضای اول ما خلق الله العقل خلق  
 شدند و امیر علیه السلام در مقام نفس کل خلق شدند پس و بنصرت  
 این نفس کل فظهران عقل کل است و از نور او خلق شده و در عالم احکا  
 در مقام رقی الوجاع و راقب الحز و متشابهاتشاکل الامر فکما ثار  
 خیر و لا مدح و کما ثار مدح و لا خیر کانه شی واحد هستند و از یک  
 اصله خلق شده اند بخلاف سایر مخلوقات نسبت بنیکد یکبار نسبت  
 باین شجره طینه فرموده اند فی شجرة رسول الله صلی الله علیه و آله اصلها  
 و امیر المؤمنین قرنها و الائمة علیه السلام من رقیبها اعضانها و علو  
 الائمة علیه السلام اثمارها و شیعهم المؤمنون و اولادها بعد از آن فرمود  
 و الله ان المؤمن یولد مؤمن و رقیبها و ان المؤمن یموت فسیط  
 و رقیبها و در بعض اخبار امیر المؤمنین علیه السلام سادگان درخت  
 و در بعض اخبار حسن علیه السلام ثمره آن شجره و الشجرة الائمة  
 علیه السلام من ولد الحسن علیه السلام اعضان آن شجره هستند  
 و در کتاب معانی الاخبار که فاطمه علیه السلام غصن آن شجره و اولادها  
 او میوه های آن و شیعهم اولاد آن و بعض اخبار بطور دیگر شرف صدور  
 یافته و هر یک از این اخبار صحیح هستند و نوع من الاخبار فاعیبه و با او  
 البصائر و دشمنهای ایشان شجره خبیث هستند که در قرآن مجید است

انفسهم و غیرها  
 اصلها انوار است  
 فی الشجرة طینه  
 جبین یا قریبها در کانی سوال  
 شده از حضرت صادق  
 علیه السلام از این شجره  
 طینه صحیح







مجلسی بچیک است از نور علی صورت اند و ایندیش باها باها شیکت  
از نور خدا و از حدیث مذکور و بنظر می آید که اگر علی علیه السلام بنوعی  
در میان نبی بود زیرا که از حضرت اند و هذابت حاصل نمیشود مثلاً اگر  
کسی بخواند برای خود که طریقی را شاد است و لکن راه را که کرده و جهت  
بیابان ضلالت رو نموده کسی نمی آید و از این راه که این راه  
ضلالت است و مؤدی به هلاکت و غفلت شد این شخص اگر اندازد او را  
قبول بکند می پسند و توقف نمائند و لکن مقهور میمانند و نمیدانند کدام بحث  
برخی دلایل یا پندارهای پیدا شود که از دست او بگریزد و او را بر راه راست  
برسانند بلکه در اثناء سیر سلوک هم دست او را و بل نکند زیرا که راه را  
پیدا و هستند و طریقی ضلالت هم در اطراف و جواب بسیار است  
این سالک باز راه را که کند پس این مادی بایند همیشه مراقب و باشد  
تا او را غفلت و مقصد اصلی را فراموش نکند پس ماها از ما این امیر علیه السلام  
و اولاد ظاهر و او که هادیان راه هستند دست نمیتوانیم بکشیم و جمیع  
مشائات بکسر سلوک اصول دین و فتنه با خلاق و فرعون دین که علم  
حقیقت و طریقت و شریعت هستند و اگر چه امیر علیه السلام فرموده است  
عبد من عین محمد صلی الله علیه و آله و آنا من محمد کما لقوه من الضو  
ولکن امر هذابت و تفاسیل این رتبت و منزلت با حضرت و گذاشته شد

و از این حدیث نیز در می آید که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آله  
بودند جمیع امم سابقه ایضا و امیر علیه السلام مادی جمیع امم هستند چنانچه  
فرموده صلی الله علیه و آله و آله انا المنتد الح حصرانی فماند یعنی انداز من حضرت است  
همین و هذابت منحصر است بعلی علیه السلام و باقی با علی هذابت میباشد جمیع  
هذابت بایندگان و هذابت جویندگان و سائر بیگانان تبعه انجمن است بودند  
و از شهبان او محسوب میشوند و بان تفاخر داشتند و آن من شیعیه  
لا ابراهیم ای من شیعیه علی علیه السلام و خنی ناب صلی الله علیه و آله و آله  
اند آدم و من و نه تحت لوانی بوم الفیقه و حامل لواء امیر است پس جمیع  
پیغمبران زیر دست امیر مومنان علیه السلام بوده و خواهند بود حدیث  
علی بن ابی طالب علیه السلام را من بدین یعنی علی علیه السلام نسبت من بمنزله  
من است نسبت بیدن من چنانچه بدین سرکاری نمیتواند بکند و وجود  
علی علیه السلام پیغمبر است حضرت تمامیت نداشت و اثری نمینمود قال رسول  
یا ایها الرسول بلغ ما اُمرنا انک فی علی علیه السلام فان لم تفعل فما  
بلغت رسالتک و در خصوص بیان حکم ولایت نازل شده الیوم اکملت  
لکم دینکم و انتم راضون علیکم یعنی و رضیت لکم الاسلام دنیا و آخرت  
اگر شیخ امیر المؤمنین علیه السلام نمیشد دین حضرت نعمت الرسل و راجع بود  
و شریعت انحضرت قوام نمیکرفت چنانچه فرموده اند و لا یستف علی علیه السلام



لما قام للإسلام عود ولا أوردني إلا بمان عود چنانچه اگر ولایت ای  
 بود شریعت پیغمبر متغی و لایق نبود پس قوام ظاهر و باطن شریعت  
 المسلمین از هر یک وجود مسعود امیر المؤمنین علیه السلام بود و حقیقت  
 امر این است که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله پادشاهی بود که  
 عوالم صورتیه و معنویه در تحت پادشاهان و سلطانان بوده و صورت و معنوی  
 با کمال جلالت شان و حکم و اجرای در همه عالم کون و امکان و لکن  
 انحصار و وزیر لازم بود که مشیال انبیاء این سلطنت کبریه بوده باشد  
 که آن وزیر مظهر قوت و قدرت و سلطنت و همتان پادشاه و الانبیا  
 بود جمیع امور آن پادشاه بحکم او جاری و در اطراف و انکاف ملک و ملکوت  
 جاری باشد و آن وزیر جلالت قدر امیر علیه السلام بود کما قال صلی الله  
 علیه و آله یا علی انت وزیر و اخي و صهيبي و وصيبي و خليفتي و انت مني خير  
 مرؤن من موسى الا انه لا يني بعدني كمال الله عليه السلام ربنا شرح الله  
 و كبره امري و اخلل عقلا من لسان بقعه هو اتوني و اجعل لي وزيرين  
 مرؤن اخي اسند به از روی و اشیر که فی امیر الایة و درین حدیث شریف  
 مسطور که شبکت سبایدن فرار داده شده واضح و معلوم است که جمیع  
 ندایه بدن و حرکات و سکات و بانده بر اعمال قوی و حواس است که در  
 تعبیه شده و جسد بدن معلوم است حال خواهد داشت و از این رو

فراست که در اخبار و روایات وارد شده تعویذ بالله تفصی این حضرت دارد  
 نمی آید که مثلا پیغمبر صلی الله علیه و آله از حیث قلب و رتبه پائین تر  
 از امیر علیه السلام بوده باشد حاشا و کلا بلکه خود وجود امیر علیه السلام  
 بشکله وجود حضرت رسول صلی الله علیه و آله است اهدار یکشاید  
 آن چه جلالت ابد مدهوش مانده چیریل در همه حال اگر وجود ختم الرسل  
 صلی الله علیه و آله نمی بود امیر علیه السلام موجود نمیشد چنانچه اگر  
 امیر علیه السلام موجود نمی بود جمیع ذرات موجودات را وجودی نمی بود  
 چنانچه اگر پادشاه نبوده باشد که او را مملکتی و سلطنتی نبوده باشد  
 پس وجود وزیر را کجا متصور میشود زیرا که وزارت و وزیر با وجود سلطنت  
 پادشاه عالم کبراست و آنچه وزیر و چه دیو چه دیو چه دیو چه دیو چه دیو  
 علی علیه السلام بر هر چه الجنة ککوب الصبح لاهل الدنیا  
 یعنی علی علیه السلام بر نوری اندازد در بهشت برای اهل بهشت چنانچه  
 اشاره صبح روشن می باشد برای اهل دنیا و این شبیه محض از برای تصور  
 حقیقت خال است برای کونه نظران و الاعلی علیه السلام روشنی هستند  
 جمیع موجودات و ارضین و سموات است که الله نور السموات و الارض  
 و در حدیث وارد است که در طرف بالائی آفتاب نوشته شده الله نور  
 السموات و در طرف سمت زمین نوشته شده که علی نور الارضین و این



اشاره است باینکه امیر علیه السلام بنور باطنی خود که مظهر بنور است  
 مظهر الله بنور اسمائهاست و بنور ظاهر که مقام توحید انحصار است در مقام  
 بشریت بسوی کائنات منور زمینهاست و لا یخفی که سموات و ارضین منحصراً  
 باین اسمائها و زمینهای ظاهره نیستند اسمائهاست در ولایت جان  
 دوده روح پست و بالاهاست کوههای بلند و دریاهاست و الای  
 اسمائها ظاهر از عالم شهود و از سطح اجسام هستند غیب ابر و ابی  
 دیگر است تا بدو الا که بر خاصان پدید آید بان فی لبس من خلوق جدید  
 قال علی ما افعینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلوق جدید و الحاصل  
 آنجا خدایند عالم مختص خود و معین و منصور درجه بیست که از او  
 نایب شود و اسمائها و زمینها را نوزان نماید بلکه نور او خود نور پاک  
 و جوهر نایب است اشع کائنات و خالصه موجودات است که او داخل منق  
 و نسبت او از همه شرافت و کرامت مجوده و او را برای خود انتخاب  
 نموده و بان نور جمیع موجودات را بنور وجود روشن نموده و از ظلمات  
 عدم بیرون آورده و خضر خضر ماب فرموده **اِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِی ظِلْمَتِهِمْ**  
**دَسْ عَلَمُهُمْ مِنْ نُوْرِ الْوُجُودِ** و قال **مَنْ لَمْ يَلِكْ عَلَى الْاَنْسَانِ جِزْءٌ مِنَ الدُّعْرِ**  
**لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً** و فی الخبر کان مذکور فی العلم و حامل مظهر کامل  
 وجود و بنور امیر مؤمنان است که جسم او همچو جبرائیل بنور است

سقف مقیمین بلکه جسم او چون افقانی در جهان نور او نایب در کن  
 و مکان و هو النور و نور النور و نور النور که جمیع موجودات از نور  
 وجود او خلق شده اند چون ذرات شعاعه انوار و جمیع پرده ها نایبند  
 او در اطراف و کثافت که همی کشند وجود او نایب است اگر نازی کند  
 از هم فرد بر نند فالها اسد الله بر وجود آمد در پرده هر چه بود  
 اند حدیث **كُنْتُ هُمْرَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَابُ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْتَمِناً**  
**خَرَجَ عَنْهُ كَانَ كَافِراً** یعنی علی یک در است که هر کس از او داخل شد  
 مؤمن شده و از او ضلالت و گرفتاری غضب حق گرفته و قال **صَلَّى**  
**عَلَيْهِ السَّلَامُ** مثل امیر یعنی بحباب خطی بنی اسرائیل **مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ**  
**اٰمِناً** و قال **لَحْظَا** اِنْ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَيْنَكَ كَهْتةً اَنْحَسَ  
 تاویل که مراد از بیت مذکور در آیه شریفه بیت الولایه است که امیر علیه السلام  
 بوده باشد که ولادت و وضع محل او در مکه معظمه بعمل آمد در خانه  
 کعبه که جای آن خانه و ابکه میگویند **مُبَارَكاً وَ هَذَا لِلْعَالَمِیْنَ** که کثیر الخیر  
 و البر که سبب هدایت جمیع عالمیان است و اگر انحصار را ندیده باشد  
 هدایت عالمیان چه طور در آن خانه منصور میشود تا آنجا که منبر نمایند  
 من خلقه کان امینا که هر کس محل آن خانه شود امن و خاطر جمع میکند در عمل  
 شایع از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که از ابی حنیفه پرسیدند



اتخیر عن قوله تعالى من خلعه كان امنا ابن دلالت بر الارض که این کلام  
 زمین است و کدام مکان است عرض کرد که این گفته است فرمود میگوید  
 که حاج بن یوسف و عبد الله الزبیری در خانه کعبه وضع منجوق کرده و او را  
 در نوبی کعبه کشت با دامن بود ابو حنیفه ساکت شد حضرت فرمود هر کس  
 بقام ماینعت کند و در ذمه اصحاب داخل شود امن شده است در انوار  
 از عدل جهم و معلوم است که حاضر غایب ایشان تفاوت نداشتند  
 بلکه حاضر بود به بیعت از غایب و این را از راه نفی فرموده و مراد دخول  
 در خانه و لا بیت و محبت این خاندان شریف البیان است و هر کس را مستظلا  
 ظل ظلیل این خانه بر و ن بر کافر خواهد شد و اطلاق باب با بر این  
 علیه السلام درین خبر غایب اشاره است بحديث انا مدینه العلم و علی بابها  
 و من اراد المدینه فلیأمن بها یعنی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله  
 فرمود که من شهر علم علم دارم در سن این سخن قول پیغمبر است و خدا  
 بنفر باید قادر خلق البیوت من ابوابها پس هر کس بخواند ایمان بخدا و رسول  
 صلی الله علیه و آله بیاورد باید از این راه برود که صراط مستقیم است و باید  
 از این در داخل شود که منجوق است و الا داخل انظار نخواهد شد و دانند  
 درگاه خداوندی خواهد بود و این حدیث صریح است در کفر دشمنان  
 اهل بیت اطهار علیه السلام چنانچه بعضی از علماء سابقین مثل علم الهدی

در این خبر غایب اشاره است بحديث انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد المدینه فلیأمن بها

و غیر حکم بر کفر ظاهر اینها هم کرده اند و آنها را طاهر ندانسته اند  
 و معاش ایشان را زیاد از قدر ضرورت جایز نکرده اند و از جهة عرض  
 حکم بر طهارت ظاهر کرده اند و جمعی دیگر محض جهة اقرار صوگ آنها  
 بر الوهیت و نبوت حکم بر طهارت صورت کرده اند اگر چه باطن آنها  
 کافر و نجس و غیر از این جهت چیزها سراوازن کنند و بعضی از آنها  
 دیده اند که از این حدیث کفر آنها و سائرین در میانند و این حدیث  
 از جهة غایب اشهار نتوانسته اند انکار نمایند لابد در آخر حدیث  
 افزوده اند و فلان سفیهها و فلان حیطانها و شیعیان در جعلیت  
 و انحال این در فقره ذکر نموده اند نکته دقیقه که مدینه را سقف و دیوار  
 نمیشود تا یکی از آن فلان و این فلان سقف و دیوار بود و با  
 و از لفظ من که از الفاظ عموم است فهمیده میشود که از اعم سابقین  
 هم هر کس امیر علیه السلام را شناسد و لواحقا لا و با وضعتی نداشته  
 باشد کافر خواهد بود چنانچه سابقا اشاره رفقه و مؤید این است آنچه  
 در اخبار وارد است که جمیع انبیاء سابقین و امتهای ایشان حاضر  
 و ادوست میداشتند و از شیعیان ایشان بودند و این من شیعی  
 کابر اینهم و الا کافر میشدند و ضال و مضل میبودند چنانچه مکرر  
 خواهد شد پس ما نمیکویم در حق ایشان مگر آنچه خودشان در میان



خودشان فرموده اند **قَدْ تَمَّ لَنَا شَيْءٌ عَلَى خَلِيفَةٍ وَخَاصَّةً لِلَّهِ صَلَّاهُ اللَّهُ**  
**وَعَلَّمَهُهُمْ** ابواب الدببة الالهية التي اخرج نفوس الاحكام الشرعية  
**وَأَسْرَدَ حَقَائِقَ التَّكْوِينِيَّةِ** تمام كنه الجلال التي يطوق بها الخلق  
**وَنَقَطَةُ الْكَمَالِ** التي ينشأ منها الموجودات **وَالْبَيْتُ الْحَرَامُ** الذي ينوحه  
**إِلَيْهَا سَائِرُ الرِّيَاضِ** تمام الباب والنجاة والتواب **وَأَمَّا الْكِتَابُ فَصَلَّ**  
**الْخَطَائِبُ فِي كُلِّ بَابٍ حَكِيمٌ بِشَيْءٍ مِنْهُمْ** ذكر على عليه السلام عينا  
**يَنْفَعُ كَرَمُودَنَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَتُهُ** است بدانكه ذكر كبرياي بعضی  
 اوری است بالفظ و زبان که آن شخص مذکور زبان پیاورد خوانه بخرد  
 بر دهن نام او باید ذکر کردن اوصاف و افعال و باطوار و کردار او و بضم  
 ذال معقوف نه که قلبی است که بخاطر آورد اشخص را و اوصاف کنیابد و او را یاد  
 کند بدو اینکه لفظی متعلق با زبان آورد و اگر چه ظاهر مشهور از حد  
 کسرال است که مراد ذکر لفظی بوده باشد و لکن ضم ذال و ذکر قلبی هم صحیح  
 چنانچه ذکر لفظی را بشد که قلبی هم شامل میتوان نمود زیرا که قلب را هم ذیل  
 هست اگر چه مثل این زبان ظاهر نیست **إِنَّ الْكَلَامَ لَفِي الْفَوَادِ** و اما  
**جَعَلَ اللِّسَانَ عَلَى الْفَوَادِ دَلِيلًا** لکن نه با نظری که اشاعره میگویند مراد  
 از عبادت بندگی است و مقصود در اینجا بندگی خداست یعنی ذکر امیر علیه  
 السلام بندگی خداست زیرا که بنده در عالم بندگی باید همیشه از زبان

خود ذکر کند و یاد کند اسم مولا را و اوصاف و کمالات او را و این عود  
 لفظی ظاهر است و نیز یاد آورد با قلب خود مقامات جلال و جمال  
 و شئون مولا می متعال خود را و این عود بیت معنوی باطنی است  
 حاصل آنکه ظاهر باطن و جمیع اعضا و جوارح خود را پر کند از ذکر مولا  
 خود بطوری که دل و استخوان و پوست و گوشت او پر باشد از محبت مولا  
 در مقام "رسم ای صیاد که قصدم کنی" نیش زانگاه بر لب زین  
 و این مقام همان مقام است که فرموده اند **الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كَهْمُهَا**  
**الرُّبُوبِيَّةُ** و در این مقام وارد است حدیث قدسی که خداوند متعال فرماید  
**لَا إِلَهَ إِلَّا الْعَبْدُ يَقْرَبُنِي بِالْإِقْبَالِ حَتَّى أَجِبَهُ فَإِذَا أَجِبْتُهُ كُنْتُ**  
**مَعَهُ** الذي يجمع به وبصره الذي يضر به و لیسانه الذي يبطون به  
 و در این مقام است **قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ** **إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَلَى لِسَانِ عَبْدِهِ**  
**الْمُؤْمِنِ** این همه اوازه از سر بوده که چه از حلقوم عبدالله بوده پیش  
 من اوازت او از خداست **عَاشِقُ** از معشوق عاشا کی جداست و در غیر  
 صحت و وقوع حکایت مشهور منصور که بعد از کشتن او خوش انا الحق  
 می شست هم از این فوله خواهند بود و در این مقام گفته اند **رَوَا** باشد انا الله  
 از حقنی **چرا** نبود روا از اینک بخنی **چنانچه** خود امیر علیه السلام در مقام  
 عودیت خالوند در همین حالت بودند که مشغول ذکر صوری و معنوی



خسر بالحق بودند و در عالم فانی الله باید رجه بقاء بالله گذاشته بودند  
 و خدا مطلع بر کلی بود و احدیت شدند و در مقام واحدیت در طبق جلد  
 قدسی عبیدی طعنی بجعلک مثلی دارای تصرف در عوالم کونیه و امکنه  
 کرده در عوالم امکان سلطان با افتاد و بهمن سلطنت حضرت فاد  
 بخار شدند پس در بنصورت ذکر ایشان ذکر خداوند عالم و تذکر ایشان  
 موجب تذکر بلعن تذکر خداوند عالم خواص بود و بهمن فقر و عیاش  
 حقیقه خالق بکار اشاره است **قُولُكُمْ عَلَا وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ فَاذْكُرُونِي**  
**أَذْكُرْ** خداوند عالم زاد کرده بدون ذکر آنها از کوی بعل بخوانند  
 و از بجائی حاصل بخوانند و چون ذکر خدا عبادت خداست پس ذکر  
 او صیاء رسول بخار **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** عبادت و بندگی خدا خوانند  
**ذِكْرُكُمْ ذِكْرُ اللَّهِ وَأَمْرُهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَنَهْيُهُمْ نَهْيُ اللَّهِ وَمَا يَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ**  
**اللَّهُ** چنانچه خودشان فرموده اند **إِنْ قُلُوبُنَا أَوْعَدَ بِشَيْءٍ فَلَا شَأْنَا**  
**شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا كَانَا لَعَنًا وَمَا مَيَّتْ أَوْ مَيَّتَ وَلَكِنْ**  
**اللَّهُ رَحِي عَلَى طَبَقٍ مَا شَاءَ إِلَّا أَنْ تَأْتُمُّ بِدَ اللَّهِ فِي خِرَاءِ كُلِّ حُكُومَةٍ**  
 مظهر قدرت کامل حق هستند قدرت آنها قدرت خداوند است  
 و افعال آنها افعال خداوندی است **لَكُمْ أَعْمَالٌ مَكْرُمُونَ لَا يَبْقَوُ**  
**بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَحِصُونَ**

**الَّذِينَ ارْتَفَقُوا فَمِنْ خَشَعَتِ أَسْمَعُوهُمْ** بار من ان دارد و این بنهم حکم  
**وَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ النَّظَرُ** و جبر علی عبادت یعنی نظر کردن بر روی علی علیه  
 السلام عبادت است و وجه این فقره از شرح حدیث سابق الذکر معلوم  
 است زیرا که بنده خدا را از حیثیت ملاحظه عبودیت لازم است که جمیع  
 اعضاء و جوارح و افعال و اطوار و کردار خود را صرف بر توجه معبود خود  
 نماید باز ذکر و فکر و خیال و نظر کردن و سایر حالات و شئونات بندگی  
 نمودن بطوریکه استغراق کلی در جنب معبود خود بلای و حاصل شود  
 چنانچه بکدر رجه عبودیت نماز خواندن و روزه گرفتن و امثال اینها  
 و در رجه دیگر **حَقَّقْ بِإِحْلَاقِ اللَّهِ وَالْإِسْبَاطِ بِصِفَاتِ اللَّهِ** است و در رجه دیگر  
 فکر و تأمل و مراقبه در مقامات توحید است اذ این سه درجه ذکر و توجه  
 اول که عمل قوی و حواس ظاهر است و او را شریعت میگویند چنانچه  
 در جمیع طریقت و سببی و حقیقت می نامند یکی از عبادات نظر کردن و توجه  
 نمودن معبود و مولای خود است و چون **أَمِيرُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** مظهر صفات  
 و افعال ربوبیت میباشد کامل گفتگت افعال الربوبیه التي عذرت  
 بهما من شك أنك مريد لهذا دعاء الله تعالى خالات هو قوما  
 نحن ونحن هو ومن راني قد داني الحق مكرن و نظر نماید خدا را  
 نظر نموده است و بعبانی اخوی انحضرت وجه الله است چنانچه خودش میگوید



اَمَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يَتَوَكَّلُ بِهِ بَشَرٌ فَتَنْظُرُ كَرْدَنَ بَوَاجِبِ وَنَظَرُ كَرْدَنَ بَوَاجِبِ اللَّهِ  
 چنانچه گوش کردن بفرمانهاست او عبادت الله و اطاعت الله است و شنیدن  
 فضائل او هم عبادت الله است و نیزه زدن و اخبار امر بسیار دارد و شنیدن  
 است و در نظر کردن با تامل و درین برزیده کار و تامل نمودن در اوقات و آن  
 بر توحید ذات بحت ذات و تامل در موجودات و تدبیر و دخلت و رفیق و  
 کمال است و آنکه تَنْظُرُ فِی مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَوْ لَمْ يَنْظُرْ إِلَى الْأَيْلِ  
 كَيْفَ خَلَقَ وَالسَّمَاءَ كَيْفَ رَفَعَهُ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سَوَّاهَا  
 بِتَفَكُّرٍ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَرْبَعٌ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ  
 لَتُخْلَقَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَا بَابَ إِلَّا الْأَوَّلُ إِلَى الْفَتْحِ لَكِ عَمَادَةٌ  
 فِي هَذَا الْبَابِ وَ از جمله ايات خداوندی بلکه ايت کبریه حق سبحانه  
 المختص است چنانچه خود فرموده لَيْسَ لِلَّهِ آيَةٌ إِلَّا الْكِبَرُ مَعْنَى فَيَسْتَعِزُّ  
 خدای بزرگوار من بزرگوار و در حدیث دیگر انا لله الله اکبر و دایم است  
 لِيُتَمِّقَ بَابُنَا الْكِبَرُ بِنَا بَرِزُولِ بَعْضِ نَسَبِهَا بِكِبَرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ در  
 اشاره میشود باینکه حکمت معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سران  
 مشاهد حقیقت امر مومنان علی بن ابی طالب بوده است هر چند پیش از آن  
 مذکور است نظر کردن بآن مختص عبادت الله خواهد بود که این کبریه حق هستند  
 و دلیل معرفت خلق عالم چنانچه در اخبار بسیار فرموده اند سخن آخر

الْبَشَرِ يَتَعَرَّفُ اللَّهَ وَ در حدیث دیگر یاعرف الله و یاعبد الله و عباد  
 دیگر از حضرت صادق علیه السلام سخن و الله الاسماء الحسنی الی  
 لا یقبل الله من العباد عملاً الا بطاعتنا و معرفتنا یعنی قسم بخدا ما هم  
 اسماء حسنی حق تعالی که از بندگان خود علی قبول نمیکند مگر با اطاعتنا  
 و با معرفت ما و اینها المختص نور خداوند عالم است که در عالم امکان  
 و کون ناپدید و الاثر باین صفت مؤثره ای لا تزدل علی مؤثره که از آثار  
 بی بر مؤثره میشود خصوصاً در صورتیکه اثر احکامات کلیه مؤثره  
 بوده باشد و اینها سر یا نامی و بوده باشد پس در بصورت نظر کردن  
 بخاک نظر کردن محلی خواهد بود و نظر بنور الله نظر بخداوند تعالی التوجه  
 بود پیش من از آن و از خداست عاشقان معشوق حاشا که خدا  
 مِنْ عَرَفْتُمْ فَقَدْ عَرَفْتُمُوهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ جَهِلَ اللَّهَ وَ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ  
 أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ باریکشای علی المرتضی  
 ای پس سوره القضاء حسن القضاء باز باین باب رحمت ناپدید  
 بارگاه ماله که واحد منقول است که از ملای رومی پرسیدند خدا مختص  
 امر علیه السلام گفت اگر از دانش میپرسید فل هو الله احد و اگر از  
 میپرسید لیس کثیره شی و اگر از فعلش میپرسید اِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا  
 أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ رومی شد از سر علی کن کلام دان و که گفت



اگر از ستراله باب ممکن و این همه صفات واجب لا حول ولا قوة الا بالله  
 حدیث شریف گوید که خلق علی لفظ علی السلام که  
 یعنی اگر علی خلق نمیشد و برای فاطمه که وی میبود این حدیث شریف  
 اگر چه بالذات در ترقیف حضرت فاطمه علیها السلام و فضیلت او وارد شد  
 و لکن با استلزام مدح و تفضیل امیر علی علیه السلام و فضیلت آنحضرت را بر وجه  
 المانع افاده می نماید نسبت بسائر مخلوقات و مقصود و منظور از مختص  
 این است که فاطمه علیها السلام از اهل دایره غالبه که قون دایره سائر انبیاء  
 و اولیاء است میباشد و سطح طینت او دایره سطح طینت سائرین است و علی  
 علیه السلام هم از اهل آن دایره غالبه است و اهل آن دایره غالبه نسبت  
 که با سایرین جمیع دایره های کونیه است و او از بیع عشر معصومین علیهم السلام  
 هستند که یکی پدر او و حضرت فاطمه علیها السلام و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 که شخص اول عوالم کون و امکان است و دیگر علی رضوی بن عم و برادر او که  
 نور او مشرق از نور او است و مابقی خود آن معصومه مظهر علیها السلام و اولاد  
 طاهرین او هستند اگر امیر علی علیه السلام درین دایره خلق نمیشد احد از نادان  
 ایشان که او نمیشد و بر آنکه در زوجیت کونیت شرط است که در شرف  
 و فضیلت ایما نه برابر بوده باشند من حیث الایمان و التوحید اگر چه اشخاص  
 مختلف بوده باشند و از برای هر یک درجه مخصوص از ایمان بوده باشد

و سائر انبیاء و اولیاء در مرتبه ایمان که حضرت فاطمه علیها السلام نیستند  
 و در خارج بگردان حدیث مذکور آدم و من دونه هم وارد شده و در  
 بنصورت بعد از آنکه امیر علی علیه السلام که حضرت فاطمه علیها السلام شد  
 علاوه بر تفاوت درجه فضیلت که مابین زوج و زوجة معتبر است  
 افضل از آدم و سائر انبیاء و اولیاء خواهد بود و درین حکم تمامی صل  
 و انبیاء حتی اولی العزم غیر از ختم انبیاء همه داخل هستند چنانچه در  
 دیگر وارد است که حضرت خنی ماب صلی الله علیه و آله و سلم که آدم  
 و من دونه تحت لوائی یوم القيمة یعنی آدم و من شخصی که بعد از او آمده اند  
 انبیاء و اولیاء زیر لوائی من هستند در روز قیامت و این اشاره است  
 بآنکه آنها در مرتبه لشکر وجود و عدم و حشم هستند نسبت با آنحضرت  
 و تعباده اخروی آنحضرت پادشاه همه و سائر و سائر انبیاء و اولیاء و در  
 تبعه و رعایا میباشند و امیر علی علیه السلام امری فی شان و حامل نژاد سایه  
 افکن ایشان و دارای این سلطنت کبری و مظهر این مهمت عظمی بودند  
 و بنا بر این اشاره رفت حضرت فاطمه علیها السلام هم افضل از جملة انبیاء خواهد  
 بود فکیف یمن دونه نام و افضلین امیر علی علیه السلام از طوائف انبیاء علیهم السلام  
 عموما و از اولو العزم خصوصا و احادیث و اخبار بسیار وارد است  
 چنانچه در کتاب او وارد ذکر نموده از کتاب منافع زصصه بن صوحان



که در حق که این علم لعین قرن مبارک المحضر و حضرت در مصحفه نقل  
 شد پیش حضرت و در حال پرسیدن با امیرالمومنین آن افضل آدم ابو  
 البشر یعنی افضل منشی آدم ابو البشر فرمود و کبره الانسان نفسه  
 فبیع لکن قال لکما لا ادم ان کن انت و ذرنا جنة الى اخر ما صل انک  
 خلقتنا عالم هم هشتاد و ادم علیه السلام مباح کرد لکن از یکدخا منی  
 نمود با وجود این باب بناورده از شجره منتهیه هم تناول نمود و خداوند عالم  
 اکثر اشیاء دنیا را بمن مباح نمود و من نوله کردم و نوح علیه السلام بظالمین  
 قوم خود نفرین نمود و من صبر تحمل نمود و نوحین نمودم و شرف علیهم السلام  
 کافر بود و پیشهای من سیدنا بنی اسرائیل الحجة هستند و موسی علیه السلام  
 رفت ماموریت به قوم فرعون عرض نمود و رب انی فکلت و منهم نفسا  
 فاحذف ان یقتلون و من رفت بکلیع سوی برائت بمشربین که پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله را آنها بسوی آنها فرستادند و نرسیدم با وجود اینکه اکثر  
 صنادید قوم و بزرگان ایشان را کشتیدم و ما در عین علی علیه السلام  
 رفت وضع حمل ملائکه از بیت المقدس بیرون کردند و کشتند از نجی خدا  
 بیت العباد و لا یست الولا دة و از برای مادر من بیت الله و دیوار حرم  
 شد و فاکلی یعنی کوبیده از عجب من عابا الله گفت داخل شود و در بیت  
 وضع حمل کن و این فضل برای هیچکس نشد و نخواهد شد و حدیث طایفه

سعدیه با حجاج معروف است که مشارالیه پیش حجاج برای قضیه اش  
 علیه السلام از ما تر انبناء الحجاج نمود بانیکه در خصوص ادم علیه السلام  
 نازل شد ایه مقتضی ادم و به فتوی و در خصوص امیران نازل شد و کان  
 سبعهم مشکورا و ذن نوح و لوط کافر بودند و زوجه امیر علیه السلام  
 فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و انهم علیه السلام گفت  
 ارب کفحی المونی قال ازله تؤمن قال بلی و لکن یطمین قلبی  
 و امیر علیه السلام فرمود لو کشف العطاء ما اردت بقبنا و هدی  
 کلبه لم یقال قبله و لا بعد احد یعنی مثل این کلمه از احدی صادر  
 نشده و در خصوص حضرت موسی علیه السلام نازل شد فخرج منها خائفا  
 یترقب قال رب انجی من القوم الظالمین و امیر علیه السلام در فرار حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب غار خوابیده و ترسید تا نازل شد و رب  
 الناس من بشر به نفاه ابتغاء مرضاء الله و دارد علیه السلام در حکم  
 خطاب نمود پس خدا بکافر نمود با داود و انما جعلنا خلیفه فی الارض فاحکم  
 بین الناس بالحق الی اخرنا سلمان علیه السلام بفیلم نمود گما قال تعالی  
 فتمهاها سلیمان و امیر علیه السلام فرمود سلوین غافون دون العرش  
 السماء و غامحت الارض و سلوین قبل ان تعقد و ربی و قال النبی  
 صلی الله علیه و آله یوم فی جبرائیل افضا کر علی و اعلی کر علی و افضا کر



علی و سلمان علیهما السلام گفت رب مبی بی که لا یبغی احدین بعد  
 و امیر علیه السلام فرمود باد دنیا باد دنیا القدر خلفنا ملکنا لا رجعة فیها فان  
 عمره فیض و خطر کبیر و املاک حقیق و خداوند عالم بخشش عظیم  
 السلام از راه عتاب خطاب فرمود بفرمان شما آنت قلت للناس انی  
 و امی الهین من دون الله و امیر علیه السلام با خطاب فرمود و فی کما نصیر  
 انحضرت را خدا دانستند و این همه عالم پر شده است از طایفه علی الهی که انحضرت  
 را با الوهیت می پرستند حتی شافعی که یکی از ائمه از بعد عام است گفته  
 لو ان المرصی بحدله لصار الناس طراجم حده کفی فی فضل مولانا علی  
 و نوع الشک فیه انه الله و مات الشافعی پس بدید علی و امیر علیه السلام  
 حدیثی که در جمیع الناس علی بن ابیطالب علیه السلام ما خلق  
 النار ابدا یعنی اگر مردم جمع میشدند محبت علی بن ابیطالب علیه السلام  
 صریح خداوند عالم افس جهت از ابد خلق نمی فرمود و این حدیثی است  
 دارد بر اینکه هر کس از اولین و آخرین که داخل آتش میشود از جهنم جدا  
 علی بن ابیطالب است و هر کس داخل بهشت میشود از جهنم محبت انحضرت  
 و این فقره اختصاص یافت ختم الرسل ندارد از جمله اینکه هر کس از که خدا  
 و رسول صلی الله علیه و آله دوست دارد هر مؤمن که در عالم بوده  
 باشد از ابتداء خلقت الی یوم القيمة او دوست میباشد پس جمیع مؤمنان

از هر امت بوده باشند لا بد محبت امیر علیه السلام و اولاد طاهرین او خواهد  
 بود و جمیع منافقین دنیا همگی مخالفین انحضرت خواهند بود و بر این مطلب  
 اشاره شده در خبری از حضرت صادق علیه السلام در حدیث مفصل  
 که صدوق ده در علل شرایع ذکر نموده که مفضل عرض نمود بخشش صادق  
 علیه السلام که چه جهت علی بن ابیطالب فسیم الجنة و النار شد فرمود  
 از جهت اینکه حب او ایمان و بغض او کفر است و جهت خلق شده برای هر  
 ایمان و آتش خلق شده برای هر کفر پس انحضرت فسیم الجنة و النار میشود  
 و داخل بهشت نمیشود مگر اهل محبت او و داخل جهنم نمیشود مگر اهل عدا  
 او مفضل گفت پس با انبیا و اولیاء او او دوست میباشد پس فرمود  
 بل با چنین نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوست و در دفع خیر و عظیم  
 الراه عدا و جلا محبت الله و رسوله و حبه الله و رسوله ما یجمع حتی یفرق  
 الله علی بدیه و و فی کما طاف مشوی یعنی مرغ بران کرده پیش انحضرت او دوست  
 فرمود اللهم انی باحب خلقک باکل معی هذا الطیر و از این فقره و فقره علی  
 علیه السلام را فاضل نموده بود مفضل گفت بل فرمود پس نمیشود که انبیا  
 و اولیاء دوست نگیند کسی را که خدا و رسول صلی الله علیه و آله او را  
 دوست نمیکرد و نمیشود که مؤمنین از ام جمیع انبیا و رسول و جمیع مؤمنین  
 ام ایشان محبت و دوستدار علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و مخالفین

و شایسته است که خدا  
 و رسول و جمیع انبیا  
 و اولیاء و جمیع مؤمنین  
 را دوست و دوستدار  
 انبیا



و دشمنان ایشان مبغض شدند پس داخل جنت نمیشود مگر کسی  
 که او را دوست بکشد از اولین و آخرین <sup>تَهْوِیْدُنْ</sup> قِسْمِ الْجَنَّةِ و التا و مفصل  
 کُتِبَ فَرَحٌ بَعَثَ فَرَحٌ اللَّهُ عَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَحٌ بِنَا عَلَيْنَا اللَّهُ  
 فرمود پس ای مفضل عرض نمود ایا علی داخل میکند محبت خود را بهشت  
 و مبغضین خود را به جحیم یا رضوان و مالک که خازن بهشت و جحیم هستند  
 فرمود یا مفضل ای نداشتی که خداوند عالم مبعوث نمود رسول خود را  
 وَهُوَ رُوحٌ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَهُمْ أَرْوَاحٌ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفِيْءِ عَامٍ وَانْهَارٍ  
 دعوت نمود بنوحید خدا و اشاع او امر و نواهی و اهل او اعدا جنت نمود که  
 اطاعت نمایند و وعده اشی نمود اگر مخالفت نمایند و ایا پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله رضامن وعده خود نبود گفت بل فرمود ایا علی علیه رسول و امام امت  
 نبود گفت بل فرمود یا رضوان و مالک از جمله ملائکه نیستند که مشغول  
 هستند برای شیعان و که محبت و محاف بافته اند گفت بل فرمود پس علی بن  
 ابیطالب فیسب جنة و نوا است از جانب رسول الله و رضوان و مالک با تو  
 علی علیه السلام رفتار نمایند یا ذری الله یا مفضل خذ هذا فای من فخر  
 العلم و تکتوی لا تخیر جهه الا الی ههنا انتهى و از این حدیث متوجه میشود  
 بابین العلم فقیه منه ألف باب و در اینجا باید دانست که جمیع انبیاء و  
 الیه خاتم انبیاء و اوصیاء او را مخصوصا با شما نام و با شما هم و اما در همین

می شناختند و ایشان ایمان آورده بودند و ایشان را دوست میداشتند  
 و اما خواص اسم آنها پس در حق آنها هم ممکن است که انبیاء خواص باشند  
 کیفیت حال و حقیقت مبدء و مال و لزوم محبت و مهرشان بر کزندگان  
 دخی الحلال را اعلام نموده باشند و آنها هم ایمان مخصوص با ایشان آورده  
 باشند کما ورد فی عینی علیه السلام مبیثا رسولی باقی من بعدی الله  
 ائمت و ذکرکم الرسل در نواده و انجیل و غیره لک از یک سماویه و مرقم  
 و در الس و اقواء ایشان مشهور و موصوف بودند و در بنصورت  
 در میان عوام امت ایشان هم شایع خواهند بود بلکه خودشان مکرر  
 بلکه دائما این فقره را میان امت میکنند و اعلام میفروشند کما لا یجفی  
 علی من تبع الکتاب السالفة السماویة و بفرض عدم ذکر اسماء شیعیه  
 ایشان در کتب سالفة ایمان اجمالی امت پیغمبر را فی کل ملجاء به النبی  
 صلی الله علیه و آله کفایت مینماید در دوست گرفتن ایشان و ایمان  
 آوردن با ایشان چنانچه در امت پیغمبر ماضی و اجمالی یکمل ما جاء به  
 الرسول و اگر مقامات کافی شده است و آنچه به پیغمبر ماضی الله علیه  
 و آله نازل شده و در پیش ائمه علیه السلام مخزون است ما عسر از اعشا  
 ان نقاصیل و اعمیل انیم و ایمان داریم به همین قدر که تصدیق اجمالی با آنها  
 داریم و بهیچ قدر از خودشان کافی و ذاتی فرموده اند چنانچه با آنکه



سُئِلَ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَنِ الْأَمْرِ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ  
 فَبَيَّنَتْ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ مِنْهُمْ أَنَّ الْأَمْرَ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ بِلَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ دَارِدَ بَابَهُ وَبِأَمْرِ حَبِيبِ اللَّهِ دَارِدَ بَابَهُ كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ  
 بِالسَّائِرِينَ كَمَا أَنَّ بَعْضَهُمْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيَّنَتْ زِيَادَةَ لَفْظِهِ مَقْبُولٍ فِي خَيْرٍ مِنْهُ بِمَعْنَى بَيَّنَتْ زِيَادَةَ لَفْظِهِ  
 فِي جَدِّهِ كَمَا أَنَّ بَعْضَهُمْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ  
 دَلَالَتُهُ بِمَعْنَى بَيَّنَتْ زِيَادَةَ لَفْظِهِ مَقْبُولٍ فِي خَيْرٍ مِنْهُ بِمَعْنَى بَيَّنَتْ زِيَادَةَ لَفْظِهِ  
 وَلَا يَتَّبِعُ الْأَمْرَ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يَتَّبِعُ الْأَمْرَ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ  
 زِيَادَةَ لَفْظِهِ مَقْبُولٍ فِي خَيْرٍ مِنْهُ بِمَعْنَى بَيَّنَتْ زِيَادَةَ لَفْظِهِ مَقْبُولٍ فِي خَيْرٍ مِنْهُ  
 شَدَّ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ  
 كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْأَمْرِ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يَتَّبِعُ الْأَمْرَ  
 أَهْلَامُ دَرِّشَانِ وَلَا يَتَّبِعُ الْأَمْرَ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يَتَّبِعُ الْأَمْرَ  
 أَعْمَالُ وَفَرِغَاتُ فَالْبَعْضُ مِنْهُمْ بِمَعْنَى بَيَّنَتْ زِيَادَةَ لَفْظِهِ مَقْبُولٍ فِي خَيْرٍ مِنْهُ  
 تَعَالَى مَا أَرْسَلَ إِلَيْكَ مِنْ رِيَاكٍ فِي عَلِيٍّ فَإِنَّ لَكَ فَعْلًا مَا لَمْ يَكُنْ لَكَ  
 دُونَ بَابِهِ مَا هَدَى ظِلَالُهُ بِرِيقِهِ مَا هَدَى ظِلَالُهُ بِرِيقِهِ مَا هَدَى ظِلَالُهُ بِرِيقِهِ

نهال صورت بجان نباشد بخبال و در تفسیر عَمَّ بَيَّنَتْ زِيَادَةَ لَفْظِهِ مَقْبُولٍ فِي خَيْرٍ مِنْهُ  
 الْعَظِيمُ الَّذِي هُمَ فِيهِ مُخْلِفُونَ فِي الْكَافِي عَنْ الشَّاذِلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ  
 خَضِرَ فَرَمُودَ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ الْوَلَايَةِ وَخَضِرَ بَابَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوَالُ مَنْ سَأَلَ خَوَافِدَ شَدَّ  
 شَدَّ تَفْسِيرُ عَمَّ بَيَّنَتْ زِيَادَةَ لَفْظِهِ مَقْبُولٍ فِي خَيْرٍ مِنْهُ بِمَعْنَى بَيَّنَتْ زِيَادَةَ لَفْظِهِ  
 كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 الْإِسْلَامُ مَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَكْبَرُ مِنِّي وَمَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَقَدْ عَرَضَ فَضْلِي عَلَى  
 الْأَنْبِيَاءِ الْمُرَافِقِينَ عَلَى الْخِلَافَةِ لَيْسَ بِيَاكُمُ تَفَرُّقُ بَقُصْلِي إِلَى الْآخِرِ بِمَعْنَى مَضَى  
 مَا لَكَ جَوْنُ الْأَمْرِ بِفَضْلِ دَرِّشَانِ مِنْهُ دَرِّشَانُ وَخَلْفُهُ هَلَاكَ شَدَّ  
 دَرِّشَانُ الْخَبْرُ وَالرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ وَأَنْتَ بَابُ اللَّهِ  
 وَأَنْتَ لَطِيفُ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَأَنْتَ النَّبَأُ الْعَظِيمُ وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ  
 الْمُسْكِلُ لَا عَلَى الْحَدِيثِ وَفِي الْكَافِي فِي خُطْبَةِ الْوَسِيلَةِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 أَمَّا النَّبَأُ الْعَظِيمُ وَعَنْ ذَلِكَ سَمِعُوا مَا فَوَعَدُوا كَلَّا سَمِعُوا ثُمَّ كَلَّا  
 سَمِعُوا ابْنُ الْحَدِيدِ دَرِّشَانُ عُلُوْبُهُ كَهْنَةُ أَنْتَ يَا أَبَا النَّبَأِ  
 الْعَظِيمِ فَهَدَى فِي حَبِيرٍ وَعَوَاهُ قَوْمٌ ضَلُّوا يَا أَبَا النَّبَأِ النَّارُ إِلَى شَبَابِ النَّبَأِ  
 مِنْهَا لَوْسِي وَالْأَمْرَ بِجَلِّ بَعْنِي أَيُّ نَبَأٍ بَرَزَكَ وَعَظِيمُ كَمَا هُوَ دَرِّشَانُ



باشند و آنها اشخاصی بودند که حفظ می نمودند و از افراط و تفریط اجتناب  
 می نمودند و جمعی در حق توبیخ و تلافی افتادند و اخلاک گشتند و لیکن ما پیش  
 ای منبر باین کاینه غیب زدائی بر سراف سلطان فضا اخل هائی و درین  
 پرده تها بودی و قوی بضلالت حرمت ذات تو شناخته گشتند  
 خدائی پس چه گویند نام کرازان طلعت زینیا پرده بودای را نگویند که  
 هستی نهائی و معنی بیت درم این ایله الیه پدید است که ای انوشیروان  
 موسی روشن شد از رحمت کوه طور و ای انا الله گفت و لا اله الا انا  
 فاعبدنی فرمود این مقامی بود از مقامات انجمن که بدان حالت طلوع  
 نمود در جملة مراتب و بوحشت انجمن که فرموده باشند و باجند بیخبر  
 بالی و فرشته معرکه الله و حقیقت این نور بازتاب نور بود که در کوه طور  
 بلکان نور مرتبه هر چه بود از این هائی نور حقیقی که از این هائی ظهور  
 مناسب مقام نازد که از انجمله ظهوری دارد مر ظهورش را بطور است  
 و حقا مر بطور ظاهر و است و جلا چون درخ برقع کتابد بر ملا در  
 نورش کوینازد بدنها که چهره برقع اویند فرود نور او در برده نماید نکو  
 شمس چون برقع پوشد در غام فرس او را می توان دیدن غام شوا که حقیقت  
 ان نور را موسی علیه السلام مشاهده می نمود بالمره فانی و مضحی شده بود  
 و لهذا در این ماجرا تجلی زده لیکل جعله دکا و حر موسی صیفا و از شده است

اینکه توری که در کوه طور ظهور نمود و کوه طور زیاده منفرد و محل  
 شد و حضرت موسی علیه السلام با آن جلالت و شان مدهوش گردید  
 و بهوش شدن نور بقدر روزنه سوزنی بود از نور بعضی شعبان  
 علی بن ابیطالب علیه السلام و نیز در تفسیر اینم لست لک یومئذ  
 عن النعیم اگر چه در بعضی روایات محوله بر تفسیر تفسیر نعیم بالاطعام الله  
 و الماء البارد و لکن التوم و ظلال المساکین و عند الی الخ و الا من النعم  
 و امثال ذلك وارد شده و در بحال از صادق علیه السلام میزدگر  
 انتم الله علی الطعام لم یستل عن نعیم ذلک الا الطعام و لکن در تفسیر دیگر  
 نموده که مراد از نعیم رسول الله صلی الله علیه و آله و من حل محله من اجبنا  
 الله فان الله انعم بکم علی من انعم بکم من اولیاءکم و حضرت صادق علیه  
 السلام از ابو جعفر پرسید که ما النعیم عندک یا ثقیان قال لغوث من  
 الطعام الماء حضرت فرمود پس از هر کاه سوال خواهد شد و خوف  
 در دنیا است بسیار خواهد بود عرض کرد یا النعیم جبار فذلک قال  
 علیه السلام نحن اهل بیت النعیم یا انتم الله علی الیاد فی الحدایس  
 و الوصول الی نعم الاخره و در حدیث دیگر اگر کسی کسی را دعوت نماید  
 ضیافتی بعد از آن از ماکول و مشروب سوال نماید منسوب بخیل خواهد  
 بود عرض کرد پس مراد چه چنانست فرمود جبارنا اهل البیت و این مضمون



و اما در بسیار و در اوست **شخص** است که در میان **شخص** است که در میان  
 فَاذْكَانَ ذَٰلِكَ فَارْتَمَوْا عَلَيَّ فَاقَاتَهُ الْغَارِيُّ بَيْنَ الْيَمِّ وَالْبَاطِلِ بَعْدَ  
 بعد از من فتنه واقع میشود و وقتی که اینطور واقع شد و این فتنه حادث  
 کرد پس را علی علیه السلام را شنید و از او متفاوت تماشا شد که او است فارغ  
 و میترس ما بین حق و باطل و مراد از فتنه واقع بعد از رسول صلی الله علیه و آله  
 فتنه اختلاف است که در امر خلافت که منافقین و معاندین از راه غلام  
 طایفه و کینه های دیرینه کوساله سامر از پیش انداختند و باو بیعت نمودند  
 و او را خلیفه فرمودند و فتنه مایه ابتلاء و امتحان را میگویند و در وقوع  
 این فتنه از روی حکمت خداوندی بود **بَعَثَ اللَّهُ الْحَبِشَ مِنَ الطَّيِّبِ**  
**وَالْهَيْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِهِ وَبَنِيهِ عَنْ حَيٍّْ عَنْ بَيْتِهِ** و از اینجهت حضرت  
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده بود بجهت امیر علیه السلام  
 که باعلی بعد از من بر بالای قوم صبر کن و همیشه خوشتر از پیام در بنیاد و در  
 مجال خود بگذارد هر چه خواهند بر مقتضای طبیعت و طبع خودشان کنند  
 و هر چه در کون دارند از بنیاد نمایند اما امام حجت و قطع اعدا و خلق بشود  
 و لهذا امیر علیه السلام بخلاف فرمودند و هر چه قوم بی حیای نمودند آنحضرت صبر  
 نمودند و وقتی که خلیفه دوم در خانه مبارک حضرت را سوخت و داخل خانه  
 شد و از بیت و از او و شکستن پهلوی و غیره آن زمان ملعون و ابله ای اوست

که در آنحضرت بخواند عزرا بر زمین زد و بر سینه او شکست و فرمود ای  
 ملعون اگر وصیت ابن عمم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نپذیرد که بعد  
 من همیشه نکش هر شبه را در اینجا بجهت منفر شادم و میباشی که غالب و مغلوب  
 گشت بعد از آنکه آنحضرت این سخن را فرمود منافقین زیاد خاطر جمع شدند  
 که حضرت با آنها انحصار نخواهد فرمود و وصیت پیغمبر را عمل خواهد فرمود  
 جرئت زیاد نمودند و آنحضرت را قهرابوی مسجد کشیدند و حضرت صبر  
 را باز ایضا فرمودند که جرئت قوم زیاد بشود و هر چه خواهند در طبق  
 طاعت خودشان بکنند شخصی از سادات علماء شیعیه در بنیام خطابه  
 باجناب عرض کرده بود فدای تو شوم این وقت چه جای این سخن بود که حکم  
 کجوب و عنود و جنود فرعون و قوم نمود جمع شده جرئت و بیجایی خود را با  
 نمایند این شخص از جهه غیث و محبت و اخلاص و از ادب خود ناب بناورده  
 احتیاج این سخن را بجز بان اورد و الا بعد از اتمال البت میباشی و داشته  
 بود که آنحضرت از روی عدا بطور فرمود که جرئت ایشان از زیاد فرمایند و اینکه  
 غایت شرافت خود را بر ورز دهند و الا ان ملاعین ملک که بودند و چه  
 جرئت داشتند که با بنیام بی شرف و فلاح پاکدارند **فَالْحَقُّ أَكْبَرُ**  
**أَنْ هَيْلِكَ قَرِيبَةً أَمَّا مَشْرِقُهَا فَتَسْتَوِي** **عَلَيْهَا الْقَوْلُ** قدرتها  
 ند میسر و از این فتنه اکثر امت وجود بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله



کافر هر بد شدند گاو و در فی الاغبار اوردند الناس کلام بعد النبي صلى  
الله عليه وآله السلام الاثنته اذ اربعة سلمان وابودر والمقداد والعماد  
اما الذي لم يدخله شيء فهو المقداد واما العماد فقد جاء من حصه  
ثم رجع واما سلمان فمخيل ان مع امير المؤمنين عليه السلام اسم الله  
الا عظم فلم لا بدعويه على النجوم وحديث مذکور اشاره است  
به ستره که در این دنیا اشاره و اشعار بان ستره مثل قوله تعالى  
واغصوموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا في الصافي عن الحاکم عليه السلام  
على من يطالب عليه السلام هو حبل الله المتين والعتابي عن الباقر عليه  
السلام الحمد لله جل الله المئين الذي امر بالاغصام به فقال واغصوموا  
بحبل الله جميعا ولا تفرقوا عن الحكي لم يفرق الا خلاصت بيبكم والتمس عن  
الباقر عليه السلام ان الله علم انهم سيعرفون بعد نبينهم صلى الله عليه وآله  
وتخلفون فها هم عن الاثرين كما هم من قبلهم فامرهم ان يجمعوا على ولا يه  
ال حكي صلى الله عليه وآله ومثل قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا الله وكونوا  
مع الصادقين ذكرا که در تفسير امير شريف نوشته اند که صادقین که واجب  
شده است بودن با آنها نمیشد الا مخصوصين عليهم السلام ذکرا که مخصوص  
و انجمن کذب و دروغ مبرود و در میان خلفاء غير از امير عليه السلام معصوم  
نبود با غير ائمه دوشین و دشمن و اجتماع عامه و خاصه و حافظ ابو نعیم که از جمله

الحاکم

اعظم سببان است از ابن عباس روایت نموده که ابن ابی درشان علیه السلام  
نازل شد و بنا بر این ایه شریفه هم از راه اعجاز و اخبار از عیب دلالت  
نموده تا اینکه آگاه شوند که بعد از پیغمبر صلى الله عليه وآله هیچکس فتنه خاست  
خواهد شد پس شمار امر میکنم که در آن فتنه از خدا بترسند و با امیر علیه السلام  
باشند فانما الغاوي بين الحق والباطل يعني اوست نمیدهند مایه  
حق و باطل و این فقره شریفه دلالت دارد بر اینکه وقت مختص است با حضرت  
و هو الغاوي الا عظم و منافقین بن لقب شریف و از زبان رسول اکرم  
صلى الله عليه وآله در وصف امیر اعظم در طبق کتب سماویه شنیده اند  
اینرا بداند مثل اسم امیر المؤمنين علیه السلام مجلیفه ثانی باشند چنانچه  
اسم صدیق اکبر اتم القاب حضرت اخذ نموده مجلیفه اول لقب نموندند و لکن  
نام حلوا بر زبان دارند نه چون حلوا بشی ابن القاب جعله بان مطاعن  
ذاتیه چه عمر خواهد بخشید با چنین ننگی و غاری و بر عجب فخر بن خود  
که خواستند لقب **حکایت هفدهم** علی متی و آئینه و هو و  
کل مؤمن و مؤمنه یعنی علی از من است و من از علی و این حدیث مثل  
حدیث آئین حسین و حسین متی میباشد و مراد از این فقره اتحاد  
دو نفر است از حیث ذات و شریک لکن در خلقت و تکوین یکی قبل از دیگری  
است چنانچه امیر علیه السلام فرمود آئین محمد کما الضوء من الضوء

هر دو نور



هر وقت شیخ عالم امکان و کون بودند که این علیهم السلام بواسطه  
 بوجود آمدن و کون پیدا نموده با آنکه نورشان نور واحد و از یک منبع  
 و یک اصل هستند مثل چراغی که از چراغ دیگر آفرین شده که در نورش  
 آنها از هیچ جهت تفاوت ندارد الا اینکه یکی سابق آفرین شده و دیگری  
 بعد از آن بواسطه آن آفرین شده که دیده و در اخبار معتبره موجود که حضرت  
 ختمی صلی الله علیه و آله فرمود **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي ثُمَّ عَصْرُهُ**  
**عَصْرُهُ خَلَقَ مِنْهَا أَرْوَاحَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ عَصْرُهُ خَلَقَ مِنْهُ النَّفْسُ**  
**وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ** الی اخر و در حدیث دیگر می روی از حدیث جنبل و سابق  
 غامض و خاصه قال **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ خَلْقَ كُنْزٍ نَارٍ عَلَى نُورٍ** این بزرگوار  
 و جلالت آن مخلوق عرشه با رتبه عرش الف عالم و در بعض اخبار خلقت  
 در مدت تقدم و آفرینش و لا منافاة که اغنیاء از آن مخلوقات باز در یکجا  
 در نوار نور واحد و در جای دیگر نور خود را نهاده اند بدون ذکر نور علی  
 علیه السلام و این غایت اتحاد و همدرجه بودن را می نماید و معلوم است که  
 عینیت در میان ایشان غیر وجود و تحقیقا معانی در میان موجود است  
 پس در اتحاد در جمیع صفات کمال و اوصاف جلال و جمال مینباشند و در  
 جمیع صفات کامله که حضرت نبوی را موجود است مثل آن برای حضرت علوی  
 هم می خورد و خواهد بود و از جمله صفات حضرت نبوی **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** است

۵۱  
 مبدء بودن بر جمیع موجودات و غایت شدن بر همه کائنات که شیخ الانبیاء  
 و آلهم السلام چنانچه در تفاسیر زیارت جامع کبیر آمده **وَابَابُ الْخَلْقِ الْبَكَمُ**  
 و حیاتیات علیهم السلام از ایشان خلقت گرفته و الی الانبیاء سلسله است ممتد  
 و ممد و دوسا لایان فاعله و قائم و سابق این سلسله آن وجودی بود  
 و مظهر آثار و احکام آن مظهر وجود حضرت امیر علیه السلام و اولاد طاهرین او میباشند  
 در بین ده انبیاء چون سار باشند دلیل و دهنمای کار دانند و ایشان است  
 ماکت سائر هم اول هم آخر درین کار مقام دلگشایی جمیع است  
 جمال جانقر این مجمع شمع است و پیش و در لها جلد از پی گرفته دست خفا  
 دامن دمی **إِنَّا قَدِ أَنْزَلْنَاهُ وَأَنَّا اللَّهُ زَا جَعُونَ وَآلِ اللَّهِ انصِبَر** و ایشان هستند  
 طرف خداوند عالم که مبدء و مرجع جله موجودات و جمیع کائنات میباشند  
 درین سبب فرموده است **ذَوُ الْقُوَى** و **ذَوُ الْقُوَى** الی اخر و الشایقوت  
 و همچنین در خصوص امیر علیه السلام وارد شده که **كُلُّ الْخَلْقِ عَلَى عِلْمِهِ** و هو  
**الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** قوله علیه السلام  
**وَهُوَ رَبُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَهُوَ مَنِّي** یعنی امیر علیه السلام و بی هر مؤمن است نفی  
 صاحب و سر و رموز و اوّل و نصف است در حق جمیع مؤمنین که داخل  
 القاسم انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین و هوامه المؤمنین و ائمام المتقین  
 کما قال **لَمَّا أَمَّا إِلَيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ**



وَيُؤْتِيهِمُ الرِّزْقَ وَهُمْ لَا يَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ مُنْزِلَ الْغَيْثِ  
 نازل شد که در حال رکوع آنکس خود را با نازل بخشودند چنانچه صاحب  
 کشف حقیقی مذهب و علامه نیشابوری شافعی مذهب و سایر معینین  
 عامه ذکر نموده اند و این ولایت ثابته بران ولا یمتاب همانطور است که بحکم  
 الله علیه و آله و آفات شده و ولایت ثابته برقی هم همانطور است که حضرت  
 الاذاب را ثاب است پس ولایت کلیه غا مذهب برای ایشان ثاب است  
 و البته باید بوده باشد زیرا که خداوند عالم صمد است لا یتخلق فی شیء و لا  
 یخرج منه شیء در عالم غیب القیوم و ازل الازل محل حوادث بوده و محو  
 بود پس لابد در نوری عالم امکان شخصی بوده باشد که انجا محل ظهور و  
 صفات الوهیت و دارای کمال است ربوبیت بوده باشد و سبب قبول  
 الهیته از انجا جاری و در انکشاف و انقار عوالم غیب و شهود ساری باشد  
 و بلاشک از ثنایب افضل و اشرف مخلوقات و محل قابل از صفات جن  
 ذات خمس صفات ختم الاینباء و خاتم الاولیاء و اولاد طاهرین ایشان  
 کنی بکریست و خواهد بود قال علیه السلام فی حج البلاء تجد  
 عینی السبل و لا یفری الی الظهر یعنی سبب قبول صفات کوبه از من جاری میشود  
 و ظهور عقول و اوهام رقی بر عالم اذ ان الحقیقت من نمی توانند بکنند و در  
 جامع کیهان السلام علی محال مغرقة الله و مساکین برکة الله و معادن

وَحَمْدُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا بَدَأَ بِهِ الْوَسْطَانِ  
 و روضا بنده و باطنی غیب لا بدرك و در حدیث جابر آمده که در نفس  
 كنتم نجرانم اخرجت للتاس که حضرت خنی ماب صلی الله علیه و آله فرمود  
 اول ما خلق الله نوری که خداوند عالم نور را ابتدا نمود از نور خود  
 و مشق نمود او را از جلال عظمت خود پس مشق نمود از ان نور  
 علی را پس نور من محیط بر عظمت و نور علی محیط بر قدرت شد پس خلق  
 که بعد از ان عرش و لوح و قلم را و نور و ضواء و نور ابصار را و فخر الاولاد  
 و نحن الاخرون و نحن الشایقون و نحن المیسکون و نحن وجه الله و نحن  
 جنب الله و نحن امناء الله و نحن خزنة و نحن محال مدبر الله  
 و نحن الحج القویم و الصراط المستقیم من امن بنا امن بالله و من نولنا  
 فقد نول الله و من رد علينا فقد رد على الله و من شك فينا فقد  
 شك في الله و من عرفنا صدق الله و من اطاعنا فقد اطاع الله  
**حدیث هجدهم** علی و شیعته الفارزون یوم القیمة یعنی  
 علی و شیعیان او هستند ان کسانی که فائز و رستگار و ناجی خواهند بود  
 در روز شمار این نفره شریفه اشاره خواهد بود باینکه غیر از امیر علیه السلام  
 و شیعیان او احد را نجات نخواهد بود از جهنم اینکه امیر علیه السلام است  
 که نقطه توحید و تفرید و مبدا الانوار و ملجاء الابرار و اخبار و شیعی







صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود که بخدا سوگند که تو امیر پادشاه ایشان و فدوی  
 علم و حکمت ایشان میرانی و بخدا سوگند که نوی راهمای ایشان و بنو  
 می باشد ایشان و بعد از آن شروع فرمود بقرائت ثنای صحیفه الهیه و کتب متنا  
 و این جناب العالی اعظم شیعه شلم فارزد با وجود این اخوانی هستند  
 که منکونند بخود با الله ناجیه شل غی مد جثاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل  
 نبی است و حال آنکه امیر علی السلام که وصی آنحضرت بود در اول تولد جمیع  
 صحیف و کتب سماویه را قرائت فرمود و فی کجیر شل پیش حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله در صورت دجه کلبی نشسته بود امیر علی السلام در جواب  
 بود خورده سال جبر شل بخواست و لعظیم آنحضرت فرمود رسول صلی  
 الله علیه و آله فرمود با جبر شل بالغظیم متبکی توان شخص جوان را عرض نمود  
 که بلی این معلم من است در اول خلقت من و فی کجداوند عالم را خلق  
 فرمود با من تکلم نموده و فرمود من است و من انا تو کشتی و من که هستم  
 من معطل ماندم که چه بگویم این جوان هماندم انجا حاضر شد و مرا یاد داد  
 که بگو است الو رب الجبل و اسمک الجبل و انا العبد الذلیل و امیر شل  
 و من خلاص شدم فرمود فوجه غد ریم ناری عرض نمود که در سانی عرش شتا  
 است که در هر سه هزار سال یک دفعه طلوع مینماید و من سی هزار دفعه طلوع  
 ان کوکب را دیده ام امیر علی السلام فرمود که اگر ان کوکب را ببینی خالی است

نور

عرض کرد بلی امیر علی السلام عمامه نمود از چنین مبارک بالا نمود جبر شل ان  
 کوکب را در دیده مبارک آنحضرت مشاهده نمود و از این حدیث شریف  
 واضح میشود که انبیاء و اولیاء هم داخل شعبان آنحضرت هستند چنانچه  
 حتی قیام صلی الله علیه و آله فرمود آدم و من و نوح و محمد و ائمه و ائمه  
 و مراد لواء و انبیا است که امیر علی السلام حامل ان لواء و همه در  
 سایه او هستند و این من شیعه است لا یراهیم علی السلام پس شیعه  
 مراتب و مقامات مختلفه میباشد انبیاء اولوالعزم غیر خیم الرسل  
 در یک مرتبه و سایر انبیاء مرسلین در یک مرتبه و انبیاء غیر مرسلین در  
 و هکذا ملائکه مقربین و غیر مقربین و این امت مآخرا سید المرسلین علی  
 اختلاف درجاتیم فلک الرسل فصلنا بعضهم علی بعض هم در جات الله  
 اگر چه در بعض مواز در اخبار کثیره فی شیعه از مذنبین فرق حقه نموده اند  
 که ایشان شیعه مانینند زیرا که شیعه مشتق از شعاع است و نور  
 منبیه باشد فکبر الشیعه الامن شیعه افکارنا و اتباع اعمالنا و سایرین  
 از جمله محبین ما هستند لکن در اخبار علی حد اطلاق اسم شیعه بر فرق مذنبین  
 این طایفه نموده اند و وعده شفاعت کاهان ایشان را کرده اند اگر چه بعد  
 عدد فطرات بخار و افطار و انظار و اوزان اشجار و رمال الفجار و البراری  
 و انصار بوده باشد و اخبار و افاضه محمول است باینکه مذنبین در درجه کمال

شیعه



شعبه نبشند نه انکه بالمره از عنوان شعبه خارج هستند زیرا که شعاع  
 نامرئی میباشد بعضیها قوی بغیر از قوت شعاع قوی لازم نمی آید که  
 شعاع ضعیف از وجه شعاعیت مافط شود و چون ذرات شعاعیه  
 هر یک در عالم خود بقدر مقام خود بوجهی از وجوه حکایت آثار افشا  
 را دارند پس هر ذره مظهر جزئی از مظاهر افشای مضمینه مشرق خواهد بود  
 لهذا انبیاء مرسلین و غیرهم هر یک مظهر روحی از صفات کامله الهیه بود  
 و بدین وجه هر یک در عالم خود حکایتی از آثار موقر حقیقی مینمودند و نظایر  
 و تدبیر و تفکر و صفات احوال ایشان مودی بر نظرند بر و آثار جلال و  
 خورشید الهی بود و حضرت امیر علیه السلام در مقام جامع جمیع انکالات بود  
 که در سائر انبیاء متفرق پیدا نمیشدند و کما ورد آیه من اراد ينظر الى ادم  
 في غلبه والى نوح في خيره والى ابراهيم في قومه والى يوسف في ربه والى  
 موسى في هيبته والى عيسى في زهده فليتنظر الى علي بن ابي طالب عليه السلام آنچه  
 خوان همه دارند و تنها دارای بلکه همه انچه انبیاء و اولیاء از اول تا آخر داشتند  
 و شجره از شجرات بخار صفات کاتبه امیر علیه السلام و وجود همه بر  
 بوجه انحصار بود و ایشان از ادبش وجودان دارای وجود همه موجود بود  
 نبود آنها همه برای عکس اشعه انوار جلاله و حالیه انحصار بودند تا  
 للزباب و در بالا و انبیاء اینها هم عشق حق پیش شاه حسن عکس

خود را

خود و بان انبیه خود را و حسن ایشان عکس محبوب و انبیا مصطفی  
 اینها هم اولیای رضایی کجینها هم نکتة حق باریک کرد بدو لطیف  
 به که این منشور را دارم لطیف **حدیث نور الهی**  
 علی خیر البشر من ابی قحط که یعنی علی علیه السلام خیرین بنی نوع انسان  
 است و هر کس این را باء و انکار نماید پس تحقیق کافر شده است و این  
 حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه انحصار اثر جمیع موجودات و فضل  
 جمیع کائنات است زیرا که طایفه بشر در میان سائر موجودات محض و غیر  
 همه کائنات است چنانچه خداوند عالم فرموده و لقد کرمنا نبي آدم و  
 في النور والحر وقضينا لهم على كثير من خلقنا تفضيلا یعنی تحقیق که ما  
 گرامی نمودیم بنی آدم را و انهارا محمول نمودیم در بر و تحججوا انان و کتبنا  
 و غیر اینها را با ابواب داشتیم بر هر طبقاتی بنی انهارا هم چنین داشتیم  
 داریم و ایشان تفضیل بخشیدیم بجهیه های بسیار که عبارت از دنیا  
 مخلوقات بوده باشند تفضیلی نه که با اینکه آنها را بلند داریم در رتبه  
 اجسام و در بحر عالم از ارج و در تحقیق هر کس ناچشم عقل و در بین ملاحظه  
 نماید خواهد دید که سائر موجودات با کلمه طفیلی و خود نوع بشر  
 هستند این را بدیده خوردشند و فلک در کارند تا توانی گفت این  
 بغفلت مخوری روز و شب این گفت پیکاری پسر از ایشان کار

چرا



پسر و علی علیه السلام در میان شرافت و فضل و جلال از همه ماسوا خود چنان  
 کشف میشود یوسف احسن الخویفه یعنی یوسف در میان برادران احسن  
 از دیگران است پس امیر علیه السلام افضل از جمیع من سوی الله خواهد بود  
 چه انبیا چه اولیاء تمام پای پست او و اما حضرت خدیجه با صلوات الله علیها  
 پس از خود امیر علیه السلام و امیر علیه السلام خود و هستند معاشرت ندانند  
 ابناقت ناما هله بن مطلوب است و مکتوب فرموده انا من علی و علی منی  
 و امیر علیه السلام فرمود انا من محمد و محمد منی و در حدیث دیگر انا محمد و  
 انا و در حدیث دیگر انا محمد و او سلطان محمد و اخرا محمد و قلنا محمد  
 و هر کس این فقره را انکار نماید بجهنم کافر شده است خالق خود را از آنکه  
 خلاق عالم و مکتوب بنی آدم بعد از آنکه مخلوقی را در میان مخلوقات برگزیده  
 جمیع موجودات نمود و او را سر فرماشات فراداد و این فقره لازم میباشد که  
 و پسر سلطان و سر و جمیع خلق خود نموده باشد بلکه او را مظهر سلطنت  
 و حکومت و زوای همت کلمه خود فراداده باشد هر کس این را نماند و خدای  
 عالم را انکار نموده و رد کرده من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من قبل  
 علیهم فقد قبل علی قیه و من رد علیهم فقد رد علی قیه و از او علیه السلام  
 مشرک کافر و شیطان لعین بعد از آن هم عبادت و اطاعت در آنها نهاد  
 و زمینها بعد از آنکه مامور شد که آدم را سجده نماید از راه استعجاب و غرور

اباء و انشاء نمود پس رجب و مردود کردید فکف کبی که انکار و رد  
 شخصی را که خداوند عالم مخصوصا او را شاخص در عالم وجود قرار داده و  
 ماسوی نام و مورد باقیاد و اطاعت او نموده و اطاعت او را اطاعت خود  
 و مخالفت او را مخالفت خود شمرده که من اطاعتم فقد اطاع الله و من عصیتما  
 فقد عصی الله و از غایت علو جاه و حکایت و مقامات آن پادشاه کاکا  
 رسیده که آن حاکم سلطنت کلمه الهیه فرموده انا العلید و العلیود است  
 الشاهد و الشهود و هكذا انا کذا و انا کذا لاجمع صفات و یوسف از آن  
 خود ثابت فرموده در مقام لنا مع الله حالان هو قیهها نحن و نحن هو  
 و هو هو و نحن نحن مکان کافیل جبار و زوی که پیش از روز شب فارغ  
 و از او بودیم از طلب متحد بودیم با شاه وجود حکم عقیبت بکلی محو بود  
 ناگهان در جیش آمد مجر خود جمله را که خود را خود را پس نمود و این سخن  
 زهم میآورد رسم و این دوی غار شد و فیه که نطفه مبارکه انحضرت  
 مادر فراد که از مهتابان حضرت زینب بمرتکب آمد و چند روزی از زینب  
 فرشت شد عظمی حادث شد بنهای خود را بکوه ابو قیس بردند و باها تامل  
 نمودند و زلزله شد بدو و بنهار بود و افتادند و سنگها از کوه در کردید  
 اجزاء کوه از هم باشند در احوال ابو طالب علیه السلام بکوه درآمد و فرمود با  
 خداوند عالم امشب حادثه بزرگی پدید آید و زده و خلق مبارکی آید که اگر



او را طاعت نمیباشند و او را بولای و تکبیر و زلزله از شما از آنجا شد  
 و بک خانه در همامه از برای شما باقی نمی ماند گفتند سکتا و اطفا  
 ابو طالب بگفته در آمد دست بوی اسمان بلند کرده عرض نمود ای  
 و سیدی است که بالخمد به الخمد و بالعلو به العلو و بالسطا  
 البصاء الا ما تفضلت علی اهل همامه از ایزد و الرحمن پس زلزله سا  
 شد و شد اند دفع کردید و در میان کلمات زانو شدند در جاها و  
 که ایشان را و سپیدان کلمات تو تسلیم نمودند دفع نمیکردید معنی کلمات  
 نمیداشتند پس چون شب و لایستخضر شد و روشنی عظیم در آسمان  
 پیدا شد و نور و شاد و مضاعف کردید و ابو طالب علیه السلام در کعبه  
 و از راهای که میکشد و با او بلند میگفت آنها الناس حجت خلائقا  
 شد بشارت باد شما را امشب بگوئید که خاتم الانبیا بران است و  
 مشایخ و نامبرین خدایان در این از ده شیطان و خشم او زنده  
 منافقان و زین العابدین و وصی خاتم الانبیا و المرسلین پیشوایان  
 بحکم فک دفع و روشن کنند ظلمات و زائل کنند شبهات و یقین  
 و داس الیقین و امثال این کلمات صادق و المانی و القایات با صبح طلوع  
 اسلام و وجود آمد در پس پرده مرچ بود آمد از خلیل محوی شد  
 که در باب علی چه میگوئی گفت چه بگویم در حق کسی که دوستش است

اظهار منافق و ثواب کنند و دشمنانش از روی حکم فضا اورد  
 انکار و پنهان نمودند و مع ذلك ما بین مشرق و مغرب از ما اثر و مفاخر  
 او پر شد و از کامی پدیدند که علی علیه السلام افضل بود با ابوبکر  
 گفت تفاوت در میان آنها همینقدر کافی است که ابوبکر ادهای خلا  
 از برای خود نمود با هر وسی و تلاش و مسلم شد و علی علیه السلام را جمع  
 کثیر به الوهیت پدیدند او خود قبول نمود **حدیث بیستم**  
 مثل علی بن الناس کثیر فل هو الله احدی القرآن یعنی مثل علی علیه  
 السلام در میان بی نوع انسان مثل سون تو خید است در میان  
 سوره قرآن بدانکه قرآن کتاب ندرستی است و این عالم کتاب نگوئی انسان  
 خیر مجموع کتاب نگوئی است و الا انسان هو نبی الله فی الارض عن  
 الصادق علیه السلام ان الصور الانسانیة هی کخیرة الله علی خلقه  
 و هو الکتاب الذی کتب بیده و در حدیث قدسی در کتب که خدایت  
 عالم فرموده که خربت طیبة ادم بیدتی اربعین صباحا و مقصود  
 خلقت این عالم کثیر که جمیع ماسوی الله است همین خلقت انسان است  
 در محل خود بیان شده پس خلاصه موجودات و زنده کائنات نوع انسان  
 است که او را عالم صغیر میگویند که نمونۀ عالم کبیر است بل از غم آنکه  
 صغیر و فیک اطوی العالم الا کبر و چنانچه در تفسیر کتاب ندرستی و



تو خجند که سوره اخلاص هم می گویند و پیش سوره فرائد است از همه شما  
 بزرگتر تو خجند و نقطه نفرین که در ضمن آن مندرج است و مقصود  
 از جمله قرآن غیر از تو خجند چیزی دیگر نه و همه تو خجند و جمله نفرین در ضمن  
 آن نفرین کرده و لهذا سوره تو خجند نامیده شده همچنین امیر علیه السلام  
 در میان افراد انسان من حیث الوجود خجند تو خجند الهی است که چنانچه  
 جنین کالای ربوبیت و ذلای غمائی از صاف الوهیت است چنانچه  
 است لبس لله آیه اکبریتی و هو المثل الأعلى لرب السموات الاعلی  
 و مثل در عالم خود باید حکایت نماید از مثل بخاکل حتی کانه هو و لا  
 مثل شمرده نمیشود گمانانده که مثل اعلی بوده باشد و اینطور مثل بود  
 که مقام مثل اعلی و حکایت کلیات مقام عالم نورانیت امیر علیه السلام  
 است که در حدیث مشهور معرفه بالانواریه معرفه الله خطاب  
 بکلمان و ابودر که سستی مجتهد است شای شده چنانچه در کتاب عوا  
 و غیر آن نقل نموده اند که ابودر ده روزی از سلمان پرسیده که یا اباعبد  
 چه چیز است معرفه علی علیه السلام بالانواریه سلمان گفت یا جندب  
 بروم از خود انجناب پرسم هر دو با هم آمدند انجناب رضان بود منتظر شد  
 ناخوشی و در عرض کردند که برای چه چیز آمده اند فرمود مرحبا بد و در  
 و وقتی که منما شد انداز ای نزد من خود لعلی ان هذا الجواب علی

کلی مؤمن و مؤمنیه بعد از آن بعضی کمال در بیان این مقام فرمودند  
 ملخص آن این است که با کلمان و یا جندب کامل نمیشود ایمان احدی  
 مگر تا اینکه مراد بشناسد بنورانیت فاذا عرف فی قلبه ان الله فی قلبه  
 لا ایمان و مشیخ صدق لا یسلم و صار عارفاً سبباً و مکرراً  
 باشد از این معرفت پس او شاک و متراب است با کلمان و یا جندب یعنی  
 بالانواریه معرفه الله و معرفه الله معرفتی بالانواریه و هذا هو الیقین  
 الخالص الذی قال تعالی و ما امرنا الا لیعبد الله مخلصین له  
 الدین حملاً و یقیناً و صلوة و یوئوال الزکوة و ذلک بن الیقین و  
 از اقامه صلوات و لا یت من است گنبد که اقامه نموده و لا یت من اقامه نموده  
 است صلوة را و اقامه آن صعب و مستصعب است لا یحکم الا ملک  
 مقرب و نبی مرسل از مؤمن ان الله قلبه لا ایمان و مؤمن منحصر آن  
 شخص است که وارد نمیشود چیزی بر او از امر ما مگر آنکه شرح بمقتضای  
 خدا شنیده و از برای قبول آن و شک نمی نماید و مرید نمیشود یا باذر  
 اناعبد الله و حلقه علی عبادیه پس نسبت ربوبیت بماند هبند  
 و بگوید از فضل ما هر چه خواهد فایکم لن یبلغوا که ما فانی و نهما  
 ما اعطانا الله تعالی فای الله مد اولاً ما من فضله ما لا یصفیه الواضحو  
 ولا یحضر علی قلب احد منکم فاذا عرفتمونی كذلك فانتم المؤمنون حقاً







اَنَا اَجْرُ سَائِلِيَا وَرَغَبُ الْاَسْخَارِ اَنَا عَذَابُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ اَنَا الْمُنَادِي بِرُوحِي  
 فَرَبِّ اَنَا اَسْمَعُ كُلَّ قَوْلٍ يُلْفَاكُمْ اَنَا خَيْرُ عِلْمٍ مُنَوَّي اَنَا مَعْلَمُ سَلَامَانَ فِي الدُّنْيَا  
 اَنَا دَوَّالُ الْقُرْبَانِ اَنَا مَدَنِي الْاَلِهَةِ اَنَا مِنْ مَجْدٍ وَمَجْدٍ وَمِنْ مَنَاسِكِ مَنَاسِكِ وَغَابِلِنَا  
 لَمْ يَغِبْ اَنَا اَمْرٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ اَنَا كَلْتُ عَيْنِي فِي الْمَهْدِ اَنَا اَدَمُ اَنَا نُوحٌ  
 اَنَا اِيْزِيْهِمْ اَنَا مُوسَى اَنَا عِيسَى اَنَا مُحَمَّدٌ وَاَنَا الذِّمَّةُ اَنْفَلْتُ فِي الصُّورِ كَيْتَ اَشَاءُ  
 وَمَا اَنَا اَلَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِهِ لَعَلَّا تَوَلَّوْا عَنِ الرُّغْبَةِ بَيْنَهُ وَقَوْلُافِي فَضْلِنَا  
 مَا شِئْتُمْ وَلَنْ يَبْلُغُوْا كَمَّا اَعْطَا اَنَا اَللّٰهُ وَنَحْنُ اَبَاءُ اَللّٰهِ وَدَلَّاهُ وَحُجَّةُ  
 وَخَلْقَانَهُ وَاَمْسَانَهُ وَنَحْنُ وَجْهُ اَللّٰهِ وَجْهِي اَللّٰهُ بِنَا بَشِيْخِي بِنَا  
 بِهَافِي وَمَنْ قَالَ هَذَا لَمْ يَكْفِ رَحِمَةً فَتَدَكَّرْ كَرَامَتَكَ اِنْ اَللّٰهُ لَا  
 يَسْتَلْ عَمَّا يَفْعَلُ وَفَمَّ يَسْتَلُوْنَ وَكَيْفَ تَكُنْ كَدُّ عُنَادٍ وَرُغْبَةٍ  
 وَمَرْغَابٍ بَاشَدٍ يَسَّرَ وَمَقْصُرٍ نَاصِلَاتٍ بِاسْمَانٍ وَبِالْجَدِّ اَنَا اَللّٰهُ  
 الْمَوْفِي بِاَدْوَانِي وَارْتِثَكُمْ بِنَا اَنَا كَلُّوْنَ وَمَا تَدْعُوْنَ فِي يَوْمِكُمْ وَاَعْلَمُ  
 عِلَالِي الصَّغَاوِ وَاَمَانَانِ اَزْوَاجِيْنَ جَنِيْنَ مَسْتَنْدٍ وَهَمَّ مَا بِيْ اَسْتُ اَوْ اَلَا  
 مُحَمَّدٌ وَاَحْمَدٌ وَاَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَكُنَّا مُحَمَّدٌ وَاَنَا اَظْهَرُنِيْ كُلِّ وَفِي وَرَبِّ  
 فِي اَيِّ صُوْرَةٍ اَشَاءُ بِاَدْوَانِيْ فَاِذَا شِئْنَا شَاءَ اَللّٰهُ وَاِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اَللّٰهُ  
 قَوْلِيْ لِمَنْ اَنْكَرَ فَضْلَنَا بِدَرْسِكُمْ خَلَدُوْنَ عَطَا مَوْزُهُ بِمَا اَنْجَحِلُ اَعْظَمُ  
 اَنْهَ اَيْتُهُمَا سَتَ عَنْ مَوْزِدِكُمْ اَنْ جِيْزِيْ اَسْتُ فَمَوْزِدِكُمْ خَلَدُوْنَ عَطَا مَوْزُهُ

عليه

مَا اَعْلَمُ اسْمَ اَعْظَمُ اَكْبَرُ اَنْ خَرَفَ مِنْهَا اسْمَاهَا وَرَبِّي وَهَبْتُ وَدَوَّخُ  
 وَرَجِيْ مِنْهَا بِاسْمَانٍ وَهَبُوْطُ مِنْهَا بِاسْمِيْ مِنْ بَيْنِ وَبَيْنِكُمْ بِمَنْشَرِيْ وَمَنْهِيْ  
 مَبْشُورِيْ بِوَكْرِ عَرْشِيْ فِيْ شَيْئِهِمْ بِبَدِيْ اَللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسِاطِعَتِيْ مَبْكَدُ  
 غَاوِيْ حِيْثُ حَتَّى السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْجُودِ وَالْحَبْلِ  
 وَالْكَجْرِ وَالْذَوَابِّ وَالْخَارِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَبِاُجُوْدِيْ مِنْ مَجْزِيْ وَمِيْ  
 اَسْمَانِهِمْ وَدَكْرِيْ اَزْوَاجُهُمْ مَبْرُورِيْ وَنَحْنُ عِيَادَةُ الْكَرْمُوْنَ الدِّينِ لَا  
 يَسْتَفُوْتُ بِالْقَوْلِ وَفَمَّ يَسْتَلُوْنَ وَنَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ فَضَّلَنَا  
 عَلَى كَثِيْرٍ مِنْ عِبَادِهِ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ هَذَا اَلْجَدُّ وَمَا كُنَّا  
 لِيَهْتَدِيْ لَوْلَا اَنْ هَذَا اَنَا اَللّٰهُ وَحَفَّتْ كُلُّهَا الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِيْنَ بِاَسْمَانِ  
 وَبِالْجَدِّ هَذَا مَوْزِدِيْ بِالْاَوَّلِيَّةِ وَمَنْ عَرَفَنِيْ هَذَا الْمَعْرِفَةِ فَضْلَانِ  
 فِيْ حُجْرِيْنَ الْعِلْمِ وَرَجِيْ اِلَى دَرْجَةِ الْفَضْلِ وَاَطْلَعُ عَلَى سِرِّ اَسْرَارِيْ  
 وَتَكُونُ خَرَابِيْ اَنْفَايْ مُلْخَصَا **جَدِّيْ بَشِيْخِيْ بِكُمُ كِلْ**  
 يَتِيْ صَاحِبِيْ سِرِّ وَصَاحِبِيْ سِرِّ عَلَى بِنِ اَبْطَالِيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسِرِّ سِرِّ  
 صَاحِبِيْ سِرِّ اَسْتُ وَصَاحِبِيْ سِرِّ عَلَى اَبْطَالِيْ اَسْتُ وَلَا يَجْعَلِيْ  
 كَهْ صَاحِبِيْ سِرِّ اَوْ يَتَكُونُ بِدَكْرِيْ هَجِيْ الشَّخْصِ مَكْشُوبِ اَسْرَارِيْ دَاشْتِ بِلَاشْدِ  
 بِعْنِيْ مَطَالِبِيْ مَخْفِيَّةٍ وَرَغَبِيْ خُودِ دَاشْتِ بِلَاشْدِ بِالشَّخْصِ صَاحِبِيْ اَبْطَالِيْ  
 وَاَوْ دَرْمَانِ بِكِيَارِيْ دَرْجُوْنَ اَسْرَارِيْ جَمِيْعِ سَمَوَاتٍ وَارْضِيْ بِلَكُمُ جَمِيْعِ مَوْزِدِيْ

من الدنيا



منقول

تبرکات



انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین انسانی نمایند و بعضی عدل و علی بن  
 ابیطالب علیه السلام با همه عبادت خدا ایشان هرگز معذب نمیدارد  
 خدا ایشان را در آتش جهنم و بد رسیده بعضی از ادول دارند چنانچه که  
 خود را از امت من می شمارند و حال آنکه از اسلام هرگز نصیبی ندارند  
 و از علامت بعضی ایشان نصیبی حاصل دادن آنحضرت است با و با عیسی  
 حلزونی از آنکه در حق آنجناب شک داشته باشی و در حدیث دیگر  
 از عام و خاصه وارد است که آنجناب فرمود شب معراج در پیش عرش  
 ملکی را دیدم با لای منجم از نور شکسته و مبهرا از یکدانه فراریدند  
 بر بالای سر او نصب کنند و نلو و نعلان آن قبیله بود که ظاهر از  
 باطن و باطن آن از ظاهر نمایان بود و فرشتگان بی حد و حصه صفته  
 در اطراف او با نهایت ادب بنشاند و بودند و در قیامت خشوع و انکسار  
 با و نگاه میکردند گفتیم با جبرئیل این کس با این جلالت و عظمت جبرئیل  
 گفت یا رسول الله نزدیک تو و سلام کن چون شنیدم و سلام داد و دید  
 که آن جناب ل من دارم جان من و این غم من علی ابیطالب است که من  
 مکرر در عرض ملکوت اعلی بن مینفتموده گفت نه و کن فدای  
 مرا که اعلی و ساکنان عالم بالا نظر عجیبی و دوشی که بارادری علی  
 داشتند مشایق لغای و شدند و طافت و صبر از ایشان منقطع شد

۷۲  
 این حدیث در کتابهای معتبره  
 نقل شده است و در بعضی نسخ  
 مندرج است و در بعضی نسخ  
 حذف شده است و در بعضی نسخ  
 تغییر یافته است و در بعضی نسخ  
 تصحیح شده است و در بعضی نسخ  
 تفسیر شده است و در بعضی نسخ  
 ترجمه شده است و در بعضی نسخ  
 شرح شده است و در بعضی نسخ  
 ملاحظه فرمایید

همه با زبان عجز و بزرگوار الهی نالیدند و در دکار عالم این ملک را از نور علی  
 علیه السلام صورت او در پیش عرش خلوت کردند و جمیع ملکوت و ساکنان صفا  
 جبروت در هر دو شب جمعه صفات مرتبه بزرگوار می نمایند و تسبیح  
 و تقدیس الهی می نمایند و ثواب ترا صد پیر در شان علی می نمایند و آنکه  
 بک با حقیتا اگر اهل زمین علی را دوست میداشتند چنانچه اهل  
 سماها دوست میدادند خداوند عالم ابدالش جهنم را خلق نمی نمود  
 و در حدیث دیگر در زمین از کان عرش الهی صفات فرشته است که هیچ  
 عبادتی و تسبیحی نمکنند و علی ایشان شکر است بدعا کردن بشتعیان  
 علی ابیطالب علیه السلام و لا یحیی که صورت امیر علیه السلام که از نور و خلقت  
 همین یک مثال و یک عنوان بود از مشاهای آنحضرت که در آنجا یعنی در عرش  
 نمودار شد و مدبر و مدبر آن صورت همان خود حقیقت علوی بود و با  
 همین صورت در بالای سر مرده ها حاضر میشود بلکه در تیره در  
 موجودات در همه حال در همه زمان حضور دارد و همچنین اولاد ظاهرین  
 آنحضرت اگر چه با خودشان نخواهند دان حضور ظهور تمام نمیشاند  
 و این است معنی احاطه آنحضرت بیک و جمیع از وجوه و این است دارا بشت  
 آنحضرت اگر گویند و چنانچه اخبار شریفه حکایت است از انصاف و عین  
 در طبق آنها که تمام ارضی و جنتی کل شیء کائنات مثل این عجب است



ارى كل ما في الكون مرآة وجهه فلم ارسنا غير في الخلقه ثبت  
 هو ايقى الهوى حبسه حجاب عظيم عند اهل الحجة ولا بد من  
 الحواجب كلها لينصرا ويعين البصير الى اخره في بعض ما قبل الله  
 عليهما من طرف كدركم هكذا من نوى تطهر جدا فكم بحر نوبت منظر  
**حدیث شریفی در** انا مدینه العلم وعلی بابها ومن اراد  
 المدینه فلیات لها من بابها یفق شهر علم قسم وعلی ان یطالع دران شهر  
 وهر کس اراده بکند شهر را پس باید از دران داخل شود ودر حدیث دیگر  
 ومن اراد العلم فلیات الباب یعنی هر کس علم را بخواند باید بسوی باب بیاید  
 بدانکه شهر چنانچه میندانی جمع اصناف و انواع خلایق و غارات و اشبه  
 و اطعمه و اشهر و سائر اجناس موجودات جنات و نباتات و هر چه درها  
 در انجا جمع میشود پس مقصود حضرت خدیجی باب صلی الله علیه و آله ان  
 که جمیع انواع علوم از هر صنف و نوع بوده باشد من انهار و جامع قسم  
 و علی باب ان شهر است چنانچه شهر و جمله مافیه را به نمیشود یافت الا  
 باب کما قالوا فادخلوا البیت من ابوابها همچنین جمله علوم در شهر  
 بر الا بوابه علی علیه السلام و الحاصل که من جمیع علوم را دارا و هضم و همه  
 ان علوم را از علی علیه السلام نمیشود یافت هر کس علوم را بخواند پس باید  
 علی علیه السلام برود و این اشاره است باخباریکه دال است بر اینکه ایشان

وکی وخران علم الله هستند چنانچه فرموده اند من خیرة و خیرة و خیرة  
 و در حدیث دیگر آمده است که السلام منتهی باید تکلیف نوید بن بابویه و غیره انا  
 عن الله الشاطر و اذنه الواعیه و بین البیاضة علی خلفه بالرحمة و انما  
 فکب الله الواعی لعلیه پس علم خداوند علی را پس علم را خواهد بود  
 زیرا که حق جل و علا را فلی منصور نمیشود مثل فلوب ماها که در نوبی ان  
 علوم جمع شده باشد بطوری که ما لازم زیرا که این ضرر مستلزم شریک  
 و کفر است پس قلب و که حافظ و جامع علوم او است امام علیه السلام خواهد  
 بود و در فرمان مجید منتهی باید که قال قاتال الفرقین الأولى قال علیها  
 عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینس و عند رب و کتاب محل علوم و در  
 عبادت را امیر علیه السلام است و هو الکتاب الذی کتب الله بیده کانی الحجة  
 و هو اللوح المحفوظ من الاطراف و الکفر بطر و الجهل و النسیان و الخطاء  
 و الزلل و الفساد فی القول و الفعل و در جمیع نقل نموده که در خبر صحیح و  
 انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب اکثر علما این  
 خبر را نقل نموده اند بلکه گفته اند اجماع جمیع امت بر این است که حضرت  
 نفس شریف خود را مدینه علم قرار داد و منع نمود از ورود بران مکرم و باطل  
 باب از همه مسلمین اصل این خبر محالین بر او فرموده اند که او بیکر سقمها  
 و غرض طاعتها و شیعه را در اصل این دو فقره از این و بیان کرده اند که مدینه



سفت و حيطان نمی باشد سواى حصا فلع که شهرت بدان منوط است  
 و در حدیث و روایت حدیث شریفه گفته اند که اگر ای اندیش منی صلی الله  
 علیه و آله بر من نمود که طس طاح فناد و شیدان انش و در این  
 سوال الفاظ غریبه و غیره ما نوسه است که دیگران نمی فهمیدند و در این  
 که مرغی مرده و او را ولید باقی مانده نو که او مال یکست حضرت رسول صلی  
 علیه و آله بازبان او جواب داد که لیسیل عیضا یعنی نو که مال او ولد است  
 و ولد حاجت دیگران است از او و لفظ الحیض طخوانده شده با هم که انم  
 فاعل میشود از ایضا و فیضا هم خوانده شده با فاعل معنی حیض و اما فاعل  
 درین اثناء امیر المؤمنین علیه السلام داخل مجلس شد سوال غریبی هم  
 بان سید الخیار و قبل از عرض شد همان جواب فرمود که سید رسول  
 فرموده بود فقال صلی الله علیه و آله انما مدینه العلم و علی بابها و آنچه  
 لطائف متعلقه با فیه نام آنکه اگر ای داخل مسجد شد پس ابتداء شروع  
 بسلام نمود بر امیر علیه السلام بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و السلام  
 داد اصحاب بخندید و و خبران پیوستند گفت من از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 شنیده ام که فرمود انما مدینه العلم و علی بابها فعلمت فی طریق قوله صلی  
 علیه و آله و مریدی است که اگر ای دیگر فرقت داخل میشد و بخواست  
 زیارت رسول صلی الله علیه و آله داخل آورد اول نمی آمد بر علیه السلام از زیارت

مینمود بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و در مراجعت نیز امیر علیه السلام  
 زیارت مینمود درین خصوص سوال نمودند اشتغال بحدیث مذکور  
 نمود که بعد از آنکه امیر علیه السلام بباب پیغمبر صلی الله علیه و آله شد هرگز  
 داخل خانه نشود باید دهها بار و آبا از در وارد چه گفت آن خداوند  
 نازل و وحی خداوند آمد و خداوند نمی که من شرف علم علم در است  
 در است این سخن قول پیغمبر است کواهی هم کان منی تا از او است نو  
 کوئی دو گوشه با و از او است و با جمله باب العلوم بودن آن پادشاه کوشش  
 مسلم بن العقیق است و درین باب اخبار و آثار بیرون از حد ثمار است  
 مریدی است که انحضرت یعنی بالای پیغمبر فرمود انا آخر رسول الله و انی  
 و زیارت علیه و معین سیر و فوت نمیشود از من هر علم که از رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله صادر شده و نه آنچه که او طلب نموده و تحقیق نیست  
 هیچ منبری که هیچ نزول کننده و عروج کننده و هیچ ماریک و روشنی و همه  
 اینها احل مشروح است از برای کسی که سوال نماید و واضح است از برای کسی که  
 طلب نماید هلال بن النضر کوفی در فیه نام تکلم نمود بکلامی که مشعر بر  
 انحضرت بود حضرت صلی الله علیه و آله تطهر بیهوش و نموده فرمود او صلی  
 سمر پس آنم در صورت غایب بقیع شد و پدید و از جمله اخبار درین مضمار  
 خبر مریدی در بخارا و انوار است که چون فضیحه خانه حضرت زهرا علیه السلام



آمد و آنجا خیز از یک شمشیر و یک زره و یک سپا چتر ملاحظه نمود  
 بر حال هلبی شاف نمود و چون دخیل پادشاه شدند پادشاه کمر بست  
 بود با خود فدوی کبیر داشت بر فدی از مس طرح نمود و طلائع بخت  
 امیر علی بن محمد آورد و حضرت فرمود بگو طلائع ساخته ای قصه اما اگر جلد  
 که اخذ بودی هر آنکه از یک طلائع شد بود و قیمت او بیست و پنج نصاب  
 کرد ای سید من ایستاد این عل را می دانند فرمود ای و اشاده بحسب علی  
 نموده فرمود این طفل هم می دانند بعد از آن حسن علی را آمد و طلائع را دید  
 او هم همان حرف را فرمود که پدرش فرموده بود بعد از آن امیر علی را فرمود  
 که ما اعظم از این دایم دایم پس بدست مبارک اشاده نمود تا گاه تا اطلال  
 و کجای فیمن و انصبه مشاهده نمود که می کند شنید بعد از آن حضرت  
 فرمود که ای قصه این طلائع را هم در چلو ای آنها بگذار پس قصه او داد و رجوع  
 بگذاشت و با آنها در گذشت و از نظر او غایب شد و نیز اصبع در آن بود  
 که ما با امیر علی بن محمد در و شبیه از کوفه دهم مدائن بنی رستم غریب  
 با هفت نفر مختلف نمودند همه نفری در مکانی از حیره که او را خورق  
 می گفتند که تا روز چهارشنبه بماند اینجا می شویم بعد از آن می شویم پیش از  
 نماز جمع علی بن محمد را ملحق می شویم در مدائن پس آنها در جنتی که غذا  
 می خوردند سوسنای ظاهر شد و از اصد نمودند و بنی حریث و از آنجا

دست فر کرد گفت بیعت کنید این سوسنار و اگر این امیر المؤمنین است  
 بن هر که هفت نفر بدین کار بیعت نمودند بعد از آن آمدند و بکشد  
 و فی که امیر علی بن محمد مشغول خطبه نماز بود این هشت نفر از در داخل  
 انحصار نظریاتشان افکنده فرمود اینها الناس پس بدست که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله هر از حدیث از آنرا القاء نمود هر حدیث مشتمل  
 بای از علم و هر باب به هر مفسح و در حدیث دیگر فرمود بعلم خود عن رسول  
 الله صلی الله علیه و آله هر از باب از علم را که مفتوح شد از برای من از هر باب  
 هر از مسئله و خدا بیگانه می نماید بوم ندعو اکل اناس با ما فیم و قسم  
 می خورم که این هشت نفر در قیامت با من امام خودشان که سوسنار است  
 میبویت خواهند شد عزیز حریث و وضا و او از بخت بر زمین افتادند  
 مانند شایع دین که بر زمین افتاد و این نوع اخبار را تا برین از حدیث  
**حدیث بیست و ششم** یا علی انت یغسب المؤمنین و المال یغسب  
 الظالمین یعنی یا علی تو بگسب مؤمنین و مالی بگسب ظالمین است  
 و بگسب در لغت عرب بزرگ زینب و نهایی بخاله را میگویند که نمای تو و کمال  
 آن خاله تابع او میشوند و او بر کس افاضت و فی القحاح البغی و یلک  
 الخیل و منه قبل لیسید بگسب قومیه و بالجله بگسب پادشاه و بنور  
 و امری ایشان با او است و اگر او در میان و بنور آن خود همه منفرد با مال



میشوند و نمیدانند چه بکنند و غسل نمیکنند و دست نمابند بنا بر این  
که عالم امکان بمنزله محال است که خانه زنبوران است و جمیع مؤمنان  
در نوای آن آواز میزنند و ملائکه و انبیاء و اولیاء و سایر ذات موجودات  
نوریه بمنزله زنبوران و امیر علی علیه السلام در بین میان بسوی ایشان است که  
جملگی بای ذن و حرکت و هر یک با نوعی اولیاء و توفیقی و بوده احکام آن و  
حضرت باری در همه آنها جاری و ساری است پس بسوی المؤمنین ذلیع  
یعنی امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و اما ظالمان پس مال بسوی آنهاست  
که خیال مال مردافعی آنهاست و آنها در پی مال هستند یعنی طالبان  
دین میباشد چنانچه انا لله ما نوالله و چنانچه انا لله و انا الیه  
مرکز نبود در دین با صفا از نفوس و هم میباشد و خدا بمنزله شمشیر  
صنم آن صنم را می کشد و میزد و لکن ما فی الیک آلف معبود مطاع  
دو ناله و ندای التوحید و التمسک اذ انت من اتخذ الهه هوا و حدیث  
شبهه اشاره دارد بر اینکه آنحضرت خاتم النبیا و الدین و مرجع العالمین و قائم  
اهل الدین الی الصراط المستقیم و هادیه الی التمسک القوم میباشد و اما  
ایشان بای ذن و اجاره او باطل و نابود و صدق و قدینا الی ما علوان  
عمل بجعلناه هباء منسوا خواهد بود و مقتضای مقابلت فقیهین این  
بود که در فقره آخره و المال بسوی الکافرین منصرف شود لکن بغیر ظالم شایسته

۸۱ راه باشد که هر کس بخلاف طریقه علویه بنماید تحقیق آنحضرت و اظلم نمود  
و درین ضمن از آنحضرت اطلاق نفس خود خود را هم ظلم نموده و ظلم و اظلم  
وضع شیء است در غیر محل خود عدل چه بود وضع اندر موضعش ظلم  
چه بود وضع در زمانه نفس عدل چه بود اب ده اشجار را ظلم چه بود  
اب دادن خار را پس نعم منافقان غیر با ایمان امیر مؤمنان از جمله کافران  
شده اند که امر و لا یست و ادو غیر محل خود قرار داده اند الا لعنة الله علی الظالمین  
که مظهر از رحمت خداوند گردیده اند و الکافرین هم الظالمون و الظلم  
ظلمات یوم الیقین در یکجا و الاقار و ایت نموده که حد یقین ایمان  
در زمان عثمان بنجد است امیر مؤمنان علیه السلام عرض نمود که والله من یقه یسید  
تاویل قول شما را تا آنکه رسیدم باین شب با لیل طریقه زین داریدان کلاهی  
که خیره و دیدن در حیره که چگونه نوای خدیجه در وقتی که ظلم کنند عینا عیان  
و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله پشت سر زنا باشد و من ندانم کلام ترا میگویم  
آنکه در شب بخاطر آمد که عین یقینی او بیکر بعد از آن عرض می کرد که من یسید  
اسم ایشان عین است امیر علی علیه السلام فرمود اینچنین بفرمودش کردی عبد الرحمن  
که میل کرد در شوری بسوی عثمان و زود است که ضم میشود بسوی ایشان  
عمر بن غاص با معویه سپهندیکر خوار پس این غیبتا هستند که اجتماع نمود  
بظلمین و اسم بوی که عبد الله بود بن عثمان مکتبی باین مخافه پس خلفای نشانه



و عبد الرحمن بن عوف و عمر غاص عنها فاستسندك ظلم ثم نودت عينها كمراد علي  
 السلام است و بدانكه بصوب المؤمنين در جای بصوب الذين است كه مراد بن  
 اصل بن ميشود و همچنين فائد المر المحجلين كه مراد از اوصاف ميشوای و معین است  
 زیرا كه غرض جمع اغراضه است كه در اصل عقیق است بنشان عقید میباشد محجل  
 استی نامی گویند كه تمام بعضی است و یا های او سفید بوده باشد و چون  
 موافق اختیار گردد و زینا است و سرد و در دست و پای و مین كه آنها را  
 وضو است و آب وضو غسل و مستحباتها میسر نور مطیع میشود و  
 المؤمنین علی السلام فائد و پیشوای ایشان است در دنیا از جهت عسل  
 در آخرت از جهت جواهر كه فائد و پیشوای آنها شده اند از اصل شنبه  
 و از اینجه فائد المر المحجلين هم در القاب است و از شده است عباد الله  
 شئی و حشك واحد و كل الى ذاك الجمال بشير و امام المؤمنين هم مكنيا  
 اليوم ندعو كل اناس بالامامهم و احب شخص حجر الجمره و المر مع  
 حشر غلامان علی اعلی حشر غلامان عمر دزه دزه كه اندین از من  
 و سناست جنس خود را مثل گاه و گاه است ناریان مرزبان و طابند  
 نو زبان مرزبان را بخاد بند الجنس الى الجنس بیل و كل الف بكسر الهمزة  
 اما ترى القبل بالقبلا كوزا كوزا یا باز كند همچنين با همچنين  
 بعد از ذی قعد و درن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از منوره كه آنكه

مناجرت فرمودند شخص محشی كه در مكره معطره معروف بود بمذنبانده بود  
 ذكر او را پیش حضرت نمودند كه فلان تحت مشهور از مكره مذنبانده فرمود  
 كجا من لم نموده عرض نمودند كه در خانه فلان تحت میباشد حضرت ششم نموده  
 فرمودند ان لا ادواح جنود مجنده فاعاروف منها اشلف و ما اناكر منها  
 اخلف و در زود و این حدیث شریف و جوه دیگر هم در روایات وارد شد  
 و چون شنبهان و حبان حضرت از فاضل طینت ایشان خلق شده اند و  
 شعاع ایشان هستند كه از نور ایشان خلق شده اند ككافال الله المحجل  
 فرجه فی مؤنیه علی ما تمع فی الشرايا الشریف بشر من لای یحبت صورته  
 و یحبه لای یحبه اللهم ان شنبهنا خلقوا من فاضل طینت انجوا و امراء  
 و لا یبنا غایرهم ماضلق من الذنوب یكالا علی تجزینا و لا تقار فیهم  
 من نورهم عندنا عدلنا و ان حقت موازینهم فقلها فاضل حسناتنا پس  
 شنبه از منج طینت ایشان خواهند بود و ایشان شنبهان خود را جنبی  
 خواهند فرمود ماد و فرزند جوانی وی است اصلاها من عرفها و در ط  
 جناحه منافقین از فاضل طینت آنها الفسوف و العصبان خلق شده اند  
 از منج طینت ایشان ذایع ایشان خواهند بود من النار الى النار هر كه باشد  
 امه الهادیه هادیه باشد مراد از او به يوم ندعو كل اناس بالامامهم و جعلنا  
 ائمة يدعون الى النار و يوم القيمة لا یبصرون حدیث شریف چنان



إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِهِ وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْنِي خَلَدًا وَنَدَامًا فِي دَرْبِهِمْ بَعْنِي خَلَدًا وَنَدَامًا فِي دَرْبِهِمْ  
 مَرَّازِ صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَرَّازِ بَنِيهِمْ أَنْتَ كَمَا أُولَادُ بَنِيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ  
 كَيْتُشِ از من بوده اند طوری بوده که اولاد ذکر داشته اند و آنچه حقیقه  
 اولاد ایشان بود از صلب خود ایشان آمده بود و اولاد دختران ایشان  
 اولاد از من خودشان بودند یعنی بنیاد نسبت داده نمی شد و آن  
 اولاد علی بن ابیطالب که از دختر من فاطمه زهرا هستند و اولاد من و من متسوب  
 هستند که حقیقه اولاد من هستند و آنچه که اولاد دختر شخص ثوابی و  
 بی ثوابی و هر دو از صلب شخص هستند اگر چه اولاد پدری و از اولاد دختر  
 هستند و لکن چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم موجود نبوده  
 از اولاد داشته باشد مثل از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرار داده  
 که اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام اولاد او فرار داده شده و مرئی است که چون  
 انجمن پی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا حضرت کبری و زارعی  
 و غصه می خورد عرض کردند یا رسول الله شما هم کبریا می بیند حضرت فرمود که  
 قلب مبسوژ و چشم کبریا می بیند و لکن لا نقول ما یحیط الله فان جود  
 العین من قساره القلب و منافقین هم شمانت نمودند که پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله انرا است یعنی با غیب و حضرت از انچه غصه زیاد فرمود کبریا

عالم از راه تسلی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل فرمود متون کوثر را  
 کما انا اعطینا لک الکوثر الی اخر السوره یعنی اعطا نمودیم بنو کوثر را در حق تو  
 و کوثر لغت عربی جز کثیر الحارثه که را گویند و مراد از کوثر بویژه مختلفه  
 ذکر شده مثل قرآن و علم و چشمه معرجه و کعبه و غیر ذلک از جمله محضرت  
 فاطمه زهرا علیها السلام نفسی شده که در پی رسول صلی الله علیه و آله و سلم از انحضرت  
 بعلم آمده ان من یروی عنی که بخدا لله روزی در نزد تو آید و خبری که او عالم را  
 فرستاده انکشافات علی که یکی از انکار وجود و خلفت امده می علیها السلام  
 میباشد از فضل انحضرت و بعد از ایشان انهم سادات عالیه و سادات  
 علویه که با وجود انکه خلفاء اموی و عباسی چه قدر از ان در پی خلف نمودند  
 و چه قدر سادات در عهد خلافت ایشان سادات خودشان را از ان پیغمبر  
 پنهان نمودند بطوری که حالا در نوبت پیغمبر داخل عوام و عیبت هستند و  
 ساداتشان معلوم نیست با زبان سادات معلوم الحال صحیح النسب نیستند  
 که بی بنی همة عالم را فرستاده بخلاف معاندین ایشان که با لمره مقطوع الاعقاب  
 و منسحق الاشیاب شده اند و مصداق ان شائیک هو الابر مخفوق پیدا  
 نموده و در اخبار و آثار وارد است که خلدوند عالم در پی حضرت زهرا علیها  
 السلام تا بان ششم حرام نموده است کما ورد ان فاطمه علیها السلام احصت  
 فرجها حرم الله در پنهان علی التار و سادات خلدند و ان ششم نخواهند بود



در کشتن اولاد آنحضرت نازل شده **ثُمَّ أَوْفَيْنَا آلَ الْبَيْتِ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا**  
**فِيهِمْ طَائِفَةً لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْجُحُودِ** بآل الله ذلک  
**هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ** و در حدیث وارد است که ملاذ آل الله **أَصْطَفَيْنَا**  
**مِنْ عِبَادِنَا** ذریه فاطمه و همراة علیها السلام هستند که طایفه لِنَفْسِهِ از ایشان  
**سَابِقٌ** فاسد العمل و مقصد ایشان **سَابِقٌ بِالْجُحُودِ** سابق بالجهد بآل الله  
**مُقْتَصِدٌ** است که از همه جمعه معصوم و مطهر هستند و مرتبه ذریه کبریا  
**خَلْدٌ** هستند و اگر کسی از اینها برخلاف حق هم بوده باشد و ائمه اختیار در رفت  
**اِخْتِصَارِ** حق را با و میفهماند اما از دنیا با ایمان و اقرار بحدیث خود میبرد اگر چه  
**دَرْ** مقام جزاء اعمال فریفته و در برابر عذاب ساقط مردم از برای ائمه خواهد شد  
**مِثْلُ** علماء که این دو فرقه ثواب علشان در برابر بخاری کرداد بدشان هم در برابر  
**مِنْ** میشود بلکه میشود که عقوبات از ساقین عفو شود اما اینکه یک نگاه از نگاه  
**بِاسْتِدْبَیْ** گذشت شود یکبار و کلمات سابقه با چنین تصور شود که سادات  
**عَذَابِ** نمیخواهند بود **كَيْفَ وَقَدْ مَالَ بَيْنَ الْعَالَمِينَ** و سید الشاهین علیه السلام  
**خَلْفَ النَّازِلِينَ** عصای الله و لو كان سیداً فرباً و لا یجفی که چنانچه مذکور  
**شَدَّ** ذریه در خرم داخل ذریه است و باند ریج اولاد سادات ذکور و اناث  
**کَمَا** اولاد ساقی مردم و ریج میشود پس در آخر الزمان طوبی میشود اشاء الله  
**نَعْمَ** که جمیع مومنین و شیعیان هم ذریه رسول صلی الله علیه و آله میباشد

اهل از منته مشاخره محرم حضرت زهرا علیها السلام میشوند و وقت عبور  
**حَضْرَتِ** فاطمه علیها السلام در محشر که ندای اید **يَا أَهْلَ الْبَيْتِ خُذُوا أَمْثَلَكُمْ**  
**حَتَّى** بخور فاطمه علیها السلام همه ائمه را خیمه میپوشند و محرم آنحضرت نگاه  
**مِنْ** میکنند و حدیث شریف مذکور در صحیح است تراجمه مناقبان **يَوْمَئِذٍ**  
**كَمْ** محمد صلی الله علیه و آله ابرار است و لای و عقیق نواز در حسان و شای  
**اولاد** فاطمه علیها السلام اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام است اولاد رسول صلی  
**علیها** و چنانچه از فقره **وَارْضُوا** و شریف بعنوان ائمه شهادت در میان  
**اندر** هستند و بعد از رسول صلی الله علیه و آله **يَوْمَئِذٍ** و بخصوص ما این خلیفا  
**جَوْرٌ** و تبعه ایشان و ما بین ائمه معصومین علیه السلام و شیعیان ایشان در  
**امد** اما اینکه علماء و اشدین شیعه رضوان الله علیهم این مسئله را با حسن و  
**ثابت** نمودند که اولاد علی علیه السلام اولاد رسول صلی الله علیه و آله هستند  
**و از برای** اثبات این مطلب استدلال متعدده کافی و اقامه نموده اند  
**در کتاب** خمس و غیره از کتب فقهیه ذکر نموده اند و خودمان علای بر ساقین  
**عقیده** علیهم اقامه نموده ایم و خلیای از برای ساقی کلمات ایشان افزوده ایم اگر چه  
**که** اند و **وَرَبِّ** ساقی و رب است **وَعَنِ** رسول صلی الله علیه و آله **فِي** الحسین  
**ائمه** ایشان و در حدیث دیگر ایشان **هَؤُلَاءِ** امان فاما ام بعد و نیز در  
**ام** سادات و از شد پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت حسین با الا



سینه خود گرفته باطاف میفرمود در این اثناء حسین علیه السلام فریاد میفرمود  
 سلام خواست حسین را از سینه انحضرت بطارد رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمود لا یزونی علی ذلک بولہ و در آن غمالات عریضه میباشید میگویند  
 که ایشان اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و ظاهر آنها طلا  
 حقیقت است نه مجاز و بنی نعیم و مبالغه و محض صادق علیه السلام  
 میگویند انتاب بن الصدیق یعنی ابی بکر برای آنکه مادر انحضرت ام فرده  
 مینا القاسم بن محمد بن ابی بکر بود و در کتب فاسم تخر عبد الرحمن بن ابی بکر  
 و از آنچه حضرت صادق علیه السلام میفرمود و کذب ابوبکر مرتین و ستم  
 ره استدلال نموده بجهت بنت بنت لعول کما حرمت علیکم امهاتکم و بنات  
 و در صحیح بخاری مسلم عن احمد ما علیه السلام انه لو لم یحرم الله ذلج النبی  
 صلی الله علیه و آله یقول و ما کان لکم ان تنکحوا ازواج من بعد اباکم  
 ما نه بحس و حسین علیه السلام خرام بودند بگوید لعول ما نکح  
 اباکم من النساء و در این معنی اهل فعل قالوا نذع ابناش و ابناکم و نسا  
 و نساکم و انفسنا و انفسکم و در خبر است که رسید خلیفه عباسی بنو  
 کاظم علیه السلام پرسید که شما از این رسول الله بنکویند و شما را ضعیف بنید  
 و حال آنکه شما اولاد علی هستید باید و چه از ایشان فرماید حضرت استغفاء  
 فرمود از راه نفقه خلیفه حاضر و نمود حضرت بعد از اخذ امان این پیشتر از او

فرمود که و وصینا که انحنی یعقوب کل همدیسان من قبل و من بعد داود  
 و سلیمان و ابوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک یحیی الحسین  
 و ذکر ما و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین عرض نمود این حدیث  
 دارد بمطلب شما حضرت فرمود ابایمینی اخذ از عالم در بنو نوح نفرموده  
 و حال آنکه از مرتب بود و فی المؤمن عن الکاظم علیه السلام انما یحیی عیسی  
 الانبیاء من طریق مرتب و کذلک الحنفیة یذاری النبی صلی الله علیه و آله  
 من قبل امنا فاطمة علیها السلام و العباسی عن الصادق علیه السلام لقد  
 نسب الله عیسی مرتب فی القرآن الی انهم علیه السلام من قبل النشاء ثم تلا  
 هذین الایتین و نیز اجماع معتقد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیتواند  
 از این در بنو طاهر نکاح نماید و در حدیث سابق حضرت کاظم علیه السلام  
 بخلیفه فرمود که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله از شما زن بخواند یا امید دهد  
 عرض نمود چرا نمیدهم بلکه با این نخر میگویم همه اولاد ادم فرمود لکن ما نمیدهم  
 و او خود بخواند و میتواند بگوید زیرا که اولاد او هستیم و ابنا آنها و از  
 هستند شرعاً لا بائ و الزواجات الواردة فی ذلک الاولاد و بیان آنها  
 همه از دیر ادم هستیم همچنین سادات معصومون علیه السلام بلکه غیر  
 علیه السلام انصاف از دیر رسول که هستند و اینکه گفته اند بنو ما بنو  
 ابناش و بنات ما بنو من ابناش و الرجال لا یاعد این از جمله اشعار مجعوله است



در پند باب آوردی فصد و غد و ممکن است که مبنی بر شش کاف غرا باشد  
 بوده باشد حتی دختران خود را از راه جاهلیت می کشند تا اینکه با دل شد  
 قوله لعلنا و اذا المودة سبقت بائی ذنب فقلت وقوله لعلنا و اذا لعلنا  
 بل لا تثنى قل رجبه مسودا فهو كظم با اینکه از این است که چون غالباً  
 اولاد در آن در خانه پدر می شوند و با موارث پدر را بر روی تمامند و اولاد  
 دینونه اند اما و اغان می کشند و اولاد دختران در خانه های مردم دیگر می  
 و کار کرداری ایشان برای پدر و پدیر و خودشان نمیشد از اینجه  
 گفته اند نه اینکه در حقیقت اولاد دختران اولاد نباشند و قصه علی بن  
 یقظین با هر من الرشید شهرور است که در وقتی که حوالی عهد هر من  
 بعلی بن یقظین و در خود که از جلد شمعیان آمده بود که از برای ولادت من عهد  
 لباسهای تازه بدو انداد و هر من را در خانه دختر بود که از شوهر کشیده بود  
 و چند نفر اولاد صغار هم داشت که در خانه هر من میشدند و هر من مکرر  
 با علی بن یقظین در مسئله و لا دختر گفتگو نموده بود و حاضر داشت که اینکه  
 اولاد علی علیه السلام اولاد رسول صلی الله علیه و آله نباشند زیرا که گفت  
 با دختر اولاد دختر هستند علی یقظین در بی مقام فرض بافته خواست  
 خود آمد تا تمامد از برای اولاد پدر هر من لباسها تازه دوختند و دادند  
 آنها را و ز عید پوشیده داخل حضور هر من شدند و برای صغار دختر هر من

لباس تازه نداده هر من امر نگذره همان صغار محزون و دل شکسته لباسها  
 مستعمل پیش هر من رفتند هر من سوال نمود که چرا اینها لباس تازه نداده  
 علی یقظین گفت که شما تر نموده بودید هر من گفت با منو نگفتم که هر که اولاد  
 مرا لباس تازه بدو زند گفت چنانچه است گفت که مگر اینها اولاد من نباشند  
 عرض نمود که خود شما من فرماید که اولاد دختران اولاد نباشند هر من خجل  
 شد و علی بن یقظین گفت که هر که الله لا یهدی القوم الظالمین حیل  
 بدست یقظین فتم انجکة عشر اجزاء فاعطی علی علیه السلام  
 عشرة و الناس جزوا واحدا یعنی حکمت ده جزو قرار داده شد هر من  
 بعلی بن یقظین باده شده و بجز ده جزو مردم و مراد از حکمت علوم حقیقه  
 زیرا که در بعض حکمت گفته اند که الحکمة هی العلم باحوال اعبان الموجودات  
 علی نهایی علمیه فی نفس الامر بقدر الظاهر البشیرة علی مقتضى الفوائد  
 العقلية و حاصل مقصود از این فرمایش آنست که حکمت علم و اخلاق  
 اشیا است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جلد دهم خود فرمود  
 اللهم انی الاسباء کما هی و مراد است مراد و استمرار این حالت است و طبق  
 قوله لعلنا و علی بن یقظین علما و کاهن حکمت را بهر می کشند و اینکه الحکمة  
 هی وضع کل شیء فی موضعه و این مسئله علم جماعتی اشیاء است و  
 معنی را اینجا را جمع بیکی است و مراد از این تقسیم مذکور در حدیث شریف تقسیم



چنانچه پیش بطوری که در حقیقت حکمت را بدین نظر آورده باشد بلکه در دنیا  
 این است که علم ما را پیش علم علی بن ابی طالب علیه السلام جزئی است از آن جزو آن یعنی  
 علوم همه مردم نزد علم او نمودی ندارد و در دعای فلت میفانند نظر اینکه خدا  
 وارد شده است که رحمت خدا جزو است و صبر و ان با تمام خداوند عالم را  
 و بجزو ما را و میفرماید که همه مردم قنوت شده که با آن بکن بکر رحم میفانند و از  
 بجزو است محبت پذیران و مادیان با و لا خودشان و عکس آن و هکذا  
 در خنهای که در عالم مابین مخلوقات محفوظ است و خداوند عالم در دقایق  
 جزو را هم علاوه آن بود که جزو نموده بنامی صلوات بر رحمت به بندگان خود  
 و هم میفرماید قنوت من که هم ما از رحمت و نیز وارد شده که خداوند  
 جزو قنوت نموده اند و جزو آن در علماء است و بجزو آن را همه مردم  
 قنوت نموده اند و علماء را نیز از آن حظ اوقی حاصل است و الحاصل  
 از حدیث شریف سابق الذکر بسیار که بودن علم مردم است در جنب علم  
 مودعه در پیش علم ابی طالب علیه السلام چنانچه این عباس گفته است که علم  
 فی علم علی علیه السلام مگر مثل فطره در پیش در بای بزرگ و لفظ ما را در حدیث مذکور  
 از الفاظ عموم است و شامل جمیع انبیاء و اولیاء پس علوم جمیع انبیاء و اولیاء  
 پیش علم علی علیه السلام مثل فطره است در جنبه با و مذكور شد که از  
 علیه السلام بعد از رجعت از صاحب خضر علیه السلام از عجایب زیارت

گفت با خضر نکاد و در با ایشان داده بودند مرغی از هوا آمد پیش چشم ما  
 بکف طره آن در پا برداشت بطرف مشرق انداخت و بای فطره بطرف مغرب  
 و یکی طرف آسمان و یکی طرف زمین و یکی را بخود در با انداخت و طیران نمود  
 و رفت ما تعجب نمودیم و سرائر انداختیم شجب بودیم در این امر که صیادی  
 ظاهر شد و از تجربه ما پرسید بیان حال نمودیم گفت شما در وصف غیر معظم حد  
 سرائر را چرا نمیدانید و حال آنکه من صیادی هشتم و سرائر امر را میدانم  
 این مرغ مسلم نام دارد که در وقت صلا نمودن مسلم مسلم میگوید تا از  
 او است ایستاد و این با این عمل خود اشاره نمود این که شخصی بعد از این  
 آمد که وصی نبی آخر الزمان است و علم جمیع اهل شرق و مغرب و اتمامها  
 و زمینها پیش علم او مثل این فطره است در پیش این در با پس ما علم خود را  
 بسیار خفیه شدیم و در حدیث وارد است که موسی علم از خضر بود و لکن  
 خضر موکل بود بر علی که موسی طاقت آن نداشت و موسی موکل بود بر علی که  
 خضر طاقت آن نداشت و در کف از صادق علیه السلام رواست که فرمود  
 لو كنت بين موسى والخضر لكانت اعلم منهما و انما انا لست في الدنيا  
 لان موسى اعطيا علم ما كان و له يعطيا علم ما يكون و ما هو كائن حتى  
 تقوم الساعة و قد ورنى من رسول الله صلى الله عليه و آله و هو يدان  
 حدیث است حدیث دیگر در کف عیسی علیه السلام آنکه در کف رسول الله



علیه السلام وَاَمَّا اَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ وَفِيهِ بَدَأَ الْخَلْقَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ  
 خَيْرُ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَخَيْرُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَخَيْرُ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ اَعْلَمُ  
 ذَلِكَ كَمَا اَنْظُرُ اِلَيْكَ اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِيهِ نَبِيَانِ كُلِّ شَيْءٍ وَاَزَايُنِ  
 نَوْعِ الْاَخْيَارِ وَاَنَا وَفِي بَارِئِ اَدَاكَ وَاَزَانِ خَيْرِي كَمَا مَذْكُورٌ مَعْلُومٌ مَشْهُورٌ  
 كَمَا عُلُومُ اَنْبِيَاءِ وَاَوْلِيَاءِ دُرِّ مِشْرِ عِلْمِ مُحَمَّدٍ وَاَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَفِي  
 مَذَارِدِ دُرِّ صَوْرَتِكَ خَصْرٌ مَوْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاَرْجُو اَيْتِكَ اَزَاغَاظِ اَنْبِيَاءِ  
 وَاَزَجَلِ اَوْلِيَ الْاَوْفَرِ مَوْسِي مَكْلَفٌ شَدِيدٌ يَحْصِيْلُ بَعْضَ عُلُومِ اَوْخَصْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 كَمَا خَصْرٌ مَبْدَاكَ وَمَوْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ جَنَاحٌ خَصْرٌ بَعْضَ عُلُومِ زَايِدِ اَدَاكَ  
 وَبَعْضِي بَكَرٌ اَمْبِلَاكَ وَخَصْرٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرُودُكَ اَمَّا اَعْلَمُ  
 مَا كَانَ مَبْدَاكَ تَنْتَدِ وَمَا هُوَ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ وَمَا يَكُونُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ  
 زَايِدِ اِنِّمِ كَيْسَ جِهْدُكَ وَخَوَاهِدُ بُوْدِ عِلْمِ مَوْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِشْرِ عِلْمِ اَلِ مُحَمَّدٍ  
 اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلْعَلَايِ بَرَانِكَ اَزَاغَاظِ مَذْكُورِ دُرِّ مِشْرِ اَيْدِ كَمَا عِلْمُ اَنْبِيَاءِ اَحْصَا  
 بُوْدِ عِلْمِ اَمَّةٍ مَعْلَمَةٍ اَلِ مُحَمَّدٍ حَضُورِي كَيْسَ وَنِصُورَتِ عِلْمِ اَنْبِيَاءِ صَوْرِي  
 وَعِلْمِ اَمَّةٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَفِي عِلْمِ اَنْبِيَاءِ كَيْسِي عِلْمِ اَمَّةٍ زَايِدِ فِي جَمِيْعِ عِلْمِ اَنْبِيَاءِ  
 خِيَالِي عِلْمِ اَمَّةٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ دُرِّ خَوَاهِدُ بُوْدِ هَرِّ نَوْعِ كَهَشْتَنَدِ لَكِ  
 اَنْ كَجَاوِزِ كَجَا وَالْعَجِي كُلُّ الْعَجِي اَزَاوَالِ اَشْخَاصِي كَمَا مَبْكُونِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 نَاوَجِيَهْ نَمَانْدِ مَبْدَاكَ وَخَالِ نَكَمِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِفْلَكَ نَلَاوَدِ نَدَوَا

مَدَدِ بِنْدَايِي وَنَدَوَدِ جَاوِزِ دُرِّ اَخَصْرِ رَسُوْلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ مِنْهُ مَوْسِي  
 عَجَبِي كَلَايَمِ قَلْبِي وَهَرِّ نُوْرٍ اَخْلُوْدِ نَدِ جَنَاحِي اَمَّةٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرُودِ اَمَّةٍ  
 خَالِ جَنَانِ وِيْمَانِ مَا يَكُونِ بِنْدَايِي وَخَوَاهِدِ اَيْتِي اَسْتَ وَاَزَعْفَبِ مَوْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 اَزِ بَشَرِي بِيَمِ وَنَهْوِ وَغَفْلَتِ نَمِيَكِيْمِ وَدُرِّ اَخْبَارِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 بَايِدَايِطُوْرِي اَشْدُ وَاَخْبَارِ اَلِ بَرِ بَعْضِ دُرِّ اَعْيِ جَوْنِيَتِكَ كَاَشْفَا وَخَصِيْفَتِ  
 عُلُومِ اَنْهَاسْتِ بِنْدَايِ اَسْتَ اَنْ جَمَلِ دُرِّ كِتَابِ بَحَا وَاَلِ اَوْفَرِ مَوْسِي اَسْتَ  
 كَمَا دُرِّ اَوْفَرِ بُوْدِ نَدِ وَفِي بِلَا اَزِ عَرَبِي بَلَكِ كَهَشْتَنَدِ اَوْ كَهَشْتَنَدِ غَيْرِ مَا  
 مَبُولِ مَبْكُونِ كَمَا نَوْشُوْرِي دُرِّ مِشْرِ خِيَمِ مَا بَايِدِ اَخَصْرِ مَحْوَانِي مَا هَلِ اَخَصْرِ  
 مَا لِ خُوْدِ مَا نِ اَمَّا دَامِ الْحَيَاتِ بِلَاكَ تُوْمِيْدِ هِمِ تُوْمُوْرِيَكِ دُرِّ مَوْسِي  
 وَاَلْهَامِ عَلِ بَعْدِ خُوْدِ شَانِ تُوْمُوْدِ بَعْدِ اَزِ مَدَدِ دُرِّ نَدِ كَمَا اَنْ اَخَصْرِ  
 شَدِ مَشْرِ اَزِ حَامِلِ وَنَهْتِ بَرَاوِشْتَنَدِ دُرِّ مِشْرِ خُوْدِ كَمَا خُوْرِ نَهْوِ دُرِّ مَوْسِي  
 نَكَمِ مَنَازِعِ بِلَاكَ اَزِ اَعْوَابِ اَيْتِي حَالِ مَشْكَرَاتِ اَمِيْرِ كَاَنَاتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 بَرِ نَدِ وَكَيْفَتِ اَعْوَابِ نَدِ اَمِيْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَلَبِ اَمَلِ اَوْ اَكِلِ سِيَاهِ وَخُوْرِ  
 بِالَايِ اَنْ فَايِدِ كَيْسِ اَزِ بَطْنِ اَنْ دُرِّ اَمَدِ فَرُودِ اَنْ دُرِّ مَوْسِي دُرِّ اَنْ جَمِ  
 عِلْمِ مَبْكُونِ كَمَا اَزَايِلِ اَزَاوَالِ فَرِيحِ دُرِّ مِشْرِ اَوْفَرِ اَكْرَفِ وَاَحَالِ اَيْطُوْرِي بَرِ  
 دُرِّ اَنْبِيَانِ كَهَشْتَنَدِ بَا عَلِي وَخُدَايِ بَرِ اَمَّا بَدِ رِيْبِكَ نَوْعِ مَبْدَاكَ وَمَا  
 فِي اَلْاَدَامِ زَايِدِ اَنْ مَبْقَايِ فَرُودِ مَنِ خَلَا نَبِيَتِ رَسُوْلِ خَلَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ



مرا خبر داده بود از این واقعه که در پیروز و در انبیا و درین ساعت حادث  
 میشود گفته اند که باین برادران نسبت خلایق با مختصر فادند از آنچه که باین  
 شیخ فرشته شده بودند که حق جل و علا در قرآن مجید فرموده **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ**  
**السَّاعَةِ وَبُرْءُ الْقَبْرِ وَبَعْلُ مَا فِي الْأَرْحَامِ** ومانند **وَيُنْفِثُ مَا ذَاكَ لَيْسَ عِنْدَ**  
**وَمَا نَدْرِي تَقْدِرُ مَا يَرَى رُضْوَانُ** **الْفَنَى عَلَى الصَّارِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْحَقَّةُ**  
**الْأَشْيَاءُ كَمَا تَطْلُعُ عَلَيْهَا مَلَكَ مُقَرَّبٌ لَا يَتَى مِنْ رُضْوَانِ رَبِّهِ** وچنانکه الله  
 وحق تعالی باینکه **هَذَا هُوَ عِلْمُ الْقَبْرِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَرَبُّ الْعَرْشِ**  
**الْعَظِيمِ** **فِي الْحَدِيثِ أَنَّ مَفَاتِيحَ الْقَبْرِ خَيْرٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ وَفَدْرُوهُ خَيْرٌ أَمَّةٍ**  
**لَهُدًى عَلَيْهِ السَّلَامُ** **أَنَّ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ الْحَقَّةَ لَا يَعْلَمُهَا عَلَى الْقَبْرِ وَالتَّحْقِيقُ**  
**عَبْرَتُهَا** و نیز در کتاب بخار مروری است از عارف که در خانه امام علیه السلام در مسجد  
 کوفه نشسته بودیم ناگاه دیدم آنجناب فرمود **صَدَقَ فِيهِ صِدْقٌ فِيهِ** یعنی صدایی  
 کن و او پس من بسوی بمن و مثال نگاه کردم احدی برانندیدم **إِنَّمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ**  
 فرمود که باینجه منتهای که با که تکلم منتهایم سر خود را داشت کن پس من خود را  
 راست نمودم و دیگر نزد دیدم که گویا با یکدیگر تکلم مینمودند و مختصر فرمود با عارف  
 این کجور نماده به خود میگفت که خواستند نموده بر من غیر از امر محجوب و سلخته  
 ان و ضم باد نمود که من نکرده ام این کار را نماده گفت من تصدیق میکنم ترا پس  
 او گفت فهمیدی آنکس که درین منتهای نشسته که راست میگوید نماده خواست که باز

او را آنکس که کند من و او گفت **صَدَقَ فِيهِ صِدْقٌ** و غار من گوید عرض نمودم **مَا أَمَرَهُ**  
 المؤمنین من منتهای شتم احدی را که بداند زبان مرغان را عارف سلیمان بن داود  
 علیه السلام آنجناب فرمود ای عشار و قسم جدا بدینیکه سلیمان بن داود و خدا  
 بواسطه ما اهل بیت درخواست نمود ما آنکه ذات منطبق الطیر و در حدیث  
 دیگر که ما او را منطبق الطیر موصی بودیم **فَانْظُرْ مَا ذَا نَوْنِي** بین تفاوت ده از  
 کجاست نا بجا **حَدَّثَنَا بِكُنْشِيتُ شِمْرٌ لَيْلِي فِيهِ وَصِيٌّ وَارِثٌ**  
**وَأَنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ وَارِثٌ** یعنی برای من و وصی و وارثی هست و باینکه  
 علی وصی من و وارث من است بدانکه رضایت انبیا کفره اند باینکه  
 هو الشیطان علی التضرع بعد الوفاة یعنی تسلط نمودن شخصی بر نفس بعد  
 از وفاته و وارث را انبیا کفره اند باینکه هو الشیطان ایضاً ان یومئذ احسن  
 بسبب و سبب شایب الاصاله یعنی منتهای شدن اشیا فی سبب  
 مردن انسان دیگر چیزی را از راه سبب الاصاله پس حاصل منتهای  
 حدیث این میشود که برای هر یک شخص هست که بمنتهای شخص از اصاح حضرت  
 نموده بعد از وفات و ذامورات خود و آن شخص وارثان بتبعی است که حق تعالی  
 که برای آن بمنتهای شخص استحقاق تمام میرساند و وصی و وارث من علی است  
 است و این مسئله واضح است که اولی حضرت در امور است و وصی او و شایع  
 غیروا از این نیست که منتهای امور از منتهای نموده اند و این جمله را بعد از



و صحت در حدیث روز غدیر علی بن ابی طالب را شاهد حق و انبیا و الاغواذ نما  
صدف از شرف زیاد و گوشتی که فرمودند بقول خودشان که انت اولی بعد  
من انفسی که قالوا بلی قال صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فهذا علی مولاه  
اللهم و ال من و ال له و غایه من غایه و انصر من نصره و اخذ من حذله و تعلق  
و صحت همین ولایت در انفس است که در حدیث مذکور است و جمیع اموال  
و حقوق هم را به او بخشید پس پیغمبر صلی الله علیه و آله را استخفاف حضرت  
بود در انفس اموال جمیع مردم را این حضرت را گذار نمود پس از انصاف علی علیه السلام  
بجهت و صوابی که برای آن حضرت قرار داد و اما امت مسلمه و داشت که در روزی  
مغیر از آن شده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ان العلماء و ربه  
الانبياء و ذلك ان الانبياء لم يورثوا دینهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم  
من احادهم فمن بعد قبیله منهنما فقد اخل بحدی و غیر فانظر اعلیکم هذا  
عن باحد و نه فان قبیله اهل البیت فی کل خلف عدو لا یقون عنه  
عزیز العالین و انما اللمیطین و حاصل مقصود از حدیث شریف است  
که علماء و ربه پیغمبران هستند از آنجهت که انبیاء مایه دین و دنیا و دیندارند  
اندر آنکه احادیثی را از حدیث خودشان مایه گذاشته اند هر کس غیر از آنها  
اخذ نماید پس تحقیق خطب بناری و نصیب کاملی اخذ نموده است و حدیث  
دیگر که علم مایه انبیاء و مال مایه اشقیاء است و معلوم است که علی

کتاب  
تاریخ  
۹۹

ثبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوست مال نبود زیرا که اولاد رسول الله  
صلی الله علیه و آله مالی نداشت که این اهتمام هم در خصوص مایه بودن  
مال او بوده باشد علاوه بر آن و اوست مال حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
معلوم بود که حضرت فاطمه علیها السلام بود از جهت عمو مات و اطلاق آنجا  
و از این روایت باء و اولاد مثل قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم الذکر  
مثل خط الامیین و ربه سلیمان داود هب من لدنک و لیسایر نوحی  
من ال یعقوب ال غیر ذلک از ابیات و اخبار دیگر حضرت زهرا علیها السلام  
در خصوص غصب نکردن مال ابا القاسم و مسجد اخراج فرمودند بانی بکر  
بعد از آنکه اولاد حضرت فاطمه علیها السلام ادعای نصف در فک بعنوان  
و عطیه از جانب رسول صلی الله علیه و آله نمود و در حقیقت منصف هم بود  
او دیگر از جهت عدم معرفت بحکم الزهره از منصف بینه خواست و حال آنکه  
مسئله البینه علی المدعی و البین علی من انکر فاعده شایعیه بود  
هم خواص و عوام میدانستند و فاطمه علیها السلام من ابی القاسم است  
باخصم حضرت امیر المومنین و امیر و انما بنت عیسی شاهد فاعده بود بقول  
نمودند و هر یک از اینها غیر عیسی را نمودند حضرت بعد از آن مسلم ابیات  
و اخبار از شرف نمود و در آن ضمن فرمود باین آیه فاعده ان اولادکم  
ایه یعنی فرزند خود را و من انید و خود را و شرفم الی غیره



که در شرح خطبه ذکر نموده ایم پس بسیار واضح بود که در مال رسول  
 صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام بود علیهم السلام پس ما را و  
 علوم و سایر صفات کمالیه و اوصاف جلاله و جلاله متشکد و از این  
 لازم می آید که علی علیه السلام حائز و جامع جمیع کالات بوده باشد زیرا که رسول  
 صلی الله علیه و آله اشرف و افضل جمیع موجودات و شخص اول کائنات بود و جمیع  
 امکانات و کتب و بوساطت عقل الهی ظهور می نمود که او خود ندانسته باشد  
 و معطی البقی پس بقایده ذات یافته از مقتضای نفس کی تواند که شود مقتضی  
 بخش و اگر حدیث علی را که در شده در تفسیر خود صلی الله علیه و آله  
 علماء ما و کتب انبیاء بنی اسرائیل و افضل من انبیاء بنی اسرائیل که صادق علیه السلام  
 فرمود عن العلماء و بنی عیسای المتعلمون و باقی الناس هیچ رطاع ملا حظ  
 شود در صورت معنی العلماء و رتبه الانبیاء این میشود که اسماء السلام  
 علیه و آله در جمیع انبیاء هستند بدون استثناء شیء در طبقه ما قبل از  
 خوان همه دارند نوشته ها داری و از حدیث مذکور در این که انبیاء پیش از  
 مال نمیکنند و این حدیث را صدوق را با استاد خود با تفصیل  
 علی در و این نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله من سلك طريقا يطلب فيه علما سلك الله به طريقا إلى الجنة  
 و ان الله لا يضيع أجره الا طائفة قليلة و ان الله لا يضيع أجره الا طائفة قليلة

من

من في السموات و من في الارض حتى الحوت في البحر و فضل العالم على العا  
 كفضل النخيل على سائر النجوم بركة البذر و ان العلماء و رتبه الانبياء  
 ان الانبياء لم يورثوا دينارا و لا درهما و لكن ورثوا العلم فمن اخذ به  
 اخذ بحظ وافر و لا يخفى که ابو بکر از همه همانند در غضب فذلک حدیثی جعل  
 نمود که تخمین معارضه الانبیاء لا یورث ما ترکوا صدقة یعنی ما کرده پیغمبر  
 میراث نمیکنند از هر چه از مال دنیا بعد از خود بگذاریم صدقه است  
 بر مسلمانان و از جایی این آمده است که این حدیث از جمله جعلیات و موضوعات  
 است و حال آنکه حدیث سابق الذکر را خود شان قبول دارند و در کتب معتبره  
 ذکر نموده اند و الجواب عن هذا الاشكال بعد صحة الروايات و بعد ان  
 محملها على التقيية این است که مراد از خبر مذکور در کتب خاصه این است  
 که انبیاء با ثقات فاضل و زکی و دایم و دانات و با و لا خود ندارند مثل  
 مردم نه اینکه اگر اتفاقا که پیشتر که مانند با و لا ایشان نمیدانند و اگر اینطور  
 حال آنکه انبیاء سلف شده و خلاف طریقه منزه سلف است و  
 جمیع مشایخ گذشته و شریف منزه محمد صلی الله علیه و آله است تا اینکه  
 مراد این است که انبیاء از حیثیت میراث چیزی نمیکنند و در مکه علم لازم نیست  
 پس ایشان در جنبه دارند نبوت و شریعت و مقام شریف مثل سایر مردم  
 در میراث مال و سایر خواص شریعت و در مقام نبوت مثل ایشان علم است و خبر

که



گفته اند که علماء اولاد روحانیین هستند بای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
علم مینهند و اقارب صورت اولاد جمنانند هستند بای مال پندار خست  
الحاکم و حکمرانان است و از اینجمله و علم و دانی و علم مقدم است  
از حق بدینجهت و باطل است و تحقیق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
جمع علوم بود پس علم را در جمیع علوم او خواهد بود چنانچه در قبیل  
منزل علم ایشان سابقا مذکور شد که عیسای علم الله عز و جل را شنیدند  
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که انا قلب الله الواعی لعلیه و در اخبار خاصه و عامه  
محقق شده است که قول حق و کل شیء احصیناه فی امام مبین در شان  
امیر علم است یعنی در امام مبین علی بن ابی طالب علیه السلام میباشد و علم  
علیه السلام نفسی معروف با ایزد و الله اعلم الخ و بر او انجمن است از او است  
تا آخر بعد از او باین انجمن لو طال الليل كظلماء و در ذرات خاصه که  
انحصار و محدود علم مان و ما بکون کله فی العلم و علم العلم کله فی نور العلم  
و علم الکافیر کله فی البطلان منها و علم الباطل کله فی باطل و انا النقطه تحت  
البناء و این خبر از مشکلات انجمن شده اند و الا کما ذلک و لکن بعضی  
امتش اما در پیش اهل علم این واضع است و هویدا است که از اینجهت  
**حکایت بدینست** و تحقیق است که انا و علی هذا حجة الله علی خلقه  
یعنی من و علی که این شخص بوده باشد حجت خداوند منسوب به خلق او باشد که

چنان خیر را میگویند که با او علیه خصم مقابل حاصل آید و دلیل و برهان  
باشد در مقابل طرف مخالف و بر دو کار عالم انبیاء و اولیاء و افریاده که خلق  
از بیگانه اصلا نیست و همان داده بشافره هدايت برساند زیرا که چون علی الله  
حجة بعد الرسل و یهتدک من هتدک عن نبیه و حجة من حجة عن نبیه و حق  
جل و علا در و در این مخلوقات خود احتیاج خواهد نمود که اینها را نیاید  
و اولیاء و اولیاء هدايت شما فرستادم شما را اینها گفت نمودید و حجت بود  
انبیاء و اولیاء معلوم میشود با اظهار معجزات و خوارق عادات خارجیه  
از طوی بشر نامزد را محقق شود که این شخص مکتوب من جایب الله بشما است  
مثل آنکه نمودن مرده ها و استنطاق حیوانات و عادات و اطاعت مخلوقات  
غیر انسانی از جهت الایمان الیکو نبیه و همچنین سایر اوصاف که از صفات  
و بویست شمرده میشود که بشر من چیست و بشر عاجز از ایشان مثل آن میشود  
بشر انبیاء و اولیاء لابد که خالی باشند از صفات الوهیت و افعال ربوبیه  
و این خبر در پیغمبران و اولیاء مختلف است بعضی احکامات جزئیه و بعضی  
حکامات کلیه حاصل است و حکامات جزئیه هم علی اختلاف مراتب ثلاث  
الرسل فصلنا بعضهم علی بعض منهم درجات عباد الله و حکامات کلیه  
محقق بخم رسل و عقل کل که علم اول و لوح اول و حقیقت محمدیه است  
که انحصار نبیه سرانجامی حضرت احد است پس انحصار حجت که از محمد



غلام خواهد بود و چون انحصار و این کثیر علیهم السلام و افعال اخبار و سابقه  
 نور واحد باشد که خلاف عالم ان نور شعشعازاد و غنیمت نموده  
 یکی دانسته کنی محمد را و دیگر بنی کریم علیها بن علی علیهم السلام و انصاف  
 جمیع صفات کامله و اوصاف جلاله و جلاله الهیه مظهر جمیع افعال و اشیاء  
 و دارای تمامی صفات الوهیت خواهد بود و لهذا قال علیه السلام انا  
 اية الله الاكبر و ليس لله اية اكبر مني و اصل این بمعنی ما به الحکایه است  
 و چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در طبق قولیه عطا فلانما انما  
 مثلكم یوحی الی انما الهكم الله واحد کرطامه مثلكم باشد کثیر بال  
 یوحی الی دنده در و قالوا لولا انزل الیه ملك و لو جعلناه ملكا  
 و جلا و لکننا علیهم ما یلبسون لا بدانت که میفرمان درگاه الهی هیچ  
 الله هستند و از برای ارشاد غلامان معصوم شده اند و ظاهر شد در صورت  
 هم جنسیت نوع ایشان بوده باشد که میبایست انسان ایشان با ایشان الفا  
 نمایند و در معنی باطن ما و ازای حقیقت انسانیه و طور و زاء طور العقل  
 باشد بسیار از اخیری در وجهین بوده باشد و همین تعبیر و وجهین  
 که از ان وجه اعلی می باشد و بعد البنادی احدی صفات تکوینیه و شریعه  
 نموده و از وجه دیگر که اهل عالم سغلی افاضه نمایند و مضدانی لنا مع الله  
 حالات هر دوها نحن و نحن هو و هو و نحن نحن بوده باشد مثل جدید

الحاجه في التاوه كنهه اند و لك من محو ذك انك انك زانتي في لافد  
وانك وراست چون بصورت كشت همچون زوكان پس اما التاوه  
و زو من ب زبان شد و ذك و طبع انك من كودار من انك من  
و لهذا امر علي السلام فرمود كه ظاهر في ولايه و رسايه و باطن في ولايه  
و ان ازان همه انك كه باطن انك من و الخ بعالم الوهيت انك كه عمول  
اذا ذك كنهان عاجز انك و انك در مقام نورانيت انك من انك باطن  
اشاره شد و در بيان مقام فرموده كه مرقعي بالنورانية معرفة الله  
الله مرقعي بالنورانية و باطن مقام اشاره نموده اند في قوله عليه السلام  
و مقامات النبي لطيف لها في كل مكان يدركها ملك سمائك و ارضك و  
انما وردت حديث مرقعي كه اوليائي تحت و باطن لا يعرفهم غير رؤسائهم  
فرموده اند ان طوينا اربعة مسبذ الله فاننا شاء الله و ان شاء الله  
يشنا بار جو باري فرموده اند يروا عن الزبير و قولاني نقضنا ما يشتم  
و نيز فرموده اند اعقلوا التاوه بالوحي انهم قولوا نقضنا ما يشتم و كن بقلوا  
و الحاصل انما هم عباد مكرمون لا يبينون بالقول و هم باين بقلون و اذا  
كه ايشان جامع بين الغيبت هستند و مثل حديثه حجة در عين حديث  
متصف بصفات تارت شده اند بطوريك كه گفته هو اولو الله في غير صف  
جذبه و العارون بمعنى نازيه هو ان اوعه كثر اقل العمل بمعنى و اني الله







سوال نمودند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گفت اشک بکند و در  
علم کتاب فرمود این است بخوان این یک که این شخص علی بن ابی طالب است و این  
اشاره است بنفیکم این نیز که در آخر سوره و بعد که فرموده و يقول الذين  
كفرنا انت مرسلنا قل نعم يا الله شهيد بيني وبينك ومن عنده علم الكتاب  
في يوم غير عن الباقر عليه السلام يا ابا عقی و علی اولنا و افضلنا و جبرائیل  
صلی الله علیه و آله یعنی خداوند عالم از لفظ من در این شریک علم الکتابین  
اوست ما را افضل نموده و علی علیه السلام اول ما و افضل ما و فیه من ما است بعد  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و در کتاب استخراج مذکور است که شخصی سوال نمود از  
منقب ایشان حضرت ابن ابراهیم خواند و فرمود ما را افضل نموده از من عینه الله  
و در کتاب مجالس مردی است از رسول صلی الله علیه و آله که سوال کردند از  
ابرهیم که این برادر من علی بن ابی طالب است و عیاشی زبانت نموده از باقر علیه السلام  
که با حضرت عرض نمودند که این عبد الله بن سلام چنان گمان میکند که من عینه  
علم الکتاب پدر اوست حضرت فرمود دروغ گفتار است آن شخص علی بن ابی طالب  
و این ابراهیم را و انازل شده و اوست عالم این است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و از صادق علیه السلام پرسیدند که آل نبی عینه علم من الکتاب علم آل النبیه  
عینه علم الکتاب یعنی آن شخص که پیش اوست علی از کتاب افضل است  
با آنکه پیش از علم کتاب است فرمود علم شخص اول پیش شخص ثانی نیست

۱۹ مک یفقد را بخریشته صغیر یا بر خویش از اب در باب بکفر و مرد از اول اصحاب  
برجاست و در حضرت سلمان علیه السلام که پیش او علم خفته بود از کتاب مراد  
امیر علیه السلام است که تمامی علم کتاب پیش خواجه لفظ ابره شریفه دلالت دارد  
در این که علم من الکتاب با من بعضی غیر علم الکتاب است و تفاوت از روی آثار  
بین ما موجود است و از امیر علیه السلام مردی است که الا ان العلم الذي هو ضبط  
یادهم من السماء الى الارض و جمیع ما فیضلت به النبیون الى خاتم النبیین  
صلی الله علیه و آله و غیره خاتم النبیین و در حدیث دیگر از کافی عن الصادق  
علیه السلام علم الکتاب و الله کلامه عینه علم الکتاب و الله کلامه عینه است  
و بدانکه خداوند عالم از اد و کتاب است کتاب نگوینی کتاب ند و نبی کتاب  
نکوینی تمامی موجودات دامی گویند و هم زنده که مجموع ما سوی الله نسخ  
مجموعه است که در صفحات کونیا ن نفس جمیع موجودات ضبط و ثبت است  
و کتاب ند و نبی که در آن مجید است در رویان جمیع حالات عوالم کونیه و ضبط  
است و در خصوص آن نازل شده فیه بیان کل شیء و لا یطغی بادی الا  
فی کتاب مبین پس جمیع موجودات نگویند و کتاب نگوینی و ند و نبی  
در کتاب ند و نبی ضبط شده و بعد از آنکه علم جمیع کتاب را امیر علیه السلام بدو  
آنحضرت عالم جمیع جزئیات و کلیات عوالم اکوان خواهد بود و این اشاره است  
با حاطه علم آنحضرت جمیع کائنات و اجزاء آنها و بیان دلالت بعضی از کلمات



دارد بلکه خود آن مختصر عید پرده کار عالم است و کتابی است که علوم الهیه  
 در آنجا مکتوب است کما اشیر فی قوله **فَالْقَابِلُ الْفَرْدُ الْأَوَّلُ** فَمَنْ  
 عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّهِ كَيْفَ لَا يُضِلَّ رُبِّي وَلَا يَشْوِي لَا يَكُونُ دَارَ عَالَمٍ دَاعِيَا  
 غَيْرَ إِيَّاهُ إِنَّ نَبْتَ وَكَلَامَ خَلْقِهِ بِعِلْمِ الرَّبِّ وَخَرْنَهُ وَحِي الْمَهِاشَانِ هَيَسْتَد  
 وَدَرْ تَفْسِيرِ آيَةِ قَدْ آمَنُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَوْدَعَهُمْ خَلْقًا فَلْيَنْبِتْ مِثْلَ  
 فَلَبَّ سَائِرُ مَرْمٍ كَحُلِّ اسف وخرن بوده باشد بلکه فلان را بگویند که خدایا  
 از قلوب و کلام است و آنرا برای خود اختیار نموده و اسفیها را استخ  
 نموده و دلیل بر بودن علم کتاب جمیعاً پیش آنحضرت دنیا را است از آنجه مکالمه  
 زمین است با امیر علیه السلام چنانچه گذشت که زمین آنجا خود را هر چه در حق  
 و مغرب حادث شده باشد از خبر نبات و کلیات آنحضرت خبر میدهد پس  
 در اطراف زمین از جمیع جهات هر چه واقع باشد از حرکت و سکات از نوع انشا  
 و چرخیده و پرتاب و بعباره آخری از حیوان و نباتات و صحایب و فضا و فزات  
 خال از صحرای شد و اعضاء و حرکات هوا و کوه و اشیاء که همه متصل  
 به همند که هستند از همه منقطع خواهند شد چنانچه اگر در اطراف بدن نبوی  
 بچند باب است حرکت نماید یا خاری خلد یا کسی که در همه اطلب و منقطع  
 خواهد بود همچنان امیر علیه السلام نسبت بدنات موجودات نسبت فلک  
 دارد بالجزء بدن نو کانه هو من عرفت هغه صد عرف ویر و لهذا انجمن

اینست که  
 در این کتاب  
 از کلام  
 الهی است

و نباتات  
 و حرکات  
 و سکات  
 و فضا و فزات

بی نامعل و انتخاب از خفاهای امور و خباهای رموز و در باب خبر میداند  
 مثل اینکه در راه صفین وقت مراجعت در بیابان شش کی بیابان بر شکر  
 اهل ایمان غلبه نمود و آثار ای در طریقه نمودار نبود آنحضرت نظر فرمود و کی  
 را اشارت نمود که در زمان موجود است و آن سنگ خود هم نصیب نمود  
 صد نفر از لشکر ظاهر و منوچه کردند و بر آشتن سنگ شدند و منکر نکردند  
 آن اسد الله دست بد آلهی بآن سنگ بچو و آبگوارفت و آب از زبان پاشا  
 شد از وصل نبین و زو از گرفت شد و همه ایشان و حیوان از آن لشکر منبر شدند  
 سنگ با اشارت فرمود بر جای خود قرار گرفت و همچنین عمارت را بر سر  
 از خجابه در مسجد بودند که عوفا عظمی برخواست ناکاه هر دو نفر منکر  
 و مسلح داخل مسجد شدند با هوو جی که نویان زن بود که زاری نموده و  
 بِاللّٰهِ لَا عِشَاءَ الْمُسْتَعِیْنِ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَبَوَّلْتُكَ تَوَسَّلْتُ أَنْحُسْرُو  
 الْفَقَارُ وَالْخَوَاسِ عَارَا زِدْ وَلِلْعَالَمِ أَنْحُسْرُو خُصَارُ نَمُود و وزن آن هفت  
 دو ثلث من بود و با آنحضرت منادی در کوچهها کوفه و یازدهای آن ندا نمود  
 مردم همه جمع شدند حضرت بر پیشان قوم فرمود که چه خبر است شما را عرض  
 که این دختر مراست بزکان عرب و از خواستگاری میبوندند این اثنا این  
 حامله شده است و مرا در میان قوم خود رسوا نموده و خود انگار از بر نفرت داد  
 حضرت بدختر فرمود که چه میکنی آن زن با کبریه و زاری عرض نمود و ضم خورد



خجانی از من سرفه خضر فرمود الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل  
 كان زهوقا بعد ذلك ان خضر را به اخضا فرمود که ملا حظه کن از این  
 خبر که که عامل است پس خضر در میان پر که فرمود که تو از فلان ده نیستی  
 از تو ای دشمن که در تو همایان یوسف است و است فرمود بلی الله فرمود که  
 او شما که پاره از آن بخت بناورد که کشند از اینجا تا اینجا و بخت و نجات فرسخ  
 راه است با این مسافت بعید چه طو را از اینجا بخت توان آورد و فرمود تا نظر را  
 قدره الله فی علی پس از لای سیر که کشید بود دشت و از فرمود که  
 دیدند قطعه از بخت در دشت دارد و ابان می چکد فرمود و غوغا از اهل  
 برخواست فرمود ساکت شوید پس بخت را داد بدید حاضر که ببرد و تو  
 خفه منصوبه بود مسجد که زن مریدان بود و بخت بکند در دشت  
 بنشانند و فرمود که که می از او جدا خواهند شد و زن او نجات دهد و در  
 پس من منظور شد و خضر فرمود که در خجانی است فرموده بلکه در طعنه  
 اب رفته که می از اسفل اعضا او از راه فرج داخل رحم شده باشد و بخت  
 شده اینطور که که پس آن بخت شهادت میدهم که تو عالمی با بخت در دشت  
 است و با بخت در خواطر خط و قیامت پس همی کردم دعا و ثنای خضر نمود  
 و مدتی بود باز آن بنامده بود خواست از آن نمود تا خضر اشاره با شما  
 نمود فی الحال باز آن بخت کفایت از بخت از آن خضر اشاره فرمود باز

منقطع است

منقطع کرد و باز آن بخت را با مار لا بعد ولا یخصی و از دشت بطور  
 که کاشف است از حال تسلط انجذاب در موجودات بازی صلا و علائق  
 که غیر از خداوند احد بر ابدای آن قوه ندارد مثل الما لا توان من بین  
 حیطا مینصافا و بعد انما لا **حدیث بیست و نهم** حَبُّ  
 عَلَیْ بَاکُلِ الذُّنُوبِ کَمَا نَأْكُلُ لَنَا وَ الْحَطَبُ یعنی محبت ابرو منان علی  
 بخورد که همان را یعنی را می کند انما و لیا چنانچه شسته را غایب نماید این  
 حدیث ثریف است بر حدیث ثیف مشهور از خضر رسول  
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرموده حَبُّ عَلَیْ حَسَنَةٍ لَا تُضَرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ که  
 محبت خضر باعث شفاعت و مغفرت گناهان میشود چنانچه بعضی علی  
 سَيِّئَةٍ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ و مقصود این نیست که در هر کس محبت ابرو  
 علی سبب بوده باشد هر چه خواهد از گناهان بغافل شود و ضرری بحال و ناله  
 از بخت آنکه محبت خضر گناهان را از او خواهد نمود چنانچه جمال شعله را  
 اغواء شیطان این اعتماد را دارند و الا لازم می آید که شیفت باطل بوده باشد  
 نه نماز نه روزه نه سائر اعمال موقوفه بر شیفت بیکار نیاید و مسئله  
 جزاء و امر نمی و ثواب و عقاب حساب کتاب زمینان در زود و اگر فراموش  
 این بود می بایست می نمودند که محبت علی را داشته باشند بعد از آن فرجه  
 و کسب لا مکر و لا بخل آنکه خود معصومون علی و لا شیء من اهلان و انما

دور



و در روز و سائر فرج و اذابت شرعی میفرمودند و متصل مشغول نماز  
 و روزی و ذکر و فکر فایده لایزال و صائم النهار این که شبها از خوف خدا  
 و این همه نوحات بدن نگاه خالص میباشند و این قدر نکات و دقائق و احکام  
 فرعی که خودشان عمل فرموده و دیگران از فرموده اند حتی اینکه گفته اند  
 لبس شیعیان الا من شیع افواکنا و اتبع آغا انا و در حدیث دیگر که امیر  
 علیه السلام شیعیان را مسجد بجا از نماز حائضه میفرمود و در حدیثی دیگر که  
 حضرت علی مدنی فرمودند بدو خانه مبارک حضرت ابا موسی را نشان شد  
 فرمودند من انتم یعنی شما چه کسانی عرض کردند که ما از شیعیان شما هستیم  
 حضرت فرمود ما الا ازیکم کما جاء الشیعه یکی چادر شما انا و شیع یکی  
 غنیمت عرض نمودند که شیعه چه طور میشوند فرمود عش الغبون من الیها  
 خص البطون من الطوی ذیل الشفاء من الظاء صف الفجره من السمر  
 علیهم عباره الخاشعین یعنی شیعه شکو و خجسته ان معبود بی نور  
 از کبر و شکسته به پشت چیده او کبر و شکسته و بیتهای ایشان شکسته  
 عطر و رویشان زرد گشته از پنداری شب و عبادت خدا و ذکر الاله  
 انما اثار خشوع کنندگان میشود یعنی نصف جالات خاشعین میشوند  
 و این صفه و اخبار و آثار بسیار وارد است و در اینجا مختصر فرموده  
 که شیعه مشغول از شعاع است و شعاع با بر میباشند و با شخص را همین

میشود که بگوید من شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم و حال آنکه احوال میکنند  
 که علی بن ابی طالب این احوال را در حقش میداد و در معصیتها میکنند که علی بن ابی طالب  
 از مرتکب آنها بر او است هرگز مخالفت خدا بکند یا بر شیطان است و این شیطان  
 دشمن علی است زیرا که علی دشمن منید از شیطان و احوال شیطان و شیعه شیطان  
 و دوستدار دشمن دشمن است چنانچه دشمن دشمن دوست است و قطع نظر  
 از اخبار و آثار عقول کمترین و اخبار هم همین حکم را حاکم است و حدیثی که در  
 مشهور که حبیب علی حسن لا یضرم معها سبیه هم صحیح است و اصل این خبر  
 امام علیه السلام روایت شده و حدیث مذکور را ذیل دارد که در ذیل آنست که  
 مذکور است و این مضمون که مکر از ضرر میماند که بمصائب نیاید شود از  
 معاصی با خبرت باید بود از ترک محبت انحضرت و اگر مصائب نیاید و طهارت  
 کاهان کفایت نمود پس با سکران موت شقیه میشود و الا عذاب بر بزرخ و الا  
 با احوال قیامت کبری و الا یعنی اگر با هر اینها پاک نشد پس در قطعه اعلا  
 جهم و از پاک میکنند بعد از آن بهشت میشود که کشت جای با کان است اهل  
 معصیت بدون شقیه و شقیه با تجار لغت ثبات و اولیاء راه نمیدهند و در  
 از اخبار مرتبه در کتاب بحار الانوار وارد است که صادق علیه السلام فرمود صاحب  
 خود که عمل و طاعت نماید و تقوی و پرهیزگاری را نوشته خود نماید اگر شما  
 از امت من جویم همیشه در شفاعت شما و از آن خواهد نمود و لکن هستند











اِنَّ دَیْنِ خَکَمَ شَامِلِ جَمِیعِ اَوَّلِیْنَ وَآخِرِیْنَ اَنْتَ وَلَهْدَارِ سُوْلَ مَکِّیِّ اَللّٰهُ  
 عَلَیْهِ سَلاَمٌ فَرَمُوْدَه اَدَمَ وَنَحْسَ وَنَحْتِ لَوَاقِیْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ بَیْنَ جَمِیعِ  
 اَسْمَانِهَا وَزَمِنِهَا وَبَنَادِ الْخَرِیْثِ وَغَوَا الْعِشْبِ وَشَهُوْدِ الْخَرِیْثِ وَنَوَیْهَا  
 اَزْ اَنْسَانِ وَجَنِّ وَمَلِکِ وَغَیْرِ ذَٰلِکَ هَمَّ مَلِکُ وَغَوَا لَآءِ عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ  
 وَآوَلَادِ ظَاهِرِیْنَ اَوْ هَسْتَنْدِ دَهْرَ کِسْ اَزْ اَثَرِ هِیْ اَلِیْ اَنْسَانِ بَیْنَ بَرْدِ  
 هَالِکِ اَنْتَ وَآزْ جَلَمِ مَوْتِ اَنْسَانِ مَطْلَبِ اَنْتَ اَنْجَرِ اِنْ شَهْرِ شَوْبِ  
 مَنَافِیْ وَجَدِیْثِ طَوْلَانِ اَزْ عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ  
 وَشَمِیْ دَرِ اَهْلِ شَیْطَانِ بَخُورِ دَمِ اَزْ مَنِ پَسِیْدِ نَوَکِیْنِ کَیْفِ اَزْ فَرِیْدِ  
 اَدَمَ کَیْفِ لَآ اِلَٰهَ اِلَّا اَللّٰهُ فَوَازِ اَلْقَیْ اَنْتَ کَمَانِ دَارِیْدِ کَمَانِ اَزْ دَرِیْسَانِ خَدِیْدِ  
 بَا اَوْ عَصَبِ اَمِیْ رَزْدِ وَخُودِ دَادِ شَمِ اِلَیْسِ مِیْنَدَانْدِ اَطَاعَتِ وَزَامِنِیْدِ  
 قُتْلِ مَنِ اَنْتَ قَالِ اَنَا صَاحِبُ الْاَیْمِ الْعَظِیْمِ وَفَا لَکَ الطَّیْلِ الْعَظِیْمِ  
 وَفَا لَکَ اَمَانِیْلِ وَصَاحِبِیْ فِی السَّعْیِ مَنِ اَنْتَ کَمَانِ صَاحِبِیْ فَا لَکَ  
 وَآلِیْ مَرْدِ دَرِ اَهْلِ اَیْمِ اَمَرِ خَمِ وَنَدِیْ فَا لَکَ اَمَرِیْ کَرَمِ وَتَوَمِ فَرِغِیْنَ دَا بَابِ  
 دَانْدِ مَ وَکَلِ مَالِ اَلْاَیْمِ اَعْوَایِ فَا لَکَ اَمَرِیْ سَاخِیْ وَآزِ بَرِ حَرِیْثِ زَکَرِیَّا  
 هَادِیْ مَ وَآیْمِ اَبِیْلِ عَجَلِیْ کَیْفِیْ دَمِ وَدَرِیْدِ وَجَنِّ اَشْکَرِیْ مَنِ اَشْکَرِیْ  
 کَمَا اَشْکَرُ وَآخِرِیْ فَا لَکَ اَمَرِیْ اَمَرِیْ دَا بَابِ اَخْبَابِ بَیْغَرِیْ مَنِ فَرِیْدِ سَیْفِیْ  
 جَمِیعِ اَزْ دَمِ وَهَوِیْ غَاثِ دَا دَرِیْ دَرِیْ مَنِ کَرِیْمِ اَشْکَرِیْ مَنِ اَشْکَرِیْ

بِقُوْلِیْ مَنِ بَرِیْ نَضِیْ عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلاَمٌ  
 مَعْضُوبِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَوَجِبِ خَالِکِ یَوْمَ الدِّیْنِ کَیْفِیْ نَافِیْ مَیْنَدِیْ  
 عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلاَمٌ  
 وَآزْ دَرِیْ حَوَاثِ زَمَانِ مَدِیْ نَافِیْ کَیْفِیْ بَانْدِیْ اَزْ دَرِیْ اَفْاَعَتِ تَمَاقِیْ  
 وَکَافِیْ دَرِیْ اَخَرِیْ اَزْ دَرِیْ عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلاَمٌ اَللّٰهُ عَلَیْهِ  
 زَادِیْ وَنُوشِیْ دَرِیْ کَیْفِیْ رَفِیْقِ اَعْمَادِ خَدِیْثِ مَوْدِیْ هَسْتَنْدِیْ  
 مَعْصِیْ اَوْرِیْ دَمِ مَجَلِ اَمَرِیْ مَلِکِ مَقَرِیْ وَهَسْتَنْدِیْ مَنِ اَشْکَرِیْ کَیْفِیْ  
 اَوْ فَوَسَلِیْ بَخُورِیْ وَنَحْتِ اَمِیْدِ وَآزِ اَنْتَ اَشْخَصِیْ مِیْنَدِیْ اَنْتَ بَکَیْفِیْ  
 مَنِ غَاثِیْ شَدِیْ مَنِ اِنْ مَاجِرِ اَزْ اَجَدِیْثِ مَاجِرِ اَزْ اَجَدِیْثِ مَاجِرِ اَزْ اَجَدِیْثِ  
 اَمِنِ الْمَلْعُوْنَ یَلِیْسَانِیْ وَکَیْفِیْ وَنَزْدِیْ کَابِ مَذْکُورِیْ اَزْ صِلَاحِیْ جَنِّیْ  
 اَمَلِیْ مِیْنَدِیْ اَمَلِیْ اَمَلِیْ اَمَلِیْ اَمَلِیْ اَمَلِیْ اَمَلِیْ اَمَلِیْ اَمَلِیْ اَمَلِیْ  
 اَنْشَانِ مِیْنَدِیْ اَنْشَانِ مِیْنَدِیْ اَنْشَانِ مِیْنَدِیْ اَنْشَانِ مِیْنَدِیْ اَنْشَانِ  
 کَیْفِیْ دَرِیْ کَیْفِیْ دَرِیْ کَیْفِیْ دَرِیْ کَیْفِیْ دَرِیْ کَیْفِیْ دَرِیْ کَیْفِیْ  
 فَا لَکَ اَمَرِیْ اَمَرِیْ اَمَرِیْ اَمَرِیْ اَمَرِیْ اَمَرِیْ اَمَرِیْ اَمَرِیْ اَمَرِیْ  
 شَیْبِیْ اَحْسَنِ شَیْبِیْ اَحْسَنِ شَیْبِیْ اَحْسَنِ شَیْبِیْ اَحْسَنِ شَیْبِیْ اَحْسَنِ  
 وَجِبِ اَنْتَ کَیْفِیْ خَلْقِ اَبِیْلِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ  
 وَآوَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ اَشْکَرِیْ



کتاب از علل الشرائع که از صدوق علیه السلام است پس بدین مضمون نقل شد  
 که اینست که در افتاد بجای از اشقیای که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده باری  
 بدین مکتبند با نیک و ایشان زد که ثنا که آنستون مولا که یعنی خیر است  
 و آخرت نصیب شما باد با مولا ی خود علی بن ابیطالب را دشنام میندهید و در  
 بخار و سوز که بدین بنا که ان اشقیاء کنت من این علی که آن مولا را  
 یعنی از کجا از این مولا ی ماست اینست که از قول پیغمبر که فرموده کنت  
 مولا ی محمد علی مولا الله ثم قال من الاله و عاده من عاده و انصره  
 و اخل من خلد کین ان اشقیاء کنت که با نواز موالیان و شیعیان  
 قال لا کین احبه و هر کس که او را از دشمن با او دشمنی و او را دوستی و دوستی  
 و من در قوم جان بن الحان در دانه هزار سال بدین خداوند نمود و بعد از  
 فتنای خان از نهانی شکوه نمودم ملا باستان در تاجرند و مثل آن مدتی که  
 بعبادت حق مشغول بودم و در میانم که در پیغمبرم در آن اثناء دیدم  
 که نور شمع خایم که ظاهر شد و هر آنرا بچند نمودند و در جبهه بودند که  
 این بود که ام ملک مغرب با یقین منسل است که ناکاه از غیبی در در رسید که  
 نور ملک مغرب و لا یقین منسل بل هذا نور طینة علی بن ابیطالب علیه السلام پس  
 بر شما که او را به یک با دینما شد و مقدس از پیل و ثابت نموده از کتاب خیر  
 پس بدین مضمون که او گفت بخیر من حضرت صادق علیه السلام فرمود

ششم بخیر و ندید که مرغی را زایل چرخ در آستانه از دخول بخیر آمد اما علم  
 داد آنمرد داخل شد و سلام نمود امام علیه السلام از او پرسید که مگر فرمودم شرف  
 ما را می شناسید گفت بلای است و مولا ی حضرت پرسید که از کجا علم بحال ما  
 پیدا نموده اند آنمرد گفت با این رسول در شهر ما درختی است که در تمام سال  
 از آن درخت در درخت و در بار کل هم میسوزد و شکوفه میکند که اول درخت  
 بر زمین کند نوشته میباشد لا اله الا الله و یکی که در آخر روز ظاهر شود  
 مکتوب است که علی بن محمد رسول الله و ما از آن کل و آن درخت علم بحال  
 رسول الله و دعوی و درخت ندان او هم رسیده و در آنجا دوستان و شیعیان  
 بسیارند و الحاصل اینست که مکتوب نیست و نبوده که سکن آنجا او شنید  
 و سپاه و مسلمان و کافر علم بحال آنحضرت داشتند و اسماء مطهره ایشان  
 ثب درهای نیست و هفت طبقات و صفات ارضین و مسموات و مخرج  
 کواکب که بر عرش و سر ذات و حج و غیر ذلک بلکه در هر فرقه از در آنجا  
 که اسماء مبارکه ایشان ثبت نبوده باشد ثبوت نداده اما ظاهر است  
 و باطن است و اگر اسماء پیغمبر ایشان در آنجا ثبت شود بجای پیغمبر  
 در نبات نوشته شود نمی بیند و هر کجا جمیع ذات الوجودات من الله  
 الی الله و هر کجا موجودات قبول نموده اند لای ایشان انکونیا و کونیا  
 الا فرقه معدده که در پیغمبر و انفراده اند فقال علی بن محمد و سلمه الان







و رسوله والذين آمنوا فبني الأئمة من بني خذاد ورجل استاذ انك  
 كني من اظلم عما يدرك ما اخلوط نموده بنفس خود پس ظلم ما اظلم خود  
 و لايت ما اولايت خود نموده و آنچه انكته است دقيق و باریك كه  
 عقول اكثر الناس ان تصور ان عجز و اندك ششم نهراست و در دل شفا  
 نهفته خوشتر مكنها چون شیخ قولا دانست بن چون ندیدی نو سپردی  
 پیش این الناس چه انبیا که زید بن شیخ را نبوده چنانکه کل ما بقلم  
 بهمان ولا كل ما بقال خافنه بامولی الموالی و یا سیر الله المتعالی من  
 فوجها است با زندانیان گویم اندر محب در خانان ماح خورشید  
 متلاح خود است که در چشمه روشن و نامریز است دم خورشید چنان  
 دم خواست که در چشمه کور و تاریک و بد است تو بچشای که کاند چنان  
 شد خود اذاب کاملان بعد ذلك خداوند عالم متعزایند و اذینا اذ  
 هذا القریة که مرا از غیره آنجا است از بلاد شام و این خطای در زمان  
 که از کبر من زنده بودند و کلا و اینها حبش ششم و عدا یعنی من خود  
 از انجا هر جا میخواهند و از هر چه میخواهند با و سمع و بیدون تعب و اقلو  
 الباب مجد یعنی داخل شوند با این فرموده و عا لیس که خرا و دارند بر  
 سجد و دارا است که خداوند عالم بالا ایان در صورت مجد و علی القصور  
 نموده بود و بنی الیاس را از فرموده بود که سجد بکنند از همه لعظیم ایشان

و مجد بکنند بر خودشان بیعت ایشان را و ذکر موالاة ایشان را و یاد  
 آورند عهد و میثاقی که اخذ شده بود از آنها برای آن دو نفر بیکوار و توفیر  
 حظه یعنی گویند که سجد از برای خدا از همه لعظیم است بآن صور و طوا  
 ما بولايت ایشان خطا است بدو بیا یعنی سب خط و ذوال کما هات  
 نعم که خطا با که و ستر بد الحبيب نام کاهان شما را بچشم و تو  
 عا اقریم برای کسانی که از کتاب نب نموده اند و در عهد و لايت ایشان  
 فیکذا الذين ظلموا فاولا غیر الذی قبلهم یعنی سجد نموده اند بآن  
 که ما مور بودند و نکشتن آن چیز را که با و ما مور بودند بلکه داخل شدند  
 بايت خودشان و کشتند خطه حمره نفقوها احب الیها من هذا لفضل  
 و هذا لقول یعنی کشم سرخ که از اوفت خود یکیم بنهراست و برای ما  
 از این فضل از این قول و در جای دیگر از نفس امار علیهم السلام دارد است خلا  
 انما این بود که و فیکه با ن باب سید و نه ند در عا است بلند کشتند  
 حاجت که ما وقت خول کریم مثل حال رکوع و ما کان داشیم که این  
 در کوناه بوده باشد که لا بد بوده باشد بچشم شاد و داخل شدن آن  
 در بلند است که حاجت کوع نلزد پس چرا با این بلند در نماز است  
 نموده اند تا آنکه بن موسی و یوشع بن نون ما را استمهر و بخرید کنند و ما را سجد  
 بدهند تا با طبل پس قیامها خود را بطرف باب نمودند و کشتند در جانو







امر چه خواستند پس بنا بر چاره ای عرض نمود که اگر چه در مقام فرمود  
 اما اذن فلا یعنی حالا که امر از من است بخواهم آنها را بکشم بخواهم  
 روزی من بشوم و روزی که من بشوم روزی که من بشوم خدا را شکر میگویم  
 که من بشوم ان شاء الله و خود گفت روزی که من بشوم خدا را شکر میگویم  
 و گفت کُلْ خَبْرًا عَمَّا اَنْتَ خَشْرٌ سَلَامًا عَلَيَّ اِنَّ سُلْطَانًا ظَالِمًا  
 دَاسْتُ وَفِيكَ عَرَضٌ مَرُودٌ رَبِّ هَبْ لِي كَلَامًا لَا يَبْعَثُ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي اَنْتَ  
 الْوَسَّاسُ خَلَاوَنَد غَالِمٌ مَرُودٌ فَخَرْنَا لَكَ اَنْتَ بَعْدَ بَعْدٍ رُخَاءٌ جَسَدٌ صَدَا  
 اِلَى الْخَرِّ سُلْطَانِي اِيَّاكَ عَظَا شَدَّ كَهْنِجَانِ رَسَالَتِي اِنْ شَاءَ اَللّٰهُ  
 و با وجود این غذای و گهی از خوردن و جو خام بود که با مدی برای من فرمود  
 و این جهت برای نفس خود میداد و این غذا را هم با اجرت و بخیلانی بختید  
 مینمود و چون همه تعلقی بنای داشت بجاه هزار سال بعد از همه اینها  
 بهشت میرود که حلاله الدنیا امر آن الاخره و امر آن الدنیا حلاله الاخره  
 و در اخبار وارد است که اغنیاء و اعیان و فقرا بهشت متبرند و انقدر غنیان  
 در وصف حساب نگاه میدارند که از عرفی جاری بشان در وصف حساب  
 چهل شهر خوانند تا پس شوند لهذا اهل بیت اطهار علیهم السلام و فقرا  
 اختیار نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و الفقرا و البغیة و البغیة  
 و انفقوا جالس الفقراء و مسکین جالس المساکین و انفقوا جالس الفقراء و مسکین

بادنیا ای عرض میام اِنِّیْ شَوَقٌ لِّاَحَادٍ جَنَّتِ هَهُنَا هَهُنَا عَرِیْ  
 عَرِیْ لَا حَاجَةَ لِيْ فِیْكَ هَذَا طَلْفُكَ لَمَّا لَا رَجْعَةَ فِیْهَا قَانَ عَمَلِ فَصِيْرٍ  
 وَ حَطَرَ كَيْسِرٍ وَ اَمْلَکِ حَقِیْرَةٍ اَوْ مِنْ دِلَّةِ الزَّادِ وَ بَعْدَ السَّمْرِ وَ وَحْشِ الْمَرْقِ  
 وَ عَظِیْمِ الْمَوْرِ وَ عَوْنِ نَعْلٍ وَ نَوَى اَنْ تَهْنِیْ نَدَا شَدَّ لَهَا شَرٌّ وَ اَعْلَى  
 وَ اَلْطَفِ وَ اَشْوَقَ جَمِیْعِ مَوْجُودَاتِ وَ حِلَّةِ كَاشَاتِ شَدَّ اَنْدَرْدَنَ اَلْغَرِثِ  
 وَ اَوْبَ حُلُودَاتِ هَسْتِ بِحَضْرَةِ اَحَدِیْ وَ لَهَا دَرْدِ مَقَامِ مَقْدَمِ هَسْتِ  
 اَرْبَابِ خَلْفِ كَرِ عَرِیْ وَ نَحَاوَتْ وَ شِجَاعَتْ وَ كَرَامَتْ وَ عِبُودِیْ سُلْطَانِ  
 وَ هَسْتِ وَ دَخُولِ جَنَّتِ رَعْلُودِ رَجَبِ وَ غَزَلِ كَرِ تَمَا بَصُورِ و مَا لَا بَصُورِ وَ دَخُولِ  
 وَ اَرَادَتْ كِهْ حَضْرَةِ رَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ اَلَمْ يَرَوْكُمْ كِهْ عَلَیْ اَلْطَّلَبِ عَلَیْ اَلْطَّلَبِ  
 مَقْدَمِ اَرْبَعِ اَنْبِیَاءِ وَ اَوْلِیَاءِ دَاخِلِ هَسْتِ مَشْهُودِ عَرِیْ مَقْدَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ شَدَّ  
 فَرْمُودِ اِنْ كِهْ حَرَامِ اَسْتِ بِجَمِیْعِ مَرْدِ دَخُولِ هَسْتِ كِهْ اِنْ كِهْ بِغَرِیْبِ اِنْ دَاخِلِ هَسْتِ  
 شُوْدِ وَ حَرَامِ اَسْتِ بَوَانِیْبَادِ دَخُولِ هَسْتِ مَكْرَمِ كِهْ اَوَّلِ مَنْ دَاخِلِ شُوْمِ دَخُولِ  
 اَوَّلِ زَهْرَةِ عَلَیْ اَلْطَّلَبِ عَلَیْ اَلْطَّلَبِ دَاخِلِ مَشْهُودِ فَرْمُودِ كِهْ بِحِیْثُ اَسْتِ كِهْ مَقْدَمِ  
 اَرْبَعَةِ دَاخِلِ خَوَامِ شَدَّ عَلَیْ اَلْطَّلَبِ اَلْطَّلَبِ حَامِلِ اَلْوَاوِ مِنْ اَسْتِ كِهْ بِشَرِّ مَنْ مَقْدَمِ  
 وَ فِیْ كِهْ مَنْ خَوَامِ دَاخِلِ شُوْمِ هَسْتِ عَلَیْ شَرِّ مَنْ مَقْدَمِ اَرْبَعِ دَاخِلِ هَسْتِ  
 خَوَامِ شَدَّ بَارِیْ تَعْلَمَاتِ دَبُوْبِ جَنَانِ مَقْدَمِ كِهْ مَقْدَمِ بَعْدِ دَوْرِ  
 اَنْبِیَاءِ الْمَبَادِیْ اَسْتِ حَقِ دَوَانِ شَدَّ كِهْ حَضْرَةِ عَلَیْ عَلَیْ اَلْطَّلَبِ اَلْطَّلَبِ







و حال آنکه خداوند عالم قیاض مطلق است لکن غایتش بر آید و معنی عالم الیک  
 کتابی نهج البلاغه و مترجم مسئله این است که سوال و قسم است یکی  
 باللسان قال و دیگری باللسان حال و اصل در سوال لسان حال است که گفته اند  
 لسان الحال صدق من لسان المقال بیا میگویم که باللسان قال خبری که میگویند  
 که مطابق واقع نیست و لسان حال هر جا بوده باشد لابد مطابق واقع است  
 زیرا که بدون وقوع حالت واقع نیست و سوالی که در حق رسول الله  
 علیه السلام باینکه در لسان شده است اما لسان حال نیست بلکه صدق نظر است  
 اندر و است اینطور شده است که بعضی خبری میگویند و بعضی خبری میگویند این ذکر آنجا  
 کنیم اوله و آخره واصله و غیره و معنی و قیاض و معنیها نور محض است  
 مستند که مناسب که در حق و ایشان اگر چه بعد از آنکه اوله و آخره و قیاض  
 سرزندند از آن و لهذا از سایر اشیاء و اولیاء و اولیاء و غیره و بجز از ایشان  
 و این نظر در محل خود محقق شده که ایشان مظهر اول نور الانوار حقیقی هستند  
 مثل ذرات شعاعیه متصله شعله نار بحسب لا یمایز بینها و بینها کالها  
 می زیرا که اگر کرد و درش و ظلمت و لونی جمله ملحوظ شود بحسب لا یمایز  
 بعد از آنکه حاصل نمیشود مگر از بعد و در و لونی جمله و ایشان بهنجو  
 من الوجوه بعد از حق ندانند بلکه در مقامی با اعتباری غیر حق هستند  
 و این مقام نورانیت ایشان است اگر چه نورانیت صلا منفک از ایشان است

مختار

جسمانیت ایشان همیشه شامل نورانیت ایشان است و لا یمایز بینها  
 ایضا کما حدیثه الخاء بالشارح الحامیه بحسب بصدق علیها حقیقا انها  
 می و در این صورت سوال حال ایشان تفاضا خواهد بود که احد از ایشان  
 داخل نفس جهنم که ما وی در افراط کان درگاه احدی است شود فان الذی  
 لا یجوز له لا یختلف و چون ممکن در هر حال از کمال امکان خالی نمیشود  
 کما قال الشیخ سید روحی زمری در دعوای جلاله که خداوند عالم  
 و لازم است که بنده در دعوای عبودیت خود همیشه در مقام توجه و سوال است  
 فیض و نوال مغفرت منال بوده باشد لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 با وجود اینکه جمیع علوم اولین و آخرین پیش از حاضر بود همیشه رب رفیع  
 غلامی را میفرمود و مرا داشت بقاء و استمرار و در علوم بود که با محله از منته  
 و در هر تعبیری بان راه نباید و چنانچه بنا میافا بود بعد از این هم بوده باشد  
 پس باللسان قال هم لازم است که اسماء و ارباء ان حال را طاعت ایشان است  
 عالم ان فیض خود را در حق او منتهی و در دو منقطع نمائند لهذا حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله باللسان قال هم سوال میفرمود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام  
 و نظیر این سوال سوال شعیبان حضرت مولی الموالی علیه السلام است هذا انک  
 در مقام درونی بودن حمد و ثناء است اینها الصراط المستقیم که حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود که ما در هدایت هستند یعنی اعتقاد و لا یمایز

چشم



پس چه چیز را طلب غنما میدرخیزد که چنانچه بخواهیم فرموده مقصود  
 شما این بوده باشد که ادعای علی ذلک یعنی خداوند ما را مسترد و ادعای  
 دار دین هدايت است که چه وجه علی حده هم در معنی این مذکور میشود که اگر  
 انما با همه آنها ذایع باین معنی میشود و مراد از اهل بیت آنحضرت ظاهر  
 اصطلاح سینه نفر اول و مطهر بودند که با خود حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله چهارده نفر معصومین علیهم السلام هستند و اینقدر محقق است که  
 هیچ اشکالی ندارد و لکن بی آنحضرت کافی نمیدارد و میباید اولاد آنحضرت  
 مطلقا از ذریه فاطمه علیها السلام از نسل امیر علیه السلام در ذریه او باشد  
 ذلك در سائر مراتب و بعبارة اخرى سادات عالم در حیات در هر مرتبه بوده  
 که از الله عز و جل ذریه فاطمه علیها السلام علی النار یعنی خلود در نار بر تیر  
 فاطمه علیها السلام حرام است گویا اولاد فاطمه علیها السلام از دنیا نبرند  
 مگر آنکه موافق اخبار حق را ما می شناسند که چه در حال احتضار بود  
 باشد و با اعتقاد حق از دنیا نبرد از جهت آنکه ذریه فاطمه علیها السلام  
 خلود در آتش نخواهد بود بخلاف سائر مؤمنین که میبند و شیطان در حال  
 احتضار با قبل از آن مؤمنی که اعتقاد حق دارد از راه بکران دنیا و لغایض  
 شبهات در حال جهالت با رفت حضور ثبات و اعتقاد که در خلاف خود را  
 برود و اکثر عوام که از همه جهل و عدم معرفت اعتقاد خودشان را محکم

انداز اهل انبمقام هستند انما تمام میبرد که شبهه انبمقام شیطان  
 و در فتنه آن جلد کوران سرتکون این یک فرقه است ما بین سادات  
 و غیر سادات و فرق علی حده هم دارند و آن این است که علی سادات و همچنین  
 علماء خیر و سائر مضاعف الحرجه میباشند و دنیا میباشند که از غای جاهل  
 مضاعف گناه گذشت شود تا از سید و عالم یکی گذشت نمایند و در کجا  
 الا نوافل احسن بر باشد و ثابت نموده که از قول دگر و بدین معنی  
 عند الصادق علیه السلام منقصه فقال علیه السلام لا تفعل کذا ریم الله  
 عی زید الی الی الی علیه السلام فقال لانی انی اخرج علی هذه الطائفة  
 فقال لا تفعل لانی اخاف ان تفعل و تضل علی ظهر الکوفة اما علمت  
 باری الله لا یخرج احد من ذلک فاطمة علی احکام السلاطین قبل خروج  
 السفیانی الا قبل ثم قال علیه السلام الا باحسن ان فاطمة احصت حججا  
 حرم الله ذریهها علی النار و فهم ترکتم و رما الکتاب الذی صطفنا  
 من عبادنا فانهما ظالم لنفسه و فهم من مفسد و فهم من سابق باحسان  
 باین الله فان الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام علیه السلام و المفسد  
 العارف بحقی الامام علیه السلام و السابق باحسان باین الله هو الامام  
 علیه السلام ثم قال باحسن انما اهل بیت لا یخرج احدا من الذین احق  
 بقرین لک ذی فضل یفصله و در حدیث دیگر و بی زوایر کثیر که کجاست



حضرت صادق علیه السلام رسد حضرت فرمود ما خلفت وراثت الکوفه  
 گفت والله از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه دیدم زید بن علی بن الحسین را که  
 با شمشیر خنجر خروج نموده بود و با علی بن کون خود نذا می نمود آنها الناس  
 قبل ان یقتلوه فان بین جوانخی اولی اجار و قد عرفتم القرآن بالحق  
 و مشوحر و حکم و منشا به و عامه و خاصه و غیره و امثاله الی اخر  
 کو با حضرت از راهی بکنوع رفوع در شبیه بنظر از در فرمود باد و لا  
 به قیام یل الدلوب یعنی بگر من کن که درضا اید عا امامت و بدیغ بود  
 باشد و در انحال مذدی و طیبی حضرت هدیه از ده بودند حضورند  
 حضرت از آنها طایکن بر زمین دفن نمودند همان حال روید و درخت حرما  
 بزرگ شد و طب و از در طب ان بفرموده انجذاب چندند و از درند  
 ان حضرت طبها و اواره نمود از نوای در کجایم در هر طب غیبه بیرون آمد  
 و اگر نند و فدا خوانند که انما چخارده معصومین علیه السلام را نشیب  
 نوشته شده بود فرمود سلام و لا یب انطوار است دیگر در داخل این  
 نبش مرید و عوام اگر عزم زید سلطانند بر کوفه فرائیه بر اهلش حوا  
 گذاشت بقوی ما خواهد داد از راهی عرض نمود که این دفعه ها کی نوشته شده  
 فرمود در هر سال قبل از خلفت این عالم و با جمله همدین که شاد و شایب  
 بفالم اعطال است و لغا بالنسبه الی الاحمال قهرا مثل سایر الناس بلکه

گفتیم که جزاء اعمال ایشان مضاعف جزاء دیگران است فان من یعمل  
 یثقل در درجه خیر این و من یعمل یثقل در درجه شر این و حدیثی  
 با انجاد علیه السلام مرفا است چنانچه در کتاب منافی نقل نموده از  
 اصفی که دیده بود ان حضرت را در شبی از شبها در مسجد الحرام مشغول با شای  
 گنبد که مناجات می فرمود و مناجاه خود عرض می نمود الهی غارت خود  
 سائلک و نامت عیون انامیک و هذات صنوائک و انعامک  
 الهی قد اعطاک الملوك علیها خراسها و انجیوا عن قتلهم حاجه  
 او یبغی منها فانه وانت بالهی حی قوم لا تأخذک سینه ولا قوم ابواب  
 سائلک لمن دعاک معجبات و خراسات غیر معلفات و قوائد مندر  
 غیر خطورایت با بک مقسوح للداخلین و قد ذلک مبدول للساکنین  
 یجب دعا المصطر فی الظلم باکایف النص و البلوی مع الایم قدایم  
 و مذک حول لبیت طایفه وانت باحی یا قیوم لکم ادعوا و رکن  
 دائما فلما فارحم بکای حی البیت الحرم علی مجود فضل العفو  
 با من الی اشار الحن فی الحرم ان کان عفوک لا یجوه و درین من بجز  
 علی العاصین بالیم بعد از ان عمر فرمود الا با رجای انت کاشف کبر  
 همتی تو بی کلها و فی حاجتی قزادی بکین لا راه مسلکی علی الودان  
 ام بعد ساقی انت با عا لایناج و بیه و ما فی الوری بعد کجی

در کتب  
 و کتب  
 و کتب



أَخْرِجْنِي مِنَ النَّارِ بِأَعْيُنِ الْمَنِيِّ فَأَبْنِ رَجَائِي ثُمَّ ابْنِ خَافِي وَتَكَرَّرَ فَرُودَانِ  
 مِصْرَعِ دُرُودِ كَرِيمٍ نَمُودَنَا اِيْتِكَ غَشِيَتْهُ نَارُ بَلْبَلِشِ دَعْمِ وَشَرِّ رَايِشِ بِلَانِ  
 كَرِيمِ دَكْرِ نَمُودِ اَلْبِجْشَمِ بَرُوِي وَرِيحِ جِشَمِ خُودِ دَاوَاكْرِ بِنِ دَقْرِ نَمُودِ  
 مِنْ هَذَا الدُّعَاءِ اشْعَلْنِي عَنْ ذِكْرِ مَوْلَايَ فَقُلْتُ عَبْدُكَ الْاَصْمَعِيُّ قَبْلِ  
 كَهْنَمِ بِلَا مَوْلَايَ جَرِ اِيْنَقَدِرْ نَضْرَعِ وَكِرْمِ مَنَافِئِشِ وَحَالِ اَمَكُنَا اَزْ اَهْلِ  
 عَصَمَتِ وَطَهَارَتِ مَسْنَدِ وَاَمْرِ نَظْمِ دُشَانِ ثَمَانِ اَزَلِ شَدِ فَرُودِ  
 بَا اَصْبَعِي مَهْنَهَاتِ مَهْنَهَاتِ حُلُفِ النَّارِ لِيْنِ عَصَى اَللّهِ وَلَوْ كَانَ سَبْدَا  
 دُرُوشِ اَرْخَلِفِ اَلْجَنَّةِ لِيْنِ اطَاعِ اَللّهِ وَلَوْ كَانَ عَبْدُ الْحَبِيبِ اَمَّا سَمِعْتِ  
 مَعَا فَاِذَا نَجَّيْ فِي الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَسْأَلُونَ بِهِ  
 بَحْنِي بِنِ مَعَاذِ كَهْنَمِ كَانِ نَضَائِلِ اَخْطَبِ حَوَارِمْ كَيْسِ مَبْكُونِ دَرِ نَضْوِ  
 اَهْلِ الْبَيْتِ كَنْتِ مَا اَقُولُ فِي طَبَقِ عَجِيْنِ نِمَاءِ النُّوْرِ وَغُرْبَتِ بَارِئِ النُّوْرِ  
 فَهَلْ تَقَعُ مِنْهَا اِلَّا رَجْعُ اَلْهَدْيِ رَعْبِ النَّفْسِ **جَدِيدِ شَيْخِ وَجْهِهَا مَرْمَرِ**  
 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّهُمَّ هُوَلَاءِ اَهْلُ بَيْتِي وَجَنَّتِي تَوَلَّيْ مَا  
 يُوَلِّمُكُمْ وَخَرِّجْنِي مِا خَرَّجَهُمْ بَعْدَ خَلْوَتِ اِيْتِنَهَا اَهْلُ بَيْتِ مَنْ مَسْنَدِ  
 نَحْمِ بِنِ بَعْدَ دَرُودِ كَرِيمِ مَسْنَدِ بَعْدَ بِنِ مَخْلُوطِ شَدِ اَنْدِ مِثْلِ مَخْلُوطِ شَدِ  
 بُوْدِ بَانَا دُرُودِ مَرَا نِ خِيَرِكِه اَلْمَاوِدِ دُرُودِ مَرَا نِ خِيَرِكِه اَلْمَاوِدِ  
 اَنْ خِيَرِكِه اَلْمَاوِدِ مَرْمَرِ مَسْنَدِ بَعْدَ خَرَجِ اَلْمَاوِدِ مَرْمَرِ مَسْنَدِ

بَعْدَ اَدْبَتِ اِيْتَانِ اَدْبَتِ مَنْ اَسْتَعْنَى اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ  
 اَزْ اَهْلِ بَيْتِ دُرُودِ حَدِيثِ نَبِيٍّ مَعْصُومُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَسْنَدِ كَرِيمِ  
 نَفَرِ مَسْنَدِ وَشَارِ اِيْتَانِ اَدْبَتِ دُرُودِ صَدُورِ حَدِيثِ شَيْخِ حَبِطِ  
 حَضَرِ اَبِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَحَسَنَانَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بُوْدِ  
 كَهْمَا اَهْلَا بُوْدِ طَاهِرِ مَوْجُودِ بُوْدِ وَشَارِ اِيْتَانِ هَدْيِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَسْنَدِ  
 بَعْدَ اَهْلَا بُوْدِ طَاهِرِ مَوْجُودِ بُوْدِ وَشَارِ اِيْتَانِ هَدْيِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَسْنَدِ  
 وَشَارِ اِيْتَانِ هَدْيِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَسْنَدِ وَشَارِ اِيْتَانِ هَدْيِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَسْنَدِ  
 اَزْ جِهَةِ اِيْتَانِ حَقِيقَةِ دُرُودِ اَهْلِ بَيْتِ اِيْتَانِ مَعْنَى اِيْتَانِ  
 بِنِ اِيْتَانِ دُرُودِ دَكْرِ مَرْمَرِ اِيْتَانِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ  
 حَرَّمَ اَللّهُ يَكَا مَعْلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا مَانِقَالَ اَنْ كُلَّ مُؤْمِنٍ  
 اَلَّذِي اَنْ الْمُؤْمِنِينَ اَمَنَةً وَفِي الصَّافِي فِي تَقْبِيْرِ قَوْلِهِ اِيْتَانِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ  
 عَنْكُمْ اَلْخَيْرِ اَهْلُ الْبَيْتِ وَطَهَرَهُمْ نَظْمِ عَنْ اَلْبَايِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرَكِ اَدْبَتِ  
 الْاِيْتَانِ فِي رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ  
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ اَلَيْسَ اِيْتَانِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ  
 عَرْضِ نَمُودِ اَللّهُمَّ هُوَلَاءِ اَهْلُ بَيْتِي اَلَّذِينَ وَعَدْتَنِي فِيهِمْ مَا وَعَدْتَنِي اَللّهُمَّ  
 اَدْبَتِ عَنْكُمْ اَلْخَيْرِ وَطَهَرَهُمْ نَظْمِ اِيْتَانِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ  
 هُنَّ بَارِئُونَ لَكَ فَرُودِ وَلَكِنْ مَرْدِ بَادِثِ اِيْتَانِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ اَدْبَتِ



نبوی خبر است و این حدیث کتاب خود بکرمشور وارد شده است  
 مطلب آن هم همین بود که گذشت و در حدیث دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 که فرمود در حدیثی که او و شما یکجا باشید و اهل بی بی فانی سئلت الله عزوجل  
 ان لا یفرق بیننا حتی یوردناهما الحوض و اعطانی ذلک و در حدیث دیگر  
 وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله ساکت میشد و بیان نمیکرد که کشت  
 بینا و هر آنکه دعا میخواند و آل فلان و فلان را که خدا نازل نموده و در کتاب  
 خود پیغمبر صلی الله علیه و آله ائمه را از الله الایه و حضرت علی و فاطمه و حسن  
 و حسین علیه السلام حاضر بودند پس آنها را داخل نمود رسول الله صلی  
 علیه و آله تحت الیکتا و خواند ام سلمه ضاقت ام سلمه ایمن از اهل بیت  
 نبی فرمود تو هم مالت بخیر است و لکن آنها اهل امن و طفلین هستند و در  
 کتاب قال علی بن ابی حمزه علیه السلام که حضرت فرمود در روی جمعی از مهاجرین انضا  
 در مسجد را با هم خلافت عثمان آنها را تا ابل میباشند که خداوند نازل نموده  
 در کتاب خود ائمه را از الله الیه و عنکم الی اهل البیت و بطریق  
 ظاهر پس جمع نمود مرا و فاطمه و دو پسر حسن و حسین را و کانی بالادی  
 انداخت و گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیی محمدی و اهل بیی ما و اولادهم و حججی ما  
 یخرجهم فادھب عنکم الی الریح و طهرهم بطهری پس ام سلمه گفت تمام  
 بار رسول الله فرمود تو هم بخیر است لکن این این نازل شده است در خصوص من و اولاد

من یقی علی و در خصوص دختر من و دو پسر من و نه نفر از اولاد دیر محبت  
علیه السلام منها البنت معینا احد غبنا و در کتاب علی عن الصادق علیه السلام  
که این امه نازل شده در خصوص غیر طایفه محبت و فاطمه علیها السلام و این  
خلد و غلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و آقا حضرت روح فرمود امه از منین شد بعد  
از حسین بعد از آن واقع شد تا قبل از آن و اولاد از حام بعضی از آن  
در کتاب الله و این علی بن الحسین بود بعد از آن جاری شد و امه علیها السلام  
از اولاد او که اوصیاء بودند قاطعاً هم طاعة الله و معصیتهم معصیه الله  
و این اصطلاح در ترویج اهل بیت اصطلاح خاص است و اخام بیت الحسین  
غالباً با این اصطلاح جاری شده و کافی چنانچه سابقاً اشاره شد نفی  
میشود اهل بیت بمطلق منافات غالبند با آن و کافی نفی داده میشود و هیچ  
مؤمنین زیرا که رسول الله در خصوص همان علیه السلام فرمود که ائمه ائمتنا  
اهل البیت و در حدیث دیگر هر کس مؤمن یقی یقی همو الی یوم القیمه  
و در کافی از صادق علیه السلام روایت شده که گفت این نطفه که حضرت فرمود  
بقی الاثمه علیه السلام و ایماهم من دخل فیها دخل فی بیت النبوی صلی الله  
و آله یعنی مرا خلد و نذر اهل بیت علیه السلام ائمه و ولایت ایشان است  
هر کس داخل شود با آنجا داخل شده و در بیت نبوی صلی الله علیه و آله چنانچه روایت  
بیت الله هم اطلاق شده و از این پیغمبر ان اول بیت وضع للناس لکن



مباد و گاه و گاه عالمین که ذکر نموده اند که از اول بیت موصوفی  
 بیت الولاية است که من دخله كان امينا و خضر ابراهيم عليه السلام  
 و من تبعني فلا يضرني من عصياني فانك عفو رحيم و در این باب نوعی  
 لبس من اهلک انما عمل غيبا و اب شده در صافی عن الصادق علیه السلام  
 که از آنحضرت سوال نمودند از این آیه که مردم اینرا چه طور میخواهند تفسیر کنند  
 که بعضی از آنها عمل غیبی را و بعضی عمل غیبی را و هر کس بفراد اول  
 میخواهد نفی نموده این را که کفان یا بام نام داشت از نوع علیه السلام  
 که در این بوده حضرت فرمود کلا لقد كان امين و لكن لما عصي الله نقضا  
 عن امين و گاه من كان اميناً لم يطمع الله فليس اميناً و ابو فراس در قصیده مشهور  
 خود گفته كانت مودة سلمان له رجحا و لم يكن بين نوح و امير رحيم  
 و این استعمال شاعری است و این بنویسند آنچه در اخلاص و اخبار معصومین  
 علیه السلام شایع تمام دارد که شیعیان از شعاع ایشان از فاضل طهیت  
 ایشان خلق شده اند و متصل بان سلسله نوری هستند و زبان نورانی  
 طالبند تا زبان مرزبان را خادند دره دره کاندین از حق و سفاست  
 جنس خود را مثل کاه که است کل شیء یرجع الى اصله با وجود این ابیات  
 بنیان و دلائل و اصحاب تعجب تمام از حالت یکدیگر افرومی که بآله همه این  
 و حکایات ماثوره را بر زبان قشبان گذاشته اند و کاه و سوله و دعوی الامه

و سائر الفقه شده باهل بیت رسول الله صلى الله عليه و آله که الا لله  
 مستند چه امانتها نمودند و چه نوع ادب و از ارد که حق ان مقربان کذا  
 احديث بعمل اوردند قال نعم و ما ظلموا و لكن كانوا انفسهم يظلمون  
 و سببکم الذين ظلموا ال محمدی منقلب یفیلون حدیث  
 و پنجم حب ال محمدی بوما خیر من عبادة سینه یعنی دوست گرفتن  
 ال محمدی بکردار خیر است از عبادت نکال و در حدیث دیگر دارد است  
 که حب ال محمدی صلى الله عليه و آله باکل الذنوب کما باکل الناس الخطیة  
 این مطلب بسیار خصلت این است که محبت و معنی تابع میشود معنی  
 و انس و موافقت و مطابقت و نحو ذلك زیرا که ما این دو شخص شایسته  
 بوده باشد محبت در میان و تابع نمیشود و سبب از این است  
 و نور است با پیش مثل ذات شعاعه انما یلجم او نور لا بد انما  
 من نور ظاهر و باطن اگر او نمیکرد و چون وجود و قوام او فی سبب است  
 در حال و طایفه او در غیرند قسده و خود شغل چه بود درها کرد با  
 حوض کس خاوردان و اخبار داله بر اینکه شیعیان از شعاع ایشان خلق شده اند  
 مثل قوله علیه السلام اللهم ان شعبنا خلقوا من فاضل طهینا و نحن ائمتنا  
 و لا بیننا و غیرک همه دلالت بر این مسئله دارند و این موافقت و مطابقت  
 لازم گرفته که محبت از طرف بوده باشد زیرا که الف تمام ما این نور و



شما عت و آفتاب و موجود است دره دزه کاندین ارض و عمارت  
 جلت خود را مثل کام و کبریاست چنانچه در آخر شرح حدیث سابق است  
 و لهذا خداوند عالم در قرآن مجید فرموده است در خصوص مؤمنین که  
 بجهانم رجوع و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز خیر بعد از آنست  
 ابو بکر و عمر از شما مرحب لا عظیمین الزاویه عدا و جلا نجات الله و  
 و بحمد الله و در سوره مائده حق بفتح الله علی یس و از آنجه که  
 اندر چهارم تمام است و بجهت کدام است بقی یکدوازده که چهارم شد  
 بجهت خواهد شد ملازمت دارند و این اشاره است باینکه ضرورت  
 از راه ماکد و مبالغه و نظر عرف عوام است اشاره بمراد است که محبت  
 و وفای که از نظر حاصل شد لا بد از نظر دیگر هم خواهد شد و مینما  
 خود نباشد و صلوات که نه معشوقش بود جوابی را که تشنه فی الذکر  
 کو آب کواری ابهم نالده کو ان اب خوار اب که جو تشنگی از دید گشت  
 نایب و شاد ب زبانه لاریست حاصل آنکه هر که اوطا ن بود جان طلوع  
 بد و باعث بود که بگویم شرح این بجهت شود مشو می مقام کاغد  
 پس در بصورت کنی که ال محمد را دوست دارد ال محمد هم او را دوست  
 خواهد داشت و بعد از آنکه شخص محبوب ال محمد شد بجهت خداوند  
 عالم خواهد شد و چنان که محبت خداوند علامه بگویند و این ختم الحان

نمیشود و کمال بعد و در پی از آنجا حاصل نمینماید پس لابد که  
 آن شخص بجهت خواهد شد و اینکه مدلول بیان محبت بکفر و کذا شد  
 از جهت بیان اقل در جانات است زیرا که سال سصد و شصت و شصت  
 بکفر و محبت ایشان که هزار عبادت سبصد و شصت و شصت و شصت  
 به هزار عبادت سبصد و شصت ساعته خواهد بود و حاصل مقصود  
 آنکه محبت الی الله بهتر از ضعف مضا عفا عباد الله است خواه  
 بکفر و باشد خواه بکساعت خواه زیاد و کم و محبت حقیقیه و فیه که  
 بکساعت بکفر و شد همه خواهد شد زیرا که الذانی لا یختلف  
 و لا یختلف یعنی ذاتی مختلف نمیشود و خلف نمی آید و کسی که کفر  
 زمان محبت بوده باشد بعد از آن منقض محبت و حقیقی نبوده یعنی  
 واقعی نباشد صورت ظاهری نبوده که اصل نداشته زیرا که آن بعضی  
 کاشف نمیشود که حب و غار صبیح نبوده ذاتی و از جهت خیال بابیه با همه  
 دیگر طاری شد یعنی اخیری ایمان او ایمان مسعود بوده نه ایمان  
 چنانچه در اخبار وارد شده است که ایمان دو قسم است ایمان مشتمل  
 مسعود کما قال الله فستمر و مسعود کل فیکاب بین و یک  
 علیه ایضا قوله الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا  
 کفر لکن الله یستعملهم و این مسئله اینست مطرح کلام و مکرر را



علماء اعلام که با ایشان بود که در ایمان مبتدل شود پانصد و سی و هفت نفر  
 که نمیشود و در خصوص اشخاص که اول کافر بوده اند بعد از آن مؤمن شده اند  
 کنندند که ایمان لاحق و کاشف است از آنکه آن شخص اولاً بالذات مؤمن  
 بوده بعد از آنکه با کفر هر صورت که ظاهر می از همه بعضی شهادت بر او  
 طاری شده بعد از آنکه رفع شده است و هكذا فی العکس در حقیقت این  
 منازعه باطل و نافع لغتی است ایمان واقعی تغییر و تبدل نمیشود و در صورت  
 ظاهر کفری از باب جهل مرکب خیال کفر طاری نمیشود و لفظ کفر از زبان  
 او جاری نمیشود بعد از آنکه مرتفع میگردد و همچنین این کلام در کفر  
 ایمان و کفر همان ماده و فاعله است که در مؤمن نور است و ذات نور قبل  
 بظلمت نمیشود و در کافر ظلمت است و ظلمت مبتدل نمیشود و شدت  
 شدت مال کونی لغت شود گننه و اصدان کونی باشد و حاله و کونی  
 صفات بیکر این کون عکس شود که شش و بیست و نهم از آن اوصاف بیکر کون  
 شوند این که در عکس اخی و عکس و این مسئله را جری با مر خلف و اختلا  
 استغلا در قابلیت است و منتهی میشود مسئله فضا و قدره است که  
 خبر و اخبار در میان فی بد و این در ذیاتی است عین و صراطی است دقیق  
 که القدر و سیر من سیر الله مخوم بخاتم الله من اراد الظلم علیه فقد اوج  
 فی سلطانیه کافی خبر در ضمن اخبار قدر فرموده اند که عین و صراطی است

مظلم فلا تسلك کثیر الحجاب والعقار یلج و در حدیث اصبع من نباته  
 ام قبل یسئل الا ان القدر و سیر من سیر الله و سیر من سیر الله و سیر  
 من سیر الله من قوع فی حجاب الله مطوی عن خلق الله مخوم بخاتم الله  
 سائر فی علم الله ان قوله لا تسلك کثیر الحجاب خالص لله عز وجل غمقه ما بین  
 السماء والارض و عرض ما بین المشرق والمغرب اسود کاللیل الذی  
 کثیر الحجاب و الحجابان یملو مرة و یسئل اخری من نفسی لا یسئل الا  
 الهما الا الله الواحد القدر من تطلع الهما قد ضا الله فی حکمه و ان  
 فی سلطانیه و کشف عن سیره و سیره و ما یغیب عن الله و ما واهجه  
 و سیر المصیر الهما و قد هیئنا عن التکلم به چنانچه وارد شده که در  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد پیش اخوانی بد که ایشان حکم  
 مینمایند در مسئله فضا و عین حق و حقیقت و قال انما هکذا  
 من کان قبلکم یخوضون فی هذا عرمت علیکم ان لا تخوضوا فیه ابدا  
 و در حدیث بیکر از آنکه القدر و فامیسکوا و کبی در حقیقت ان نمیشود  
 برود مکر انبیاء و اولیاء و اشخاصی که از ایشان اخذ نموده اند قال  
 عالم العقب فلا یظهر علی عبیه احدا الا من اراد من رسول ما  
 یسئل من بین بدیه و من خلیفه و صد و با کمال محبت حضرت امیر  
 جمیع سیدان است حب علی حسنه لا یضرها سینه بلکه یفا



دگر نمودیم که حبه الا کبیر لود ز علی سبائک الخلو صارت حسانا  
اولئک الذین یبذل الله سبائهم حسنات وذلک ان محبتهم بحب الله  
ومن انبصهم فقد انبص الله وخذلوا ند عالم بعز وجلال خود هم خود  
که احدی از محبتن خود معذب باشن جنت نماید کبر خود محبت ما نیست  
است و ماده شفاعت و این مطلبی را بخار و ادعیه بسیار دارد است  
و در دعای بخره بمالی از تجار علی السلام میگوید که من قولت معنی با قولی  
دگویی علیات و حتی لک شفیعی البک و انا و ان من دینی لایک و کنا  
من شفیعی الشفاعینک و در ادعیه نماز شب از تجار علی السلام دارد  
که عرض منبوتند الهی کف اذ عوک و قد عصبت و کف اذ عوک  
و قد عرفت حبک فی قلبی لا غیر ذلک المزمع من احبه و لو احب شخص  
محر المحرمه **حدیث ششم** در حدیث علی علیه السلام که از ائمه  
بعی محبت علی علیه السلام و دوست گرفتن آنحضرت است از ائمه جنت  
بعی سبائک و از ادعیه است از ائمه جنت و در اخبار بسیار دارد شده که  
همچنان از ائمه جنت خلاصی نمی یابد تا محبت علی علیه السلام نبوده باشد و از  
آنحضرت و از اخبار و ائمه جنت و ائمه جنت خوانده اند و در حدیثی  
در کتاب علل شریع که صدوف علی علیه السلام با استناد خود در باب خود از  
عمر رضاد و علی علیه السلام در وجه آنکه چرا علی علیه السلام را سبب از ائمه جنت

خوانده شد فرمود لا حبیان و بعضه کفر و جنت از برای ائمه است  
و از ائمه اهل کفر و لا بدخل الجنة الا اهل محبت و لا بدخل النار الا  
اهل بغضیه حتی انبیاء و اولیاء سلف آنحضرت و دوست مندا شدند و  
اینها آنحضرت را دشمن مندا شدند و فرمود با ندانسته ای مفضل اینرا که  
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که درو و خیر لا عظیم الا به عذر جلال الله  
و رسوله و محبت الله و رسوله ما یخرج حتی یفتح الله علی ذنبه و همچنین  
و فی کما تر مشوی پیش آنحضرت و در دفرمود اللهم انی یا حلیک  
البک با کل معی هذا الظن و مقصودش علی علیه السلام بود و اما بای خود  
و لا بد که پیغمبران گذشته دوست مندا شدند محبوب خداوند خود دانستند  
امثالشان دوست مندا شدند محبوب انبیای خود و خداوند خود را  
و دشمنان ایشان بالعکس فلا بدخل الجنة الا من احبه من الاوّلین  
و الاخرین و هو اذن نسیم الجنة و النار و حدیث مذکور با تفصیل  
گفته است و در تفصیل امام علی علیه السلام در تفسیر و اذ انما موسى الکما  
و الفرقان لعلکم تفهّدون و آرد است که مراد از کتاب توره است و مراد  
از فرقان هر چیزی فارغ بین الحق و الباطل و اینان کتاب توره موسی علیه السلام  
و اضحی است و اما ایشان فرغان پس از همه این است که وقتی که خداوند  
اکرام نمود امت موسی علیه السلام با کتاب توره و ایمان بان کتابی نمی نمود و







ترا می بیند با یغیران در درجات ایشان روز قیامت و کسی که بگوید  
 بد من می نویسد یا که نذر او را بگوید یهودی مرده است یا نصرانی و غیره بدان  
 کتاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرئی است آنکه لا یجوز احد  
 علی الصراط الا و مع برآه بویه و لا یزید و لا یزید و لا یزید و لا یزید و لا یزید  
 علی الجنة قبل دخول محبته الجنة و یغضبه النار و غیره و او را است که خلق  
 عز وجل من نور وجه علی بن ابی طالب سبعین الف ملک بنی غیره  
 و محبته ای یوم القیامة و در حدیث دیگر من آرد آنکه ملک بنی محمدا  
 فلیق علیا و ذریته و غیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت  
 نموده که هر که میگوید یا محمد صلی الله علیه و آله بر آید من النار و خدای  
 محمد صلی الله علیه و آله جواز علی الصراط و لا یزید و لا یزید و لا یزید و لا یزید  
 امان من العذاب لیکن فی آسان و آسان الدین حب اهل بنی هاشم  
 صلی الله علیه و آله علی ابی طالب و بنی لا یزید و لا یزید و لا یزید و لا یزید  
 اتمان و بعضه رضای و النظر الیه و آفر و مودعه عساده و در حدیث دیگر  
 لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز عن النبی صلی الله علیه و آله  
 و آله اصحابا یا بنی جبریل من عند الله تعالی بود و این خضره مکتوب  
 فیهما یسیر فی افرصت محبت علی بن ابی طالب علیه السلام علی خلقی فلیعلم  
 ذلک عنی و در حدیث دیگر از عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

قالت سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول لعلی علیه السلام حبیبک انک  
 لیس حبیبک حشر عن مؤمنین و لا وحش فی قبره و لا فرج یوم القیامة و در حدیث  
 دیگر که در هیچ موقوفی از موافق محشر کسی که در مشنوا نکر بکنند مگر با این  
 که نذر کرده و دانست از علی بن ابی طالب علیه السلام غفر لک و هم از اخبار  
 اهل سنت و جماعت بر سبیل تسلیم و ادعان فعل نموده اند و از این اخبار  
 ظاهر میشود که نواز علی بن ابی طالب علیه السلام نذر کرده و لا یزید و لا یزید  
 است تا آنکه هر که در صورت امیر علیه السلام حکم جمیع ممالک الهیه  
 خواهد بود و هیچ کس بی اذن و اجازه آنحضرت جانی نمیتواند بکند و در کار  
 نمیتواند بکند و لهذا در خصوص آنحضرت از جمله القاب اکرم یوم الدین  
 در زیارات مانوره از ائمه معصومین وارد شده و حاکم یوم الدین که  
 جمیع انام خواهد شد **حدیث** و تحقیق من مات فی حب  
 ال محمد فله مات شهید و من مات فی غیر ال محمد فله مات من  
 جاهلیته یعنی هر کس غیر در محبت ال محمد پس تحقیق که شهید مرده است  
 و هر کس غیر در دشمنی ال محمد پس تحقیق مرده است و من جاهلیت  
 در محبت ال محمد یحید وجه نمیشود یکی از آنست که آن بادشمنان ال محمد  
 جنگ نمایند با آنکه مقول شود کشته کرد و او را کشت که این شخص شهید  
 شده است و یکی از آنست که افشان در حالیکه محبت ال محمد کرد و او را کشته



از دنیا بروی تحقیق شهید مرده است زیرا که شهیدان شخص را نمیکویند  
که در معرکه قاتل که معصوم علیه السلام یا نایب خاص آن بان امر کرده باشد  
شود و بی خیال و این شخص را شهید نمیکویند چنانکه ملائکه شهادت  
میدههند و از معصوم و حجت با اینکه ملائکه حجت در قتل احتضار دارند  
حاضر میشوند با اینکه معصومون علیه السلام از راه لطف و رحمت  
خصوصی در آن حاضر و جمیع میشوند با غیر ذلک و بعد از این صفتا برای حجت  
مذکور جمیع خواهند شد و یکی این است که از غایت اقرار و رحمت آنجا که  
در قول دارد از کثرت شوق بهر شهید مرده است چنانچه از حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله و آتش شده که من عشق و کم من مات فقد مات شهید  
و این بنیاس نظر این سه قسم مذکور در دفعه اولی جاری میشود در دفعه ثانی  
ایضا و ملائکه از معصومین امام جاهلین است قبل از نبش حشر  
و رسول صلی الله علیه و آله که امام فرست است و اشخاص از زمان و از اعلی  
بودند که حجت عصر خود را نمی دانستند بلکه مثل خودند و بی شک و عجز  
از اتمام کار و حاصل کلام آنکه مرتباً از زمان و از اعلی و بودند و در  
بعضال محمد داشته باشد پس اعتقاد حجت ایشان را نداشته پس حجت  
عصر خود را نداشته و او را اعتقاد ننموده پس جاهل امام زمان خود شده  
مثل امام جاهلین پس کافر خواهد بود علاوه بر غیره بعضی اگر شخصی بی خیال

محمد جاهل صحت بوده باشد که انکار اصل داشتند و گویا که بعضی منکر  
باشد از معصوم او حکومینه جاهلین دارند زیرا که باز آنها را شاخه و غصه  
نموده پس داخل حدیث مشهور میشود که من مات و لم یعرف امام زمانه  
فقد مات میتة الجاهلیة اگر چه در معصوم امام جاهلین مستضعفین هم  
دارد که از راه تصور و تخیل بطور بی معرفت مانده اند و در خصوص  
فایزین روز قیامت تکلیف علیهم خواهد شد مثل اینکه ائمه خواهد  
افزود و تکلیف خواهند کرد که داخل ائمه شوند اگر اطاعت نمودند  
ائمه را نمی موزند و نجاست با فتنه بیشت میزدند و کافر خواهند شد  
و در ائمه جهنم معدن خواهند شد و منکران حجابین و اطفال و کفار با غیر  
از تکالیف در حشر بحسب ما یروى الحکم المطلق مصلحت و این مختص  
بودن که مسلمین تکلیف علیهم آخره است اگر چه قضا در حشر قبول  
نموده حاجی خواهند شد منافاة ندارد که اشخاص وقت مرگ کافر مرده باشد  
زیرا که اسلام و کفر ظاهری که مسلمین حکم طهارت و نجاست و جوارح  
و نجس و حفظ اموال و انقباض و غرض و سایر احکام است داخل نجاست و نجس  
بسیار میشود که شخصی در ظاهر محکوم با سلام است و در واقع محکوم مسلم  
میشود از باب طهارت و جواز میباشند و غیر ذلک لکن در آخر محکوم بکفر  
است و جهنم میرود و بسیار میشود که در ظاهر محکوم بکفر و نجاست و غیر ذلک



از احکام که فرمود و لکن در لغت محکم با سلام است و بیست و نه کذا  
 مسئله بطور تفصیل علیهمه دارد که در محل خود مذکور است و از حد  
 مذکور که من ماک و له یفرینا امام و مایه مات مینه الجاهلیه که منق  
 علیه موافق و مخالف است و جمعی که از اعظم علماء عامه است و کذا  
 جمیع کتب الصحیحین نقل نموده اند لکن می شود بر آنکه امام عصر علیه  
 خدا و معصوم از جمیع صفات کمالیه و حاکمی از اوصاف جلالیه و جالبه  
 خیر باری تعالی بوده باشد و آن جناب از همان اول الامر متنبأ شده که باری  
 شریف و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و از شده است که  
 و جوب طاعت و قضا بر ذری ایشان ردیف و جوب طاعت خدا و رسول  
 و مخالف ایشان بینه مخالف خدا و رسول است و این خود اشخاص باید  
 جمع باشند که بعضی ازین و طهارت ذاتی از جمیع بدکاران ممتاز و شریف  
 این عطیه و مرتبه بر سر دارند و قول و فعل ایشان مطابق امر و داده الهی  
 و عجب است که جمعی از امت بگویند اولو الامر به که خداوند کافه عباد را با طاعت  
 و انقیاد ایشان امر فرموده و بفرموده شد یک سلطان روم و دیگر خان  
 او و ملک سبک خان الله فلان خان بگویند و بفرموده شد که از فرم و بفرموده شد  
 فاصل است علاوه بر این منق و مجوز شایع و ظاهر با حکمات و مشایخ  
 فرغانی و مدلولات بینهات فرای و منقول است از شیخه اشانی که نظام امر نهی است

خداوند

خداوند میسر شود خلافت ملک و بکارت و خلافت و کذا  
 الامر باطنی و افعی غیر اولو الامر ظاهر و صورتی است حقیقت اولو الامر  
 ال محمد صلی الله علیه و آله می شنید و خلفاء جور همه شکم ایشان را داشتند  
 و ایشان را افضل از خود می داشتند و این همه از احوال و افعال  
 که دشمنان واضح و هویدا می شود چنانچه واضح و آشکار و کالت می  
 زان بعد التهمار که امیر اراد و الدائم ظهار علیهم السلام علی رؤس الکرسی  
 قوا الشایر و الاعواد میفرمودند سلوین عبادون العرش و سلوین  
 ان تقفون فی الخیر و در حدیث مشهور روایت کرده اند ان تقفون فی الخیر  
 علیها تحکمت بین اهل التوراة و یسوع و بین اهل الانجیل و یحیی  
 و بین اهل الزبور و یسوع و بین اهل انجیل و یسوع و در حدیث  
 دیگر فرموده اند لو کشف الغطاء ما از دت بقبنا الی غیر ذلک شما  
 لا بعد ولا یحیی و از ابو بکر می شنیدند از معنی که در اب فی قوله تعالی  
 و ایا کف اما الفاکه فاعرفها و اما الالب فلا اعرف و عمر و یسوع  
 دو جا گفت لولا علی لهلك عمر و می بیند که در حکم غلط کرده با در میان مسئله  
 با مشکلی خارج مانده امیر علیه السلام دفع آن عطفه نموده حتی در میان عامه مشهور  
 شده قضیه که ابابا حسن طایم می بیند که علماء خود و کتب خود ذکر نموده اند  
 و از خدا مثال شهون معمود کرده اند و تمامی خلفای امیر و بنو عباس که

کافرا







الا وحي يوحى واين درخواست لغو و عبث و بیهوده نبود که توحی بود  
بلکه از جهت تکرار و تبيين طلب خیر مبارک و اخراج فیض باقی بود که از  
ملکاتشان وجود بایکات حاصل میبود پس در تصور حضرت ختمی  
طالب شفاعت و برکت از بدن روی مبارکشان و کمال الهی و معادن رحمت  
و بکات امتناهی الهی میبود و چون کائنات که اثر و افضل مخلوق  
و حله موجودات است از جای طالب فیوضات و برکات بوده باشد پس  
بمادونان چه بیکدیگر لازم نمی آید که جمیع موجودات طالب فیض و برکت  
از ان ذات کامل الصفات بوده باشند و مگر او خواهد شد که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله خداوند عالم را نعمت بندگان و رحمت علی اهل طلب  
که بخاطر اوست انحضرت را بیامزد و این عباس سلمان را در خواب دید  
در درجانی عالی گفت یا ابا عبد الله یم نلت ما نلت قال یا بن عباس  
والله ما نلت بذلک الا بحبیه علی اهل الطالیب و روزی در مسجد رسول  
صلی الله علیه و آله پیش مهاجر و انصار خیر شل میخایید الله سبحانه و تعالی  
از طلب بهشت و رده هدیه رسول صلی الله علیه و آله که علی را پیش خود  
نشاند و فرمود منبلی فرماید بعد از اتمام حبش علی علیه السلام افتاده  
لکن از بهشت آورد که دست بشویند و من جانب الله امر رسید که از این غیر  
بدست علی خیر رسول صلی الله علیه و آله خواست که اب بزرگوار علی علیه السلام

از راه ادب و حیاء یا نمود چون ختم انبیاء فرمود که امر خداست انقضای  
فرمود چون پیغمبر صلی الله علیه و آله ادب بهجت امیر علیه السلام دست خود را  
میشت ملا حظ نمود که آیه را لکن اصل این بود که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی ملائکه منبت میبکنند بیکدیگر  
در اخذ نمودن آب است و تهنیت و تبرکات الی غیر ذلک و اینها نیست مگر  
از جهت اینکه امیر علیه السلام مظهر صفات ربوبیت و ذای و صفات الوهیت  
مستند در عالم فزائیت که فرموده اند یا سلمان و یا جندب غیره فی  
ما یؤتی الله من غیره الله و معرفه الله معرفه فی ما یؤتی الله الی غیره و اوست  
مفاض مطلق و مظهر فیض حق و وجود حق که مضدان الحق مع علی و  
مع الحق میباشد بدو و معه جنما دار و از اینجه اوده انحضرت  
و اولاد طاهرین او که حکم الجنایات دارند زاده الله و مشیت بکمال الله  
و فضل ایشان فیعل الله و قول ایشان قول الله و علم ایشان علم الله  
لکن ما یشارون الا ان کشاء الله بل هم عباده مکرمون لا یستقوون الا الله  
و هم با یم یقولون عقول و اوهام از ذرات مقام ان امام عالم مقام عاجز  
و حیران کمال علی علیه السلام بحد رعنی السبل و لا یفر فی الی الطیر بقی سبیل  
فیوضات الهیه از من جاری می شود و بطور عقول و اوهام بیکه مقام من  
نمی آید اولوالنهی عجز عن وصف جندب و العارون یعنی ذلک و







آورده بود بدین مردم و چشم خود را میبوسید چون چشم کسوف خود را زد  
 دیگر باقیم کفیم این خدا کسوف عجیب فرمود که اگر ملکوت در قضا  
 من است بطوری که تمام اطاعت طاعت بران نبست و مع هذا انما  
 مخلوق اکل و اشرب و انام و انک مثل سائر الانام و اگر اندکی از انچه من  
 مبتلا نمیدادم لای تمام طاعت و تابان نمی آرد و بداند که انعم  
 خود را محققا در سه حرف است و در صفت بر خیاات حرف بود از ان حرف  
 که تحت بلفش را یک چشم زدن نزد سلیمان علیه السلام حاضر نمود و من  
 مقفاد و در حرف است و بکفر غلبه است که مخصوص است از حد است  
 ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس ماد باذن انحضرت ما را بنیای  
 و سائید که بر خوش و خرم چون بهشت و در انجا جوانی باین دو نفر  
 مشغول بود که ان جوان صالحی نیغیر بود و ان دو نفر از پدر و مادر او بودند  
 صالحی چون حضرت را دید که ما با این پیش حضرت درید و بکنه حضرت را بوسید  
 با کبر و ناله و حضرت از او ایستاد حسن علیه السلام میگفت او را بوسید  
 عرض نمود که پدر من در وقت طلوع صبح نزد من می آمد و بایم نماز میکرد  
 و باعث نشاط و رغبت من میبود در عبادت او روزه روزی بود که در  
 بنادیده بود چون او را دیدم طافتم بیاب و فلیکم اضطراب کردید کفیم با  
 المؤمنین این عجب نواست ما مرد و زن خدمت تمام میسر چگونه

از ما با اینها از یغی و زید پس فرمود من خواص حضرت سلیمان علیه السلام  
 را از بارش کند عرض کردیم بی دروان شد و مادر خدا من بودیم نایبند  
 بهشتانی به نظر گانه جنات بخیر می من بخیرها الا انها اهای جبار  
 و دروان و مرغان خوش الحان و قوا که فراوان چون نظر ان مرغان بر جهان تو  
 امیر مؤمنان علیه السلام افتاد سوزی حضرت بریدند و دور او را گرفته بر میزدند  
 و با طراف و طواف می نمودند و تنها میسر کردند و جوانی خوش و زیاده  
 و دکنهای خود را بر تنه گذاشته و در مادر بی لای می پایش با او را گرفته  
 چون ان مازان انجانب دیدند در قدم مبارک او غلطیدند حضرت نما  
 خطاب نمود فرمود که این جوان سلیمان را در است و انکشتن و از انکشت  
 خود بیرون نموده در انکشت کرده فرمود قم باذن الله الذی یجی الخطا  
 و هو یمیم فی الحال سلیمان برخواست شهادت داد بی وجود خدا و نبوت  
 ختم انبیا و وصایا میسر و انکه خداوند عالم این سلطنت را بر او بخشید  
 سوال از حضرت عیسی و عیسی علیه السلام طافین او داده و گفت که اگر  
 محبت ترا شمع خود نیست انعم خلافت و در زمان سلطنت من در کی زانین  
 عطا میفرمود پس زمانی ان سرور نزد سلیمان علیه السلام نشست پس در  
 برخواست سلیمان علیه السلام بحال خود برکشت و ان دو مار که در ملک  
 مکرر حفظ او بود ندانحال خود برکشتند پس پییدیم با امیر المؤمنین

و بکشتن  
 از بوسیدن  
 و در انجا  
 و در انجا



علی با نجر در پیش کن تا فاش است و نباشد فرمود که خداوند عالم چنانچه خواهد  
 کوه فاف از دیده که هر عالمی چنانچه بخواهد بنای شمس و علم من بنام و کوه فاف  
 همچو علم من است بحال این بنام و نامها و بعد از رسول صلی الله علیه و آله  
 من حافظ و مکار و دانه این علمها و همچنین بعد از من اولاد معصومین  
 من این یوم القیمه و آنگاه نظریں السموات من طرف الارض و سخن از  
 آخرت و الکتون و سخن اسماء الله الحسنى التي اذا قيل الله بها اجاب  
 و سخن الاسماء الکتوبه علی العرش و لا یجلنا خلق الله السموات و الارض  
 و الجنة و النار و مینا علی الدلائل و النبی و النبی و سخن از کلمات  
 ابی القاسم ادم من ربه تا فرمود آید و ان اوبکم عجا اقلنا نعم  
 فرمود چشم پوشید پس پوشیدیم چشم خود را و اگر چه پس شوی پس  
 بنابر بزرگ باز را و ما و کاکین و مردم که خلف آنها برک بود بدین  
 درخت خرم فرمود هم نفعی من غار کفار و لا یؤمنون بالله پس حضرت  
 شریف بود پیش ایشان و ایشان را دعوت با سلام نمود قبول نمودند و  
 انحرش را یکشد الخناب صخره زد همگی یکدفعه و ندیدند از آن غرض نمود  
 که دیگر نپاد از این باب مشاهده عجائب ندازیم ما را بر که باشند عذیبین  
 الخناب آن در و از آن فرمود ما را بر داشتند و هو ابقی که در میان  
 مثل و همی ندیدیم پس نازل نمودند عذیبه فی اقل من طرفه عین و دعا که

مؤمن اذان ظهر می گفت و ما وقت بلند شدن افتاب می بودیم گفتیم  
 یا الله العجیب ما در جیل فاف که نجات ما را هست بودیم و این مباحث  
 نمودیم و در اینجا گفتیم فرمود اگر بخواهم شما را بسیریدم و در دنیا با شما  
 و در رفعت شما را و بر که دائم فی اقل من طرفه عین لقعلت و عادت عین  
 انیم الله الا عظیم عرض نمودیم که تو الله یا امیر المؤمنین یا عظیمی و عظیم  
 با هر مکی بعد از این عم خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله انما هی این  
 ملخص حدیث بساط کبر است و حدیث بساط صبر علی چه مردم از آن  
 مثل شهوردشتی نموده خرداری ان صغیر نموده این کبر است و ان صغیر  
 افضل است و جماعت از این من مالک و ذات نموده اند که ای رسول الله  
 الله علیه و آله بساطی از قبل خدایت و کند فرمود یا اقل ایضا فبطنه  
 ثم قال اذع العشر ما عشره مبشر است پس امر نمود آنها را جلوس  
 بالای بساط و امیر علیه السلام را بحضور خود طلبید و او فری تجوی نمود  
 و امیر فرمود امیر علیه السلام مدد بالای بساط نشست و یکطرف ببال  
 فرمود اینها الرج احبنا پس او ما را بر داشت و در جانا نازل نمود که  
 اصحاب الکهف و الرقیم انجا بودند و غاری همه رقیم و انما نحن فیها  
 هر یک انفراد سلام نمودیم جواب بیا آمد بعد از آن خود امیر علیه السلام انما  
 سلام داد جواب و نمودند که و عینک السلام یا امیر المؤمنین و سید الوصیین



الى اخره **ح** علي بن ابي طالب عليه السلام  
 سلام ندانيد گفتند ما غرض رسول الله صلى الله عليه وآله ما مورثينكم  
 كشي جوابي هم ما اخبرنا بفضيل وناجوا بعد از آن كه شنيده و انان  
 بشا صبر و كمال جا داشت اي علي بن ابي طالب در عوالم كوشه الهبوط  
 ميشود عند اهل الايمان و غايه با اولي الايمان **حديث**  
**ششم** در فضيله من فضائل علي بن ابي طالب عليه السلام  
 مفرها عقر الله ما تقدم من ذنبه و ما انا آخر من ذنبه  
 تمام از فضائل علي بن ابي طالب عليه السلام در عالم كه افران داشته باشد  
 خلاوند عالمي بخشد از اهل و گاهان كشته و اشته او را و آن حديث  
 شريف خطب خواندم كه از اعظم علماء عامه است و ثابت نموده از حضرت  
 رسول صلى الله عليه وآله و افضل ما شهد به الاعداء و بما يشهد  
 اين است كه رسول صلى الله عليه وآله فرمود **اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِي عَلِيَّ**  
**ابن ابي طالب** من فضائل لا تحصى من فضائله من فضائله  
 عقر الله ما تقدم من ذنبه و ما انا آخر من ذنبه فضائله  
 الملائكة كقوله ما بقي لئلك الكتاب و رسم و من استمع فضيله من فضائله  
 عقر الله الذنوب التي اكتبها بالسمع و من نظر الى كتاب من فضائله  
 عقر الله الذنوب التي كتبها بالبين **قال علي بن ابي طالب** انظر الى فضائل علي

عباده و در حديث تكملة النظر الى وجهه على عباده و لا يقبل الله  
 تعالى ايمان عبدا الا بولائه و البرائة من اعدائه و در حديث تكملة  
 كه ذكر فضيله از فضائل علي بن ابي طالب باعث عفو از گناهان است كه با  
 بعل اراده باشد بدانكه سائر فرائد حديث شريف كه لايت دارين  
 عفو موعود و در فضيلت مخصوصه گاهان صادره از زبان  
 زيرا كه چون فضيلت مختص مطهر ان محل بشود كه با نجا بخورد و نفعي  
 كه از زبان ظهور نمود زبان را با ك ميكند و فينكه از دست ظهور نمود  
 دست را با ك ميكند و فلكه از نظر همه و غير ذلك از جوارح و اعضا  
 و لكن الاشهر هو الزاوية الاولى و معنى ان فهم صحابته بل اصحابه  
 زيرا كه در آن قبلي ذكر شده بلفظ مفرها و حاصل مقصود آن است كه  
 كشي فضيلتي از فضائل ان امير را ذكر نمايد بطور اقرار بر او و ثمره مذکور  
 حاصل خواهد شد و لا يخفى كه ذكر فضيلت بطور اقرار كافيه ميشود  
 محبت باطنه آنكه نسبت با شخص و مذکور شد كه **ح** علي بن ابي طالب  
 سینه و بفض علي كرم لا ينفق معه حسنة بعد از آنكه در فلك و شرفي  
 و جوارح است محبت امير اهل جا كه بشد از اعضا و جوارح هر چه متعلق  
 بفضيلت مختص طلوع و بروز نمايد از اثار ان اصل اصيل و من طيب حليل  
 بر جبهه ان محبت عقل و روح و نفس را با ك ميفرايد و اثار و ظهور و انشا



جوانح و اعضا را با ال می کند و رسولان وجود پاک و جود را با ال می کند  
 انتخاب هر مقصود و موجب اخراج حصول هر موقوف است دست در  
 الوتقای عبت و زدن و هر کجاست با انتخاب نمودن سبب طفره از و مو  
 ثبات معاش و معاد است از غایتش و ثابت است که شیخ خضر رسول  
 صلی الله علیه و آله را در درخت خواب خود دیدم و خواستم و بخواهم بودم  
 دیدم در کوه بنام مناخاه می نماید این عبارت الهی است که خیر خلق  
 علی ایضا این تعریف می الهی است که یا حبیب الناس انک علی ایضا  
 آن رسم عصاه آمی بین رفتم بعد از مناخاه پیش انحضرت و عرض نمودم یا  
 رسول الله انک الله المفقون الست انت سید المرسلین و خا  
 الیتین پس چرا علی واسطه شفاعت می کنی و فرمود ای غایت و فتنه  
 برام آمد که غاصبان امت خود را در عالماتم نظر علیات و ملکوت کرم و جبر  
 مقربان درگاه احدیت طلاع یافته و قدر و شرف هر یک را از خود خدایند و لا  
 نمودم مثل هیچک را با الا نور و درنده احیاء و الا نور از کبریه علی بنافهم و الا خد  
 بنعلی هم نمیدادم و از عبد الله بن مسعود روایت است که داخل شدیم پیش  
 رسول صلی الله علیه و آله و عرض نمودم که حق را بمن بخانا برسم یا فرمود یا عبد  
 یحیی الخدیع یعنی داخل شویم این خانه اندرونی بین داخل شدیم دیدم علی ایضا  
 علی ایضا نماز می خواند و در رکوع و سجود خود می گوید اللهم یحیی محمد عبد

در کوه بنام مناخاه  
 دیدم در کوه بنام مناخاه  
 دیدم در کوه بنام مناخاه

و رسولک اغفر لنا طین و ترشبعی بین و نامدم که رسول الله صلی  
 علیه و آله را خبر دیدم بین شنیدم که در نماز در مناخاه خود می گفت  
 یحیی علی ایضا یا عبد الله الا ما عرفت الخ طین بین آمی بین که می بینی  
 بزرگ در گرفت بین حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز خود را مختصر  
 نمود و بعد از اتمام فرمود یا بن مسعود اگر بعد از ایمان عرض نمودم  
 خاشا و کلا باز رسول الله و لکن دیدم علی که بواسطه توسل می نمود  
 از خدا و توسل علی و من میجویم و نمیدادم که کدام یک از شما افضل  
 است پیش خدا فرمود بنشین با من مسعود بین نشستم پیش او بین فرمود  
 خداوند عالم خلق نمود مرا علی از نور عظمت خود پیش از آنکه خلق را خلق نماید  
 بعد و فرامال و فتنه که هیچ تشبیه و تقادیر و تقادیر بود بین حق نمودن  
 مرا و از آن خلق نمود اسماعیل و زینبها را و می دانم اجل هضم از اسنان و بین  
 و حق نمود نور علی و خلق نمود از آن غرض و کرمی و علی الله اجل است  
 از غرض و کرمی و حق نمود نور حسن و خلق نمود از آن لوح و فلک و حسن  
 و الله اجل است از لوح و قلم و حق نمود نور حسین و خلق نمود از رحمت  
 و نور عین و رحمت و الله اجل است از رحمت و الحود العین بعد از آن  
 شد مشاوری و مقاربت بین ملائکه شکایت نمودند و می خدایند و قد  
 خواست نمودند که این ظلمت را کشف نمایند بین خداوند عالم تکلم نمود بکلام



وخلق کرد از آن روحی بعد از آن تکلم نمود بکلمه و خلق نمود از آن نور و پس  
پس از آن نور را مرکب نمود با آن روح و از آن مقام نمود پیش عرش پس مشائی  
و مغارب بودائی شدند و آن فاطمه زهرا علیها السلام بود و از آنجه  
زهرا نامیدند باین مسعود و فسی که پیامت میشود خداوند عالم میفرماید  
بمن و علی که داخل کنید بهشت هر که از آنخواهد و داخل کنید بهشت هر که  
بخواهد و ذلك قولها دعا ألفیانی حتم کل کفار عنبید پس کافر الکسبه  
که انکار نموده نبوت مراد عنبید آن کسی است که انکار نموده و لا یت علی و آن  
و غیره شکی برائی فرما علیها السلام باین وحی است از جوه دهمه انحضرت  
انهم شریف و جوه علیها و هم دارند که در کتاب مغز مضاعف شرح خطبه  
علیها السلام که آن خطبه شریفه را در مقام نظام و سکان از غضبند  
در مسجد خضر رسول صلی الله علیه و آله از راه احتجاج و انعام جنت عین  
مخارج و انصاف فرموده اند تفصیل داده و نوشته اند هر کس خواهد آنجا  
رجوع نماید و در کتاب بحال نقل نموده از حضرت صادق علیه السلام که شخصی  
مخلف حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمود که فلان شخص از راه دریا  
یا ما به قبلای بخارا من چنین زنده در آن ملک معارف نموده و منافعی بسیار  
آورده حضرت فرمود مال بسیار قدر زیاد تر باشد بلائی صاحبش بیشتر  
چنین باشد در نظر شما اهل نیاز اوفعی و عظمی باشد و عظیم شما بر ایشان باشد

مکر کنی که مال خود را در راه خدا باند کنی و فرمود بنحوا هبوا ثمارا  
 و هم از آنکه مال کمتر و غنمت و از همه بزرگتر است و آنچه برای او مهیا  
 از ثبوتات و خیرات در خانه عرش و حق محفوظ است صحابه عرض نمودند  
 یا خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود نظر کن بدان شخص که می آید چون نظر  
 کردند دیدند مردی را از اضا که لباس کهنه پوشیده می آید حضرت فرمود  
 روز آنقدر بخار و طاعات از این مرد بالا رفته که اگر همه صلوات  
 شمت شود کمتر حصه از آن مغفرت جمیع گناهان و از ایشان دخول بهشت  
 خواهد شد عرض نمودند که چه عمل نموده فرمود از خودش بپایان نضاری  
 گفت امری در علی نکرده ام مگر آنکه از خانه نبردا مدهم و حاجتی که داشتم چون  
 دیشد بود که هم انصاری از امیر قرآن حاجت برآورده شود از این نبردا  
 و از آنکه میگویم نظر کردن بر روی این طالب علم از آنکه این صلی الله  
 علیه و آله شنیده ام که فرموده که نظر کردن بر روی علی این طالب علم عباد  
 است چه عبادی حضرت فرمود ای امیر و الله انظر الى وجهه علی عباده  
 و ای عباده اینم از نضاری و فیه که آن حاجت نبوی نومیشد و از آنکه  
 کردی نظر کردن بر روی علی علیه السلام در حالتیکه دوستی او و ذل نبی اکرمه  
 و اخلاق و فضل او نموده این نظر کردن بر روی علی علیه السلام بزرگ است و ای  
 از آنکه جنود دنیا در سرخ باشند و هم از او باشند و هم زاد و زاد از آن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

بدره  
مجلس  
مجلس  
مجلس  
مجلس  
مجلس







فان من كان له من الله حظ  
فان الله عز وجل  
والله اعلم  
بما في  
القلوب

الارض من شجرة افلام والجرم من بعد سبعة ايام فقلت يا الله  
يا الله عز وجل وداخبا وبنار واداك كخضر رسول مختار  
صلى الله عليه وآله فرموده كه در شب عراج در آسمان چهارم خطا  
شهر دهم و بار متصل هم من خستد استادم و نكند شتم كه خطا تمام شو  
جيشل گفت يا محمد چرا نمكزي من از اول عمر خود اين خطا را ديدم ام كه  
اول و آخر نكند متصل ميگردد كه من بار اينها چه بپراشت گفت در صحاف  
مملوه از فضائل علي بن ابي طالب كنم عمر تو چه بزدات گفت در كتاب  
عز و شاره است كه در هر سه هزار سال يك دفعه طلوع مينمايد و در طلوع  
ان شاره را سعي فرمايد بفرستد ام و ظاهر اين را از ان بارها گفته اند  
و سالها بوده باشد و مراد از ان كتب فضائل صحائف ليل و نهار بوده باشد  
كه جمع از من پراشت از فضائل الخضر و جميع موجودات خدا شده در صحائف  
و انام فضائل ان امام عالي مقام است كه همه از فضل وجود او خلق شده اند  
و ميشوند و خاك از ان همه موجودات همان وجود ذي جود است الله الله  
و خود آمد در كس نرده هر چه بود آمد و الله اعلم و هر چه از فضائل امير  
الخير و رسول الله صلى الله عليه وآله روايت شده با در خارج از اول ظهور  
در عالم شهود از حالات عمل و مافيل ان و مافيلان الى الكوفه و ما بعد  
الوفاء نمودن كردن در جنب فضائل نامحسوس كه از ذره درخشان

ظرات دراي محبط و الخيرة من بعد سبعة ايام فقلت يا الله  
امثال ماها بقد كهاب فدعاه ظاهرين من كدوشان الخضر فضائل  
نهان نمودند و نواشتند بگويند از همه انهم نهان و كمدت هائي و  
فرديند بعد از وفات رسول صلى الله عليه وآله از اول عهد خلافت خلفا  
ملاسه الى اخر خلفاء نبوي و بنو عباس و بنو شيعة العثمان و غير عثمان  
و دشمنان و از داء بخلاف عدل و فضائل و از انان نمودند قطعه من الخضر  
ما ملاء الخافقين و اقدري كه از علماء عالم است نقل ميگردد چنانچه نموده  
از بيلي ثابت نموده كردم پيش فرون الوشيد و هم علماء بعد از ما  
بودند فرون خطاب بشافعي نموده كه بآن عجم چند حديث از فضائل علي  
بن ابي طالب عليه السلام از دواء ثقات بنور سنده كه كتب ائمه المؤمنين از ان  
زياده است پس بجانب محمد بن اسحق ملنفت شده كه گفت تو چند حديث از فضائل  
الخضر روايت ميكني گفت از فضل بخا و از است بعد از ان رو بطرف محمد بن  
يوسف كذا كه گفت تو بگو كه گفت از نو و اخبار و خائف شتم كه ان من  
گفت از نو و از حد بمرسل و غير در مسند و نظر دارم پس تو جبرين  
پرسيد كه از تو هم بشنوم كنم من خبر كذا زياده از آنچه محمد بن يوسف گفت تو  
نكند از ان كثر خواهد شد مرن كه گفت من خودم فضيلتي مشاهده نمودم  
و باعث توبه و استغفار من شده از ظلم و تعدد بر او و علي بن ابي طالب



که خضار و الفاس غلام نمودند و من گفت بوسه من بجای کتاب من است  
و مشق را غلام نمود که در مشق خطیبی است که زبان بلس و علی کسود  
و از منع من ممنوع نمیشود در باب و حکم تاجیه خیار است من نوشتم و در  
پیش من نهیست چون حاضر شد گفتم چرا علی بدین کونی گفت اخبار من  
در دست او گشته اند من از دست او خواهم کرد گفتم نمیدانی که علی  
گفته با من خدا و رسول صلی الله علیه و آله کشته بود بکن و الا را بفرموده من  
گفت مرا چه خواهی بکن من فرمودم او را در حضور من صدایان زدند و گفت  
که زنده بقصد آنکه فرمود او را و اعصمتی من تا تمامم و در فکر بودم که او را چه باشد  
تمامم شب و خواب بدم که در دهانی همان کشته و شد و رسول خدا صلی  
علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام جبرئیل را زل شدند و با جبرئیل بجای  
و رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را گفت جام و ابلی علی علیه السلام  
و شیعیان او را ندان کن پس جبرئیل جام و ابلی او را و او را بلند نمود که او  
شعبان علی او را علی بپایند پس خلق بیجا آمدند و از غلامان و مفران  
چهل کن که در ای ششام حاضر شدند و علی علیه السلام از آن جام همه را  
پس بجای می فرمود که در مشق بسیار چون آورد او را گفت با رسول الله را این  
مرد نمی چسب که چرا مراد شام میدهد رسول صلی الله علیه و آله را و میرسد  
که علی است میگوئی گفت با گفت الهی او را من گفتم و انتقام علی از آن

[illegible]



و مردم بر او لعنت نمودند حالا او را بخانه اش میبرد و بنزد منافقین  
 شهر آشوب را رسانیدند بن خیر و ثابت نموده که پیش از این عباس بن محمد کهنه بنحو  
 که سوال کنم از شما احوال علی بن ابیطالب علیه السلام را بخلاف مردم مان دنیا  
 او را فراط و غیر بطی که در شان او افتاد است ابوعباس گفت که آنده سوال کنی  
 از حال همین خلوف الله داشت محمد صلی الله علیه و آله آنده که سوال کنی از  
 شخصی که او را فراموش نیست در یک شب حاصل شد که آن شب خبری است  
 آنده که سوال کنی از وصی رسول الله صلی الله علیه و آله روزی خلیفه  
 و صاحب خوض و صاحب لای و صاحب شفاعت در روز قیامت  
 و آنکه نفسی از عباس بن محمد اگر در پاهای پیامداد و در خنای کل  
 دنیا فایده کرد و جمیع جن و انس نو پسند باشند از روزی که خدا را  
 افزاید الی آخر دنیا منافق ضنا ملان کرد و زانینو اند نبودند و جو  
 پرستیدگی را از آنجا دیده ام از برای تو نقل نمایم چون حقیقت منکر معظم  
 نا بجهت رسول خود پیغمبر و مردم را در مردم بود و چون شام شد  
 عدد مردان برده هزار رسید و چون صبح شد رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمود که میانای طایفه بنی موزن شوند و چون رفت بر آمدن افتاد  
 شد خطاب به علی علیه السلام نموده که با علی قم و انظر کرامتک علی الله عز  
 کل الثمر انما طمعت والله ای سید که من جلد بدم بر اینچنین

مکر کرد از رسول علی بن ابیطالب علیه السلام و بفضل اید و خود کهنه بنی موزن  
 چگونگی علی را افتاب خرف خواهد شد و چون رستم و افغانان مدیدیم که علی  
 علیه السلام برخواست و درو افتاب کرده گفت السلام علیک ایها العبد  
 الذائب فی طاعة ربی افتاب بزبان فصیح جواب گفت که السلام علیک  
 یا اخی رسول الله و وصیه و حجه الله علی خلیفه پس علی علیه السلام بفرمود  
 افتاد و بجهت طوائفی نموده مینگرفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 مکر و از زمین برداشت و دست بر زمین نهاد و میبگفت قسم  
 یا حبیبی فقد بکت اهل السماء من بکاءک یا هلی الله عز وجل یکن حله  
 و در حدیث دیگر از کتاب بخاری است که در مدینه نبوی حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله با پیغمبر علیه السلام گفت و منبکه ضعیف شود و بر و دست پیغمبر  
 جای بلند بایست و رفت طلوع افتاب سلام کن بر او که خدا نموده که  
 جواب بر او بدید پس رفت پیغمبر علیه السلام بر او آمد و بویکی و عمر و جوی دیگر  
 از مخالفین و انصافا او بود ندیدند بر او و انحضرت افتاب سلام نمود پس گفت  
 جواب سلام داد که و علیک السلام یا اول یا اخر یا ظاهر یا باطن یا مرمو  
 بکل شیء علیهم پس رفت که در غمر بود و جاعه مخالفین و انصافان را شنید  
 ساختی میگوشت شدند بعد از آن بحال آمدند و مرا جمع نمودند و پیش  
 صلی الله علیه و آله و گفتند تو میفرمودی که علی علیه السلام را شایسته است



با صفات خلقت و کذا و آنجا داد و چنان چنان گفت حضرت جبرئیل  
و حش ایشان بقدر عقول و افهام ایشان جواب شنیدند و هر که عیال  
اول من است و آخر الناس عهد بختی و بختی و بدخلتی و بدخلتی  
و ظهر علی کلمه له و یطعن بر کلمه و هو العالی بالکمال و الحرام و القدر  
و التین و الاحکام و این است مراد اقبال از انشاء پس خواستند  
و گفتند گفتد اوصاف محمدی در طحیاء بدانکه اگر در روز قضا و قدر  
فضا و در عذاب متعلقه با حضرت و اگر ملاحظه نماید خواهد دانست که  
حضرت و الانبیا و موعده و غیره عجب عجب بوده است و گفت و خواهد گفت  
بفک با انجونه الکوین فیک الفکر کلیده انت جبرئیل و الی الله  
بلیک العفوله کما قد تم فیک العقل فیک من لا یطاع و لا یطاع  
لا یطاع سبلا حکایت در شمس و در فیه زای حضرت نوره در مدینه  
واقع شد و حق که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بر علی بن ابی طالب  
بود اقبال غریب که امیر علیه السلام همه احترام را بر حضرت و این بندگان  
و سبیل و کفر نام خود حضرت بیدار شد و فرمود با علی اقبال اگر بزرگ کرد  
و نماز خود و اوقات بخوان پس اگر کرد اقبال صلا عجب کثرت بوقت و را  
و بعد از نماز امیر علیه السلام دفعه غروب نمود و ناره در کوفه و رفت مراد حضرت  
جبرئیل میگوید و فتنه زمین بابل میباید بوقت نماز شده فرود آید آنها انشا

این را در حدیث آمده که در روز قضا و قدر حضرت جبرئیل علیه السلام را بر علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آورد و این را در حدیث آمده که در روز قضا و قدر حضرت جبرئیل علیه السلام را بر علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آورد

هرگاه از زمین مأمونه و مدحیه بجا میزنند و هرگاه از زمین مأمونه و مدحیه بجا میزنند  
اول زمین می باشد که در آنجا عبادان آزان شده است و لا یطعن بر کلمه  
نیکی آن بختی آنها پس اینجا بشنود و از اندامها و اندامها و اندامها و اندامها  
نمود بعد از آنکه از زمین بابل برون رفتیم و اقبال غروب نموده بود پس  
لب مبارک خود را حرکت داد اقبال بر کشت و حضرت نماز خود را خواند  
بعد از آن دفعه غروب نمود و درین باب گفته اند بحسب علی علامه  
و قالوا مفا لا یبالی فیم فی مدحیه و ذلک و ذلک که الشمس میبالی  
و در دفعه زیارت امیر علیه السلام باین وقت که الشمس میبالی و در دفعه زیارت  
الصفا که از برای شمعون بک دفعه در شمس شده بود و در دفعه زیارت  
ایشان نموده این را بجا میزدند در فضا و علویات که گفته باین کلام  
و له یقرظهم باین قول الا بوشع و همچنین اطاعت حیوانات و نباتات و  
با حضرت و حکیمان و غرض از اینها و از برای امیر علیه السلام با مودت آنها و از برای  
ایشان و غیر ذلک چنانچه از مفا صدی مرآت که شب نیمه شعبان  
با امیر علیه السلام در آشنای طبعی بودیم آنحضرت درجا از اسیر ما باین آمد  
وضوء و من عنان اسرار و اشتم ما گاه انشورم کرد و مضطرب شد ملاحظه  
نمودیم پیش از این وقت ما علی آمد حضرت در الفقا و از این کلامی چند  
پیش رفت و نعره زد شجر چون صلا آنحضرت داشتند ما تنگامکاران پیش







محمد را از کن سلام برسان و خازن نقل بنما بد که در خدمت امیر علیه السلام  
 در کاسه کوفه ناکاه پیش از بیابان آمد پس ما از اطراف حضرت منتظر شد  
 شباهد پیش روی حضرت افتاد و دستهای خود را بر کوش خود گذاشت  
 و اینها پس حضرت فرمود بزرگوارین الله و بعد از آن در داخل مدینه رفت  
 ابلاغ کن سباع را از کن و نیز در قیام شب در داخل کوفه شد گفت مرا همتا  
 نما بد یا امیر المؤمنین علیه السلام راه نمودند و شب که بخد مت حضرت رسید  
 عاجزانه پیش اجابت تل نممود و حضرت دست مبارک بر پشت او نهاد  
 پس فرمود بیرون و پیش بر بر و انداخته بیرون رفت و نیز از جوریه  
 که در خدمت امیر علیه السلام بودیم گذار ما بر نشسته افتاد ناکاه پیش از بیابان  
 ظاهر شد من خواستم فلان نمایم فرمود ای بنی با جوریه اندم اما هو  
 کلب الله بعد از آن فرمود و ما من ابیه الا هو اخذ صاحبیدها شمشیر  
 علیه السلام آمد و ندان نممود و میگفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و بعد  
 الله و بکانه انجانب فرمود و علیک السلام یا ابا الحارث یا الشیخ  
 عرض کرد که بگویم سبحان من البسنى الیه ابه و فلت فی قلوب عباده  
 الخافه و وفوق دیگر شب که بخد مت حضرت آمد و ندان نممود و شکام میکرد  
 بچشم بعد از آن شخصی سوال نمود که چه میگفت حضرت فرمود آنکه کان بیکو  
 الحبل یعنی آنکه در این بنی مکانی نممود بعد از آن فرمود و دعای و قال الا

اللهم صل علی محمد و آل محمد

الله اعلم میثا علی و آله و سلم و شب که در راه طائف نظیر ابو طالب علیه السلام  
 نموده پیش از آمدن اظهارند لای و مسکنت نممود ابو طالب را فاسد  
 بخد که بیان نمایند سترین ندان شب که بخد مت فرمود گفت نوی بد  
 شب خد و با وی کشنده پیغمبر خد و ما را لا بد است که ندان نمایم شما و هکذا  
 ساژد در مکان از ابو طالب میگفت بخد و نیز در عیاست که بهمودی که  
 سوره اخطا بانه داشت و در آنجا که سکی بود بکفر از احباب رسول صلی الله  
 علیه و آله گرفته جامه او را زدید و زخم زده او را مشغول ساخت اما  
 او را جاعت و رسول الله صلی الله علیه و آله فوت شد و کسی دیگر از احباب  
 هم قبل از این مقدمه هم منظور نموده بود حضرت از آن شخص سبب ناخود  
 سوال نمود که گفت را عرض نمود حضرت با اخطا بد در خانه بهمودی آمده  
 دخی الباب فرمود بهمودی بیرون آمد چون حضرت را ندید از راه اعتدال  
 عرض نمود که اگر خد متی من معلق بود میباید است حضار من فرمود بد حضرت  
 فرمود که تو چرا این کلب عفو را در خانه نگاهداشته که اخطا بد را از غیبت  
 مانع از حضور نماز جاعت میباشی و آن سگ عفو را باید کشت و انجبال شیم  
 آنکس حضرت افتاد و فلان شخص داشت و پیش آمده و بان فیضی عرض نمود  
 السلام علیک یا رسول الله من فلان و فلان را از اینجه زخمی زده بودم که  
 اینها منافق هستند و در خانه خود شان این عمو را ناسر میگویند و اگر

چنان بود



چنان بودند که بخت من با ایشان بیکدیگر خضران ملک غفور مود  
 سفارش از اینها حاضر نموده که از او خبر نماید خواست که بزرگد  
 عرض نمود که در صورتیکه سال من شهادت برسانت شود همدان که از ملک  
 منم اگر خواهی برسانت نودهم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انك  
 رسول الله الى خيرة و از غار با من روی است که در بعضی از راهها من  
 که که بخدمت آنحضرت رسیده که سر و سوار و بدش روی و با سر تمام شد  
 امیر حسین علیه السلام رسیده روی من می بود امیر علیه السلام عرض نمود  
 اللهم اطلق لسانك ان لا شيء يخلق بينك و بيننا فيصير عرضي عندك السلام  
 يا امير المؤمنين عليه السلام فرمود و عليك السلام با ذیبت من این قبلیت و  
 فرمود گفت از غار کفر بر ملا و انبیاء بوده برای آنکه در باز به نبوت  
 داخل شوم امیر علیه السلام فرمود که با شما با من نبوت کرده اید عرض کردی با من  
 صدای از آسمان بمان رسیده که جمع شوند با شما الذواتان پس ما جمع شدیم  
 در زمین مرغی از بلاد بنی اسرائیل و علمهای معین و کینه و حاجت نامه  
 و شبیه از دسترس موجود خیر بالالایان من خطبه بلیغه انشاء نمود بطور  
 که در آن از رؤسان و حجتها از او بران شد بعد گفت یا معشر الوحوش  
 خداوند عالم محمد را خلیفه نموده بر نبیگان خود و بعد از آن علی را و  
 گفت که بشنید سخنان او طاعتا خضر فرمود و بلك كانك من الجن قال لا و لا

عنه

الا ليس بل كن من كل شيء ثم از شمع نور و جدم کرد بوسف علیه السلام بود که نو  
 بقبول و از آنها هم بخوردن بوسف نموده بود مقدس و پیش از او  
 الامم علم الهی که نقل نموده که در عهد خلیفه ثانی در آنرا با چنان چند  
 شیخ داشت با عی شدن و سر و سر نهادند شکایت پیش عمر خلیفه بود  
 هم بزرگای عی نوشت که من عمر امیر المؤمنین الى الله و الى الحی و الشیاطین ان  
 ثم اللواتی المؤمنی لصاحبها که بتر دازد و در چشم ایشان دهان را  
 و قول شوند چون آن مرد چنین کرد آن شکران بخورد و بدین آن کاغذ بخشد  
 آن مرد و تو بدیک بود که از بیک حکم خلیفه و او بکشد بزرگتر و هانی  
 پیش خلیفه آمد و واقعه فرمود خلیفه فرمود این کرد و در کوه سوار و از  
 مجلس مسجد برین کنید آن مرد بدلائل بعض اصحاب پیش امیر علیه السلام  
 رسید و حالت خود را عرض نمود آنحضرت فرمود بروان غار و با آنها بخوان  
 اللهم انی اوجه اليك بيبك في الرحمة و اهل بيته الذين اخرتهم  
 على العالمين اللهم ذلك صومعها و اكنى شرها فانك اكبر الغاني العا  
 القاهر چون چنین کرد و از آنحضرت را بردشان بک بک شده مثل شده  
 مطیع و از آن میشدند و آنحضرت فرمود که هر که از جانب اهل امان  
 او را دعوت می و نماید با کار مشکلی پیش بد باین دعا و توسل جوید خداوند  
 عالم آن مشکل از او هایت بفرماید و بر دو نفس امارم علیه السلام

۲۰

کوفی



که وقتی هود مناظره نمودند با امیر المؤمنین علیه السلام در نبوت رسول  
 الله علیه السلام آنحضرت ایشان را به هود خطاب نمود که ایها الخیال  
 محمد صلی الله علیه و آله و وصیه چنین هستی تا طوفان در بهادر شد  
 الحق نبوت رسالت پناهی و صابا علیه السلام و همچنین جابجا ایشان  
 هم همین شهادتها دادند پس بعضی از آن یهودان ایمان آوردند و برخی  
 با کتار خود باقی نهادند و این امر شریفه نازل شد که اولیای کتاب  
 لا ریب فیہ هدی للشیقین و روزی امیر المؤمنین علیه السلام شنیدند و در  
 در شهری نزاع داشتند مردی میگفت از من است وزن میگفت از من آن  
 ابو اذ و الفکار و الحصار فرموده بغار گشت بروم و با کوه که شتران  
 و گاو را در و اظلم و انا لود آن مرد بعد از سلب غار حکم انجانی گفت  
 علی زد دست خود را از خون مسلمانان که در بصره کشته است بشوید  
 مال من است و خواهم داد اما حال آن جناب خود غضبناک نبود و امد و بامر  
 گفت که شتر را بصفه و گاو را گشت بدهم مگر در صافی شهادت بدهد  
 بحقیقت اینون حضرت بان شتر فرمود که ای شتر تو مال کیستی گفت من ده سال  
 مال این زن هستم حضرت شتر را که برون لطف فرمود و امد و اذ و الفکار  
 شتر بفرمود و آن مسلمان فارسی را بپای داشت که روزی از اعرابی فرمود  
 و در حضور حضرت که بگفت که ای شاعر علیه السلام شاعر بگفت

مهر

آنحضرت نمودند با محمد خبزه را از انچه در شکم نافر من است ما حقیقت پیغمبر  
 نو من ثابت شود ایمان بیاورم آنحضرت منو خبر بهمت امیر المؤمنین علیه السلام شد  
 فرمود با علی که ثابت مرا غریبی را بکن امیر علیه السلام فرمود و اگر نه گفت اللهم  
 انی استسکت بحج محمد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و یا سماء  
 انحنی بیکمال ایلک لانا مات لانا انطقت لنا فمحنی بحج محمد و اهل بیتها  
 ناگاه نافر عرض نمود با امیر المؤمنین بن مرد مرا سوار شد و بدیدن بشعر  
 منبت دزدان با من جمع شدند و من را خامه ام اعرابی اما حال ایمان آوردند  
 بوجید و رسالت و اسلام او بگو که بید را و ندید گفتند که عباد شجاع  
 نیست که نافر را نشان حمل بیاورد لکن در بنماه فلان عادت شده از خنده دل  
 بر نبوت رسول الله علیه السلام با مراد از حمل نساء نطفه امر طاعت و دم  
 نافر و هیئت خود که علف نبوده باشد از خنده دل است ملکوتی و از خار و غو  
 مرغی است که روزی امیر علیه السلام در مسجد کوفه بالای منبر خطبه داد و فرمود  
 که ناگاه نظری از من مسجد نموده فرمودی فقیه بیاورید من آن چیزی که در آن  
 است فقیه را حاضر نمود و و ماری بود خوش خط و خال پس آن مارد و خد  
 آنحضرت با هشتکی عرض مطلق نمود و بعد از آن مخصر کرد به مر جعت نمود  
 مگر تعجب نمودند حضرت فرمودان ماری است که در خد فقیه رسول صلی الله  
 علیه و آله بیعت نموده بیفرمان و اطاعت ما لکن بعضی از شما اطاعت و اطاعت

و بعضی نه



و بعضی نداشتند و نیز روزی آنحضرت در جامع کوفه بود مردی از پیش روی آنحضرت  
 بجهت وضوء منوخر و حبه کردید ناگاه افعی پیدا شد آمد و فرمود آمدن من  
 اینجا بفرمایند آنحضرت بدو سلام فرمود افعی آمده با عصا اشاره نمود که برین  
 بنا افعی برون آمد و با آنحضرت تکلم نمود حضرت بان اعرابی فرمود که تو را از این  
 خلفاء دانسته بودی و من گفتم که بل فرمود تو بر کن ای مرد تو بر نمود و شب شد  
 و نام حسن عسکری علیه السلام از حضرت حسین علیه السلام روایت فرموده که  
 در صفاء را چندی پیش از آنکه آمد سلام نمود حضرت جواب سلام نمود  
 در آن عرض کرد یا رسول الله چهار صد سال است که درین مکان به قیام و تهلل  
 حق تعالی مشغول فرمود که درین مکان طعام و شرب و نوحه چیز است که اینقدر  
 زندگانی نموده گفت ای مولای من بخون که هر وقت گشته میبشوم شبها تمام  
 دعا میکنم و هر وقت گشته میبشوم در میان شما و انبیا منکم دفعه و عیش  
 من میشود و این دو بیت را خواند **اَیُّهَا السَّائِلُ عَمَّا دُونَ الْجَمْعِ الْعَلِيِّ إِنَّ مَا**  
**اَسْتَجَرْتُ عَنْهُ وَاضِحٌ لَا مَرَجَ لِي خَرَجْتُ مِنَ اللَّهِ مِنْ تَعْدِلِ النَّبِيِّ عَلَى وَبَدَا لِلَّهِ**  
**وَبَرَكَاتُ الْقَوَى** و نیز غار باس و جابر انصاری از آنحضرت را میفرمودند که  
 نظر ما شما کرده بنده فرمود و گفت احسن آنها الطاهر فی صفات فیضیه علی  
 کردند کلام مرغ است این فرمود مرغی است در هوا با آنجا که بکلام او را  
 بشنود و او را برین پند عزم نموده بدلی این نظر است آسمان فرموده انفسه

دعای هر دو ناکاه مرغی از هوا نازل نمود و بر روی دست آنحضرت نازل کرد  
 آنحضرت دست بر پشت مرغ نهاد و فرمود که ناطق شو یا ذن الله که منم علی  
 ابیطالب علیه السلام پس با زبان فصیح عرض نمود السلام علیک یا امیر  
 المؤمنین و رحمة الله و بركاته حضرت جواب سلام داده فرمود طعام و شرب  
 نواز کجاست درین بیابانی خالی گفت و گفت که گشته میبشوم ذکر و تلاوت  
 شما اهل بیت شما هم و میبشوم و وقتیکه گشته میبشوم شربت از شربت شما  
 شما میفهمم حضرت فرمود بوردت فیک بوردت فیک پس مرغ پرواز  
 نمود و رفت و این مثل قول خداوند عالم است حکایت عن سیدکما  
 یا ایها الناس علینا من طوق الطیر و غیره و فی جماعتی از مرغایان ذکر  
 بالای سر بر کوفه مسان علیه السلام پرواز نموده با و از بلند بانگ میکردند و  
 اینها سلام مینماید بر من و شما چون منافقان اینرا شنیدند با یکدیگر گفتگو  
 انکار این فرمایش را میکردند آنحضرت بفرموده که ندانم که با و از بلند آنها  
 الا و لیسوا امیر المؤمنین و آخر رسول رب العالمین چون در این طوطی  
 ندانم ناکاه مرغایان هر جمع شده با الهای خود را بالای حضرت میفرمودند  
 حضرت بفرموده که بگویند یا این آمدند و هر مرغی مسجد پیش روی  
 حضرت ایستادند و حضرت با ایشان تکلم نمود باز بانگ مانتی میبشوم و ایشان  
 کرد که خود را بسوی آنحضرت میکشیدند و صدای مینمودند و فرمود با ایشان



که ماطن شود به زبان فصیح گفتند السلام عليك يا ابا المومنين وعلية  
رسول رب العالمين واین مثل قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا  
وحرکات می نمودن انحضرت در مسجد کوفه بصدقه بصدقه بصدقه  
گفت و غیر ذلک از اینم قولها بجا آورد است و در راه هزاران ماهی  
داخله و اندام می نمود با مینو این الشریعه ان ماهی که از این برود و ده گفت  
کنید اسم من در میان اینها اندیشه را بختی بختی و وقتی خدای  
بهودان بخت این میوستان عرض نمودند که تو چنان می کنی که چیزی را بجا  
بوده بکشد از آن سخن گرفته فرمود ای چنین است بعد از آن دست مبارک  
را فر کرده عودی از زمین برداشت و او را شوق نموده چیرگی او خواند و بفر  
انداخت تا که چو آن ان معجزی می کرد بکری بخت و جمعیت نموده با او بلند  
خطاب با انحضرت نموده گفتند السلام عليك يا ابا المومنين ما طاعتنا زنی  
انرا بیل بودیم و لایب شما را بیا عرض نمودند و تکلیف کردند ما شایع نمودیم  
از انچه بمعقوبت می کردید و شدیم از غیر ذلک از اخبار و امارت بسیار کرد  
میتواند بر این انحضرت از زبان مرغان و ماهیان و انواع حیوانات  
با انب و اگر دمی را مور ایشان و همچنین در خصوص طوائف جن و انس  
و غیرها و انچه مولا از انبیا سلف و غیرهم و تصرف در جمیع عوالم الحسام  
و ازواج و نفوس و عقول و عینت شهود و تجرد باشد بلکه بخت و شایسته و

ک

که مظهر قدرت کلمه الهیه بوده و هر چه را میخواست بخت میبست بدون مانع  
و محلات حادث می نمود و هیچ چیز از عوالم کون و ممکن اذافراره از انحضرت  
پایین نمی افتاد بود و کان امر او ارادت شما ان بقول که کن میگو  
و انهم منجزات و خوارق عادات که از ان معجزات طالع می نمود و نقل  
اگر شست ان وجود مستغود علامه می گرفت هر دم هزار بار از این غایت از  
ایران و اظهار می نمود و از جمله معجزات صادره از ان جناب مستطاب  
ببعض مقامات مسطور ان است که مقدس اردبیلی و غیره از این بیان  
روایت نموده اند که در حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد  
نشسته بودیم تا که غوغایی بلند شد و چهل در مکه را می گشت با کمال  
و عظمت و کلامهای دلازم مکه را و جواهر داخل شدند و مقدم ایشان  
خوش و در خوش بیان و فصیح اللسان فریاد میکرد آید و آید و آید و آید  
فی الاقطار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در این حال حاضر را می برد  
فرستاد که گاشیف الکروب و علام النبوت علی بن ابی طالب حاضر کن  
حاجت به خدمت امیر علیه السلام رسید و جناب بیست بخت نموده فرمودند  
که من خبر دهم تو می که غلام با خوال ایشان دارم از روزی خلق شده اند  
که بی ان آمده اند پس در خدمت امیر علیه السلام می نمودیم مردم چون انحضرت  
دیدند برخواستند و تعظیم نمودند انخوان گفت کدام است از شما که گفتند

و معذرت







انوار و علف فارما از دست من گرفتند و شما انصاف دادید و حق را  
 گفتی و پشید دفع این ظلم از من نماید و من تمام می‌شوم که آنکس اسلام اختیار  
 برسانم و جمعی از اعیان ائمان آورده ایم و رفتند که من و کلاما از ائمان  
 من است ائمان منع نمودند و جمعی دیگر کردند حضرت فرمود بی‌پره شو که  
 به بنیم گفت سمعنا و طاعة از میان غبار شخصی ظاهر شد با سوز و جوش  
 در میان سر اجداد و کوی خلد و ندان چون ندان سباع و بدش از تو  
 چون اندام خرس حضرت یابو بکر فرمود که خبر این بر دو حالات قوم او را  
 بر من دفع ظلم او بکن عرض کرد اینها کجا هستند فرمود در زمین عرض کرد  
 من کجا این طاعت دارم که بر زمین بروم و کجا زبان آنها را می‌دانم که با آنها  
 گفتگو نمایم پس به فرمود تو برو و از هم استعفاء نمود پس فرمود کجا است  
 العین من و دلبانده هم من و رنج بنش من دیدد و فرمود من مریخ دین و  
 دین من امیر علیه السلام جواب لبیک لبیک بار رسول الله فرمود تو برو با عطف و  
 او را و او فرمود سمعنا و طاعة امیر علیه السلام شمت خود را حاصل نموده همراه  
 شد با وسعید بن کونیا سلمان و جمعی از اصحاب کرامه آنها رفیق که کجا بودند  
 و چه طور می‌کردند چون آنحضرت بمیان صفای و مروه رسیدن جماعت دیدند  
 زمین منشو شد و عطف فرود رفت و امیر علیه السلام از عطف داخل کردند و  
 فرمود که شما هر که بخواهد که علی الله و اصحاب بر ایشان حال کشند که اگر

یکی انجام بکند و روز بکروفت ضعیف رسول الله علیه السلام تمام شد  
 در مسجد و اصحاب را طواف و مشغول صحبت شدند تا اذان بلند شد  
 و برزاهم رسید نماز را هم خواندند و منظر و جوع آنحضرت بودند و  
 محزون و دشمنان سرور که جن حمله نمودند و علی بودند و نافع که نیک  
 فارغ شدند و از این از جحف زبان مردم انداختند حضرت رسول صلی  
 علیه السلام با اصحاب آمد و در صفا و اصحاب در و در و منظر نشسته و نظر  
 میکردند که ناکاه همان زمین سکافه شد و عطف از پیش علی علیه السلام  
 از عطف یا شمشیر خون چکان مثل ماه تابان و اذان خشان نمایان شد  
 نیکر اصحاب بلند کردند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خواستند  
 علی علیه السلام را بوسید و پسند با علی ابن و فرستاد خبر کرد بد عرض کرد  
 بار رسول الله چون بقوم عطف رسیدم اول ایشان را شهادت داد که لا اله الا  
 محمد رسول الله دعوت نمودم یا نمودند بعد از آن تکبیر کردم که بی‌پروا  
 راضی شوند بعد از آن که با عطف صلوات نمایند و چراگاه و اهل بکر و از آن  
 و بکر و از ایشان از اینها هم با نموده مخالفت کردند شمشیر را ایشان نگاه  
 و جمع کبریا کشم و باقی فریاد الا امان یا الا امان یا الضمیر ائمان آوردند  
 و عطف را با ایشان صلوات کردم و تراغ خواست و کرد فتنه فروشت لهذا  
 این ناخبر شد عطف ده غای خبر بشناخت و مژغیر کوفید و روزی و مسجد



رسول صلی الله علیه و آله مکه بلند فامی چون نخل خرمائی داخل شد حضرت  
فرمود این باید از فرزندان ادم نباشد عرض نمودند یا رسول الله بفرما  
ادم کنی نباشد فرمود بلی این یکی از انسا است پس نزد آن آید سلام  
کرد و جواب شنید حضرت و رسول صلی الله علیه و آله فرمود تو کسی هست  
من همام بن بهمن بن افراسیاب گفت میان تو و ایلین و واسطی  
گفت بلی در زمان قتل فاطمه و ایلین و من طفل بودم و در حین قتل داخل  
نادر دشت فرج علیه السلام شد و با همود علیه السلام نماز خواندند  
تا علم بعضی صحف از او برداشته نمودم و از پدر و ایلین علیه السلام علم بعضی  
صحف را نموده در اقصای انبار بودم و بخدمت ائمه هدی و یعقوب و ائمه هدی  
و در رجاء و زندان مصاحبه می نمودم و از موسی علیه السلام و راه آنرا  
و پوشش زن و نون را خدمت نمودم و در جنگ جالوت با غانث طالوت نمودم  
و بخدمت سلمان علیه السلام و صفین و کربلا شرف شدم و از پدر و ایلین علیه السلام  
السلام را خدمت نمودم و همه یغیر این خصوصاً علیه السلام و اسلام را  
حضرت فرمود که هیچ انبیاء و رسول سلام و رحمت و بركات الهی ندادند  
السموات و الارض و من و بر تو که ابلاغ امانت نمودی بعد از آن فرمود  
خارجی داری بخواه گفت یا رسول الله حاجتم اینست که امت خود را از کفر  
بر اطاعت و صفت خود و طاعتی فامی از ایشان از مخالفت اوصی که ملاک امت باشد

مخالفت

در مخالفت و عبادت هم حضرت فرمود ای همام تو وصی مرا نباشی عرض  
کرد و خنای خود را اوصاف و در کتب سماوی می خواند ام نباشی تا من فرمود اینجا  
ملاحظه کن بعد از نظرها مثل گفت تو می نهانیت بفرموده انحضرت  
رفت و علیه السلام را انحضرت نما بد و مشغول صحبت علی حده شدند حضرت  
از صبا پیغمبران میسرید و جواب می گفت پس فرمود نام من زمام و صفتی  
در کتب سابقه چیست گفت که در تورات نام تو میسرید و نام وصی تو  
ایلین و در انجیل نام تو حباط و نام وصی تو فاروق و در زبور نام تو  
ماح و نام وصی تو هیلد و معنی هیلد میسرید طیب و ایلین صید و کفر  
و حباط مضطقی و فاروق طحیبه و زکار و ماح ماح مخونده کفر  
و هیلد فاروق اعظم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را اوصاف الهی  
علیه السلام میسرید که هر صفتی و ذامبت شایع و همام بنام خود را اوصاف حضرت  
میسرید و در انجیل علیه السلام را اعلی شد بخدمت دخول انحضرت همام عرض نمود  
یا ای شایع و ای یا رسول الله هذا والله وصیتك رسول صلی الله علیه و آله  
همام را با علیه السلام میسرید و همام بعضی ابای فراموش بود و فراموشی و سائل  
ضرورتی شریعتی از ان علیه السلام نداد گفت و رفت و در لیل الهی که از جمله  
انبا میسرید و ابای از اباام جنگ صفین بخدمت حضرت آمد و با صبح و بخدمت  
انجناج میسرید و غائب شد اصبح بر نامه بعد از آمدن از احوال همام میسرید

فرمود همام



فرمود هام کشته شد حمد الله تعالی و ایضا در جنگ حدیبیه که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله منوچه مکه بود قشکی لشکر اسلام علیه بود  
از بیخ طرفانی بود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نزدیک فلان درخت  
چاهبست بر دیوار بنیاد و بدیجی مشکها را بکوشید و بکشد چون نزدیک  
درختان شدند آنجا شعله کشید و صداهای عجیب پدید آمد از درختان  
برگشتند رسول صلی الله علیه و آله فرمود چراغی از غنای آنجا که میزدند  
نبود هرگز برود و در سر آمدن و راضا من میباشم بهشت شخصی بر خور  
نا اجماع رفتند و ایضا در آنجا و صداهای و عده ها و بنیادها شد  
انها هم برگشتند و بعد از آنجا از شجاعت و فدا نمودن آنها همچنین دفعه چهارم  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با امیر علیه السلام فرمود با علی برود این  
و از دشمنی خلاص کن آنحضرت را غنی از شفا بان حاملین مشکها رفتند و ایضا  
صداهای و در عده بنیادها شد با آنکه فرمود کشته رفتند و آنجا غایت  
عقب آن سرور روان شدند و امیر علیه السلام هم بر خور میخواند شمل بر کل  
جدا نا بکار چاه رسیدند و لو را چاه فرود شد و خواستند یک کشته جرم را  
بر نهند بر نه چاه رفت حضرت تکلیف فرمود که کسی نوری چاه برود و لو را  
هم از آنجا و امتناع نمودند خود امیر علیه السلام من برود و داخل چاه شد  
از چاه از آنجا محبت شد و خندهای عجیب مشهور گردید مشمل بر همه

و همه صدای خانی و نفسها کلو کبر شد احسان میشد ناگاه صلوات الله  
امیر علیه السلام را چاه شنیدند بقیان بجلال آنحضرت نمودند ناگاه از آنجا که  
از امیر علیه السلام بگشتند و صدای شمشیر و دای الا مان و الحاد و صدای  
کبر و خنده امتناع نمودند ناگاه حضرت نما نمود که در همان را چاه فرود  
رفتند و ایضا در آنجا و صداهای و عده ها و بنیادها شد  
انها هم برگشتند و بعد از آنجا از شجاعت و فدا نمودن آنها همچنین دفعه چهارم  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با امیر علیه السلام فرمود با علی برود این  
و از دشمنی خلاص کن آنحضرت را غنی از شفا بان حاملین مشکها رفتند و ایضا  
صداهای و در عده بنیادها شد با آنکه فرمود کشته رفتند و آنجا غایت  
عقب آن سرور روان شدند و امیر علیه السلام هم بر خور میخواند شمل بر کل  
جدا نا بکار چاه رسیدند و لو را چاه فرود شد و خواستند یک کشته جرم را  
بر نهند بر نه چاه رفت حضرت تکلیف فرمود که کسی نوری چاه برود و لو را  
هم از آنجا و امتناع نمودند خود امیر علیه السلام من برود و داخل چاه شد  
از چاه از آنجا محبت شد و خندهای عجیب مشهور گردید مشمل بر همه



دو چشم حضرت را بویید گفت با ائمه المؤمنین علیهم السلام خدا را که ترا  
 طفل را در بطن نشان نو آبا خاخی طاری بر من انحضرت فرمود سلام مرا بدار که  
 اسمانها بدی و شاورش دهی انبیا را بفرح و ظفر من بعد از ان انحضرت  
 سوار شده طبلان نمود من تره یک و فم و عرض نمودم که گنجی بود بدو اندر  
 که بود فرمود پادشاهانی که ولایت مرا بر اسمانها و زمینها عرض نمودند  
 و طایفه از جن قبول ولایت من نکردند پس جنیب من محمد مصطفی این  
 وقت مرا با این شمشیر بخت انما فرستاد بود ایشان سر فرود شده و  
 طبلان نموده بهوار شدند و فرقه اتمان آوردند و فرقه دیگر را کشید و آن  
 شخص بجهت کشنده ملک صاحب جیب عنوانه بود که گنجی من هم ملاک  
 است و در خدا که با مر خدا در روزهای جمع خبر اسمانها و سلام ملاک  
 بمن میرساند و نیز فرات جبار از حضرت باز گردانیده شده که روزی  
 انحضرت را در مسجد شریف داشت از صفاتی پیدا شد و مسجدی  
 مردم بمقام دفع او را میداد که او را بکشند انحضرت منع فرمود تا از صفاتی  
 آمد پیش انحضرت سلام نمود حضرت در صفاتی خطبه بود اشاره فرمود که تو  
 نما چون انجناب از خطبه فارغ شد پرسید که تو کشتی عرض نمودم که منم  
 عثمان که پدرم از جانب نو خلیفه بود بطایفه جن بدم قوت شده ملا  
 وصیت نموده که بخیرت نماز کنم و انچه بفرماید عمل کنم فرمود ترا وصیت

نبوی و پیغمبر گزینی و من برادر خایه و نو خلیفه نمودم بر جن و در شهر  
 حکومت خود بنشین پس انحضرت را و طاع نموده بر کشت جانی که بود از  
 علیهم السلام پرسیدم که عمر و بخیرت شما می آید و طاعت شما را لازم میداند  
 فرمود ای و نیز روزی انحضرت بالای من بود که ناگاه مازی بجهت  
 بر روی از باب انقباض موجه منجد کردید حضرت فرمود راه دهید که این  
 طایفه از جن است پس اندر سر کوش انحضرت نهاد و صدایی از وی شنید  
 مانند صدای وز انحضرت نیز زبان او تکلم فرمود بعد از جفت نمودن  
 سوال نمودند حضرت فرمود که این رسول بود از جانب نبوی از جن که مینا  
 ظاهر و غیر ایشان نزاع و قتال واقع شده من غده نمودم که امشب دم کشو  
 انها و اصلاح نمازم عرض نمودند ما نیز در خدمت تو میایم فرمود تا آنکه  
 حضرت بعد از نماز عشاء با اصحاب بظهر کوفه آمدند و در روز دوم خطبی  
 کشید که از این خطبه که چون بر روز ملاک میشود ما اینها را هم ملاک  
 جن ظاهر شدند و منبر از نور صیقل و حضرت بالای و رفته خطبه خواند  
 که بشنیده بود و از جای خود حرکت نمود تا ما این ایشان اصلاح فرمودند  
 از بودی که مسلمان شده بود و بعد از چند نوبت بر سلون مسجد نموده کردند  
 سبب که او را پرسیدند گفت عمر من از صد سال تجاوز است و در منزل  
 عدل و حق و علم ظاهر ندیدم مگر در دو ساعت از شب و دو ساعت از روز



که یهودی بودم مرا عازم بود و سواد و در همتا آنجا خوار شد و من را با خود  
چند بار طعام بکوفه آورد و من شک در من بکوفه چهار یا بان من که شد و من  
مفحص نمودم پیدا شد با خوار و رفیق بودم بمنزل او و خدا اعلام حال خود  
من را بجهت من مقرر شد و مانند آنحضرت خوار و از من خصم نموده مرا نگاه  
داشت بعد از آن مرا بر داشت آمد میکانیکه و لا غنها را که کوفه بود پس  
دوی مبارک بجای منی نموده بکلای کلام فرمود که گفتندم بعد سر خود را  
داشت کرده فرمود ای جماعت جن بابین نیست نموده بدینم بخدا که اگر  
ولا غنها را و راهای این به خود دارد و نمائید عهد شما و ای ستم و قد واه  
خدا با شما انجا منقام و الله کلام آنحضرت تمام شد بود که تمام ای و غنها  
و بارها پیش روی من ظاهر شد فرمود ای یهودی با تو پیش باش که او غنها  
از راه نزد من آنها را بر آیم یا بالعکس گفتیم یا امیر المؤمنین شما مقدم یا  
بسیوی خبر چون وارد شدیم فرمود ای یهودی هنوز در دلی زشت  
نابینیت و محافظت و لا غنها بر تو لازم است با تو مووجه خط باش من را  
ولا غنها را فرود آورم یا بالعکس گفتیم شما فوج غمنا بدینم بارها را با این  
می آورم بعد از آن فرمود تو بخواب تا طلوع صبح کن فوج را و لا غنها منما  
پس من خوابیدم تا صبح شد آنحضرت فرمود بر خیز و محافظت و لا غنها را  
یکی دیگر را که نیست بر تو و احوال تو و غافل شو تا من مرا جفت نمایم پس

بهما زد و گفت و با مردم نماز صبح را خواند و مراجعت فرمود تا تاب طلوع شود  
 گفت با راهبان و یکشنبه در شهر پس من مشغول فریض شدیم حضرت استقامت  
 نموده و توبه کار جمع فرمود بعد از آنکه فرمود باطل حجت بگردانید گفتیم  
 بلی محتاجیم بگردیدن بعضی خواجگان حضرت در گردیدن آنها هم امانت فرمود  
 که نواز اهل ذمه هستی باید نواز آمدند تمامیم بعد از آنکه فارغ شدیم بخواب  
 نماز عشاء پس درین وقت عرض شهادت توحید و رسالت نمود  
 و افراد بوضای و خلافت آنحضرت نمود و اینکه آنحضرت خلیفه رسول  
 الله است بر ائمه و پس دفاع نموده و قسم بمنزل خود و چند در آنجا بود  
 پس شوق آنحضرت بر غلبه نموده مراجعت نمود که آنجناب زیارت نامه  
 شنیدم شهادت شده گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِلَیْهِ رَاجِعُونَ و از آنجمله میگویم  
 و نیز روزی امیر المؤمنین علیه السلام بظاهر کوفه شریف بود و خبر در پیش روی آنحضرت  
 بود و اصحاب هم بودند فرمود بی بیندازید من بی بینم عرض کردند لا  
 یا امیر المؤمنین حضرت فرمود هر باب خواهند دید و خواهند شنید کلام  
 او را بعد از آنکه زمانی سخن میفرمود از شدت تابش بزرگ مدد الفامه کشیدند  
 او در طول واقع شده بود و گفت السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا امیر المؤمنین و رحمة  
 الله و بَرَکَاتُهُ آنحضرت فرمود از آنجانبی ای ایمن گفت از نام که او را علی است  
 در حجت فرمود کجا میروی گفت با نام حضرت فرمود سخن هفتی نوازش نمود



گفت یا ایله عوینین خواجه منکون مرا هم جدا که خبر میدهم و اینچنین که  
 میان من و خدا واقع شد بدون اینکه ما لایق در میان ما بوده باشان  
 این است که چون من مخالفت خدا نمودم و بهبوط نمودم بشوایان جهان  
 و در اینجا اندک کردم الهی رسید پی ما الحسبک خلقت خلقتا هو اشی  
 می شد ای امده که او را زو شفی ز خلوق کردم برو عا لک جهنم که ما اینها  
 او را تو چون رفتی و عا لک سلام کردم که گفت که ما لک طبقه اعلا  
 جهنم را که خود افسر سپاه فی نامه کشیده که من کجایم که درم از عا لک بخود  
 در کسید پس ما لک ان افسر را فرخواستند از اینجا رفتیم طبقه دوم را افسر  
 شدند و در سپاه از طبقه اول بود و از هم فرود آمد و هیچکس طبقه  
 دیگر را افسر طبقه هفتم از افسر چنان شده بود که چنان کردم که مرا همه  
 مخلوق را فرمود پس من هیچکس خود گذاشته عا لک گفت که او را فرستاد  
 و الا من فانی خواهم بود گفت تو فانی خواهی بود و در وقت معلوم بعد  
 از افسر را فرستاد بعد از آنکه بهم در میزد او رفتند با اینچنین افسر  
 معلوم در هوا و در لای سر ایشان جوی دیدم با کوزه های آتشین آنها را  
 میزدند گفت آنها را بکشند گفت خطا میار و این که در هزار سال خلقت  
 دنیا در سانی عرش خدا خوانده لا اله الا الله محمد رسول الله است  
 و نصر علی علیه السلام و این دو نفر شهادت آن بر کوا و نیکه انتم ایشان را

عرش خوانده و نیز در وایت صادق علیه السلام و در عا لک است که  
 کوزه لای من بخلیه میخواهند ناکاه او دهائی منوجه مسجد شد مردم و خشت  
 امیر علیه السلام فرمود و دهید تا آمد پای سیر بالا رفت و خود را بر پای دنیا  
 انحضرت بنما اندوی بوسید و سه نفر در میدان حضرت هجران مشغول  
 بود و خطا خطی نفرمود تا تمام نمود پس از آنها از منبر برآمد و بیرون رفت  
 مردم سوال نمودند که بود این مردی بود از جن منکون که در افسر  
 که او را جابرین سبب منکون کشیده است بدون سبب و خون در خور  
 بخشد و رفت پس مردی طویل قامه از میان مردم برخاست و گفت  
 یا ایله عوینین منم ان گنبد که ان مار را در فلان مکان کشیدم و از ان رفت  
 تا حال از هیچکس صدای ناله نمیجویم و نمیخوانیم در مکانی از ام بکرم و هفت  
 روز است که پناه میبخش شما او زده ام حضرت فرمود که شتر خود را بیاور و در  
 موضع بکش و بر که دیگر ناک نیست و در بخارا انوار است که در کلیم  
 مردی بود او اصل صلاح و حق جماعت جن او را رحم نمودند و سنگها از او  
 در و از ان سنگ در بر او می انداختند و در جم او می انداختند و در ان روز  
 معجزی فل سنگ بود و از علامه رحمة الله و ایت است که مشاهده نمود  
 مکانی که او را انجا سنگ می انداختند و هر چه خراش و شوی بکس میخواندند  
 بخار و نیست الا امر و در میان مردم در همان خانه انجا است و انجا عا لک



نموده و معا اینکه افشا را نمیدید گفت قسم بخدا اگر دست از این کار بکشید  
 هرگز شکایت شما را در خدمت ما قبول نمیکنیم **عَلَيْهِ السَّلَام** عرض خواهم کرد فی  
 رحم منقطع کردید و دیگر عود ننمود و هنگامی که از این قبیل اجتناب دارا است  
 و از جمله غایب اند و این را میگویند است اجزاء نمودن موی را از این بصران و غیر  
 هرگز امحواست و هرگز دست منخواست از جمله جمعی از اهل بن مجازت رسول  
**صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ** و گفتند که ما از اولاد فلان پادشاهیم که از  
 لاد نوح **عَلَيْهِ السَّلَام** بود و وصی نوح سام بود و ما از حق شما میخواهیم که شما  
 برای ما اجازه کنید و ما در کتب سالها یافته ایم که فریاد درین شهر است و حقیقت  
 نازیم که صفات سام انجا مستطور است که او را با ما بود بد شما ائمان  
 فرمود با علی بن ابی طالب و این جماعت بمنجه در و بعد از دو رکعت نماز در پیش  
 حجاب یا بر زمین زن نام طلب بقوم حاصل شود **اَمْرٌ بِاللَّيْلِ بِالْمَقَاتِ**  
 و هاجا نماز خواند و لب مبارک جنبانید یا بر زمین زد و زمین شکافتید  
 و نابونی ظاهر کرد بدین صورتی یا در پیش منهدی برخواست و خال را  
 و روی خود را زاده خطای **عَلَيْهِ السَّلَام** نمود و گفت **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا**  
**اللّٰهُ وَ اَنْكَ بِاَعْلٰی وَ صَیِّحْلٌ سَبْدٌ لِّلْمُسْلِمِیْنَ** انا سام بن نوح پسر ایشان  
 صفات سام را با صحیفه و طاق یافتند و از صحیفه نوح پیام گفتند که بخواند  
 سام صحیفه از آن صحیفه بخواند و اینها از روی صحیفه نگاه میکردند و این را

این حدیث در  
 مسند احمد  
 و مسند ابی یوسف  
 و مسند ابی داود  
 و مسند ترمذی  
 و مسند ابن ماجه  
 و مسند بیهقی  
 و مسند حاکم  
 و مسند دلمی  
 و مسند عیسی  
 و مسند یحیی  
 و مسند زبیری  
 و مسند شیبانی  
 و مسند طبرانی  
 و مسند ابن کثیر  
 و مسند ابن کثیر  
 و مسند ابن کثیر

سلام **اَبْرَ عَلَیْهِ السَّلَام** کرده و در آن نابوت رفت و خواستید و زمین تمام آمدند  
 مسلمان شدند و روزی **عَلَيْهِ السَّلَام** با یونکر بعد از غصب خلافت  
 فرمود با ابانکر ایا فراموش نموده و صبت بفرمان که تو بمن افرای غنائی و سلا  
 دهی خطای **عَلَيْهِ السَّلَام** و نایع من شوی ابو بکر انکار نمود **عَلَيْهِ السَّلَام**  
 فرمود اگر خود شیخ **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ** خا لا بنوان حکم را بفرماند قبول آید  
 گفت بلی فرمود بپایروم بمنجه و چون انجا رفت بلند و داخل مسجد شد  
 ابو بکر دید که حضرت رسول **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ** در محراب نشسته چون چشم  
 بانی بگذاشت فرمود ای ابانکر ایا ترا امر نکردم که مخالفت علی بن ابی طالب را  
 بل و لکن خطب نمودم با رسول **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ** از این مخالفت بمنکم بگفتند که ابو بکر  
 برود در مسجد شروع خلافت از خود بکند عمر و اشای راه با ایشان رسید  
 و کیفیت را فهمید ابو بکر را بهانه شدند و ضوع بخانه برد و ابو بکر گفت یا علی  
 تو بر من مسجد می بخندید و ضو تمامم بپایم حضرت رفت و در مسجد نشست  
 فرمود و بصحابه که همراه خود داشت فرمود که بمنخواستند که ابوبکر  
 بوعده خود وفا نماید یا ای عمر بکند از ورود خانه گفت با ابانکر ابانکر  
 بنی هاشم را بمنهادی و عجب این قوم که مثل نواحی را خلیفه خود نموده  
 خلافت حاضر را چرا مفت اند که دست خود میندھ و الحاصل از اینها  
 نمود بعد از آنکه بمنحال آمدند عمر گفت یا علی خانه خودت بر و این بختا که تو

خواهند







و در کج بول و غالب هر غالب غریب و طالب است و فانی انبیا عرب  
 و صریح موم و کرب و عیب علم نبوت و معاد علم نبوت و انبیا است  
 از اوصاف آنحضرت و آنکه در و حضرت فرمود ما لک با سیدین فضل بر  
 بن محمد و که این فلان بن فلان است بد آنحضرت فرمود هر چه خواهی  
 گفت غار سپید که تو خاشاک رسول خدا و حال شکایت بر آنحضرت  
 رسول از جانب منبک که مشقت از طاعت است و خود در میان ایشان  
 مقبول شد و در نوی رخت خواب از آنحضرت در میان قوم ترا و انبیا  
 حاصل آمد که فانی او یکشت اگر تو از آنده کنی که فانی خود را بگویدی  
 مسلمان میشوند بمشتم بامر آنحضرت شمر و ار شده در میان کوچ با و  
 کوفه نداشتند حاضر شدند حضرت مقبول را حاضر نموده تکام کرد  
 و فرمود فانی این عوی و است که حضرت خود را میخواست و بدیدند آن  
 پس عوار و غیبت او را یکشت و حضرت خطبه خواند بعد از حمد و ثنائی  
 فرمود کار نه اسرار است که باعث جان کشنده شد پیش خدا غریب از علی بن ابی طالب  
 نیست پس پیش آمده پای مبارک را بر آنخوان رفته گفت ای مکرر کن منی  
 بنجیر الخال آنخوان بر خوانست که گفت لبیک یا حجة الله علی العالمین  
 ما الفضل الا لعالم فرمود من فیک یا عالم قال فیکلی عی حارث بن عمار  
 پس حضرت فرمود بروا قوم خود و ایشان را خبر ده از فانی خود گفت لا والله

لا افارک و ان جوان مانند پیش حضرت نادر صفین شهید شد و قوم او  
 مسلمان شدند و نیز آن فرقه نام زن از انصار بخانه های اخصا و  
 و مردم از غیب بر شکستن بیعت با بیگانه نمود و از فضل امیر  
 در مکرر ابوبکر او را خوانده امر بر آنرا بعمل نمود قبول نکرد ابوبکر گفت  
 این دشمن خدا جمعی که اجتماع بر امامت من نموده اند میخواهی من شود  
 کنی مگر تو امامت من اغتفاد نداری گفت تو امام من نیستی بلکه امام  
 انکساست که ترا اختیار نموده اند و از همه طریق دنیا به دور نوج شده اند  
 اگر از تو او را نپایند تو بر منبک ندایم مخصوص بر امامت بحکم حق خداوند  
 صلی الله علیه و آله علی ایضا است امام باید از حکم خدا شریکند  
 محققه با خبر باشد و عبادت بت نکرده باشد نور عمر خود را در  
 پرستی کن را نبندد بعد چه طور امام امت میباشد ابوبکر گفت من از انجا  
 که خداوند انبیا را از همه اصالح امور و بندگان خود نصب نموده و اطاعت  
 ایشان را واجب گردانیده گفت والله که دروغ و افتر گفتی اگر امامی اند  
 اجماع میباشد خداوند در قرآن بیان مینماید و حال آنکه فرموده و جعلنا  
 منهم ائمة یهدون یا مری ما صبروا و کانوا ابا انبیا یوفون اگر تو را  
 مسمی اسم اسماء را بگویم بنیم ابوبکر میفکرش و ندانست نام فرمود چه بگوید  
 بعد از آن گفت تو بگویم بنیم و اگر گفتی مرا میبکشم آن فرقه گفت اسم اسمان اول



ابول دؤم ريعول سيم محضوم چهارم دبلول نيم ما تو ششم ماحضه فقه  
 ابوبکر و اصحاب و گفتند چه ميگويد در حق علي عليه السلام گفت چه توانم  
 گفت در حق امام حق و وصي مطلق و وارث رسول خدا و ذريه نبوت خدا  
 ناست بازي و اوصاف اخضر داشته امده ایشان از دوی غضب ام خورده  
 کشند که این زن بر در خانه گفته و از دین بری شده آفرمای کن زن را  
 در خانه خود دفن نمودند امیر علیه السلام از مرعه که آنجا شریف بوده بود  
 سیر اجعت فرمود سلمان گفت خال ام فربه را عرض نمود حضرت را اصحاب  
 خود قسیر ام فربه شریف را آورده گفت یا محیی القلوب بعد الموت یا  
 الوظام الدار ساء آخر لنا ام فربه و قسیر اشاره فرمود فیمنشوق شد ام فربه  
 بیرون آمد و میخیزد و عناد کافین فویر که نزد حضرت او را نگاه می  
 فرستاد و دیگر برای او شول شد و زندگانی نمود تا ششماه بعد از آن  
 حضرت وفات نمود و دیگر شخصی از قبیل بنی مخزوم با امیر علیه السلام عرض نمود  
 که دوستی داشتم وفات نموده و از اینجهت نسبتا منازعه هم فرمود و میخواستی  
 او را به منی عرض کردی یا حضرت یا ان جوان ذفران موده امده خداوند را  
 نموده فرمودم یا ذین الله میت رنک شد بر سر قبر رفت و میگفت فیه  
 و قیه سلا یعنی لبیک لبیک سیدنا فرمود این چه نوع زبان است  
 که وقت من عرب بودی گفت من روایت فلان و فلان از شما فرمودم زبان

یکشنبه زبان اهل جهنم و نیز در روایت حضرت با امیر علیه السلام و دیگر  
 که امیر علیه السلام رسید و کوفه بر روی که جریث یعنی مار ماهی با خود داشت  
 انهم خود را که بنی امیه را حمل نموده اند از روی نکار گفت از کجا که جریث  
 بنی امیه را حمل نمود حضرت فرمود انهم را روز پنجشنبه بخاری و مابین چشم و گوش بند  
 میشود و بر روی نمیدهند و همانطور ان هر که بر چون دفن نمودند امیر علیه السلام  
 سفر را امده خدا را یاد نموده پای آن قبر نهاده امده زنده شد و ابنتاد  
 پیش حضرت و گفت من رذیلتا فقل رذی علی الله پس حضرت فرمود بر کوه  
 رجوع بفرد نمود و فریاد میشد شد و در زمان خلافت ابی بکر بود  
 که با دمال داشت غمزه بود پیش بجای آنها را نمیدانست مدتی آن  
 بکر و گفت السلام علیک یا ابابکر پدرم وفات نموده اموال بسیار را  
 مانده و پنهانی مدفون نموده جای و دانمیدانم اگرشان بدهی بنده شما  
 مسلمان میشود و ثلث مال از تو باشد و ثلث از اصحاب و ثلث از خود  
 ابوبکر گفت غیب غار خدا کنی نمیدانم آن پیش عمر رفت انهم همه بنی  
 نازید پیش امیر علیه السلام و عرض نمود السلام علیک یا امیر المؤمنین  
 در آن حال که در آنجا علی را تنها امیر المؤمنین گفتی گفت روزی از اوصاف او  
 اینطور یافتانم حضرت فرمود در عهد خود هستی که اعمال را با حقارت  
 سه حصه است عرض نمود یکی حضرت فرمود صفی برادر و بر برین بودی حضرت



و انجا مفاد غروب آفتاب کلاغها سپاه ظاهر میشوند و فریاد برآوردند  
 حال پدر خود را بخوان و جای ما الهاد پیر هر چه بگویند بگویند و ان  
 مال خود را در باب چون رفت انجا و بر موده انحضرت عمل نمود ان غایبها  
 ان پیکار خود را بخواند جواب داد و گفت چرا انجا آمده این مکان از اد  
 جنتم است گفت جنة سوزان کجای میگردی نرو آمده ام که نشان دهی  
 گفت در فلان جا و فلان جا دق است لکن ترا امر میکنم متعجب نباش  
 که از او رد گردان شوی کسرت و ان اموال را پیدا نموده پیش امیر  
 السلام بیاورد و ایمان آورد و ان اموال را بفرمود تقسیم نمود و بنام  
 علی بن ابی طالب روزی داد و مد آن شد و لقب بنی خیر و جمعی از اهل ساپا  
 مسلم بودند انحضرت مشاغل کسی را شایسته نبود و مقرر بود با دلق انجا  
 مکان نشین کسی بود و انجا فلان و انجا و دلق نصیبی بنمود که چنان  
 و چنین بود که با انوقت خود مان تشرف شمراند پس که پوسیده دید  
 اختصا نمود و آوردند و در انوان نشسته اند و طشتی نمود و از آب  
 کوفه که را نوبی ان گذاشته اند و کوزه که در قسم میدهم ترا ای که پوسیده  
 بگویند کیشی و من کیشم ان تخم بزبان فصیح گفت نوبی ان بگویند و اما  
 المنین و سید الوصیین و من شده خدا و سیر امیر الله که تمام نام  
 پادشاه عادی بود که بپایان اید از حق نمیدم لکن بر دین مجوس بودم و در

من محمد صلی الله علیه و آله منول شد و شوق انحضرت پدید و سر  
 کنگره از انوان قصر انقاد و چون شرف و فضیلت و واقفیت و د  
 استانهها و زمینها بمن معلوم شد خواستم با و ایمان بیاورم غرور و سلطنت  
 مرا غافل نمود تا از دنیا رفتم و این فیض از من نوبت شد و کافر مردم و  
 انش کجتم منم لکن خداوند عالم همه صفت عدالت من گرفته که مرا  
 انش کجتم نمیشوراند و انحضرت کاشان ایمان آورده بودم و در خدمت  
 پیش هر مردم که پیشند و کله ساکت شد و این خبر را باط منشکر کرد  
 مردم در حق انحضرت مضطرب و فری میخیزد که بدند بعضی مخلص بودند  
 اعتقاد انها بر امامت انحضرت زیاد شد و بعضی که شکی نیست و بعضی  
 گفتند خداست و الامر ده ازنده نمیکرد و علی الهی شدند مثل عبد  
 سبا و اصحاب و حضرت چون اعتقاد این فرقه انچه را شنید ایشان را  
 نمود و نهی از این قول فرمود که من بنده خدا هستم و عبد مخلوق و من  
 ایشان از این اعتقاد برکشند حضرت انها را سوزانید و بعضی که بخند  
 و گفتند اگر بوبت نداشت ما را با انش نمیشورانید و در اعتقاد خود  
 سخت کردید و در و اینها را که سوزانید بود با و انخاف نمود و بعضی  
 نموده قبول نکردند و سخت داشتند و اینکه نوبی خدا که هر ما را سوزان  
 و هم زنده کردی و نیز از او را حذر و مغرور داشتند که من با امیر



بود و منی که بحرب صفتی میرفت در جانب غراط کمره بد کرد و آنها را و  
 گذشت بود آنحضرت را و مرد فرموده او را بخواند کلام استغفار نمودند  
 گفت و زبان فصیح تکلم نمود با آنحضرت بعد از آنکه آنحضرت فرمود که بگریه  
 بجای خود پیش بگشت و نیز و فتنه که از جنگ همدان فارغ شد کلام را  
 ملا حظ فرمود و بوسیده فرمود و از این بار و بعد از آن از این خبری که  
 در دست مبارک داشت حرکت داده فرمود و خبر بدی که او بگفتی فتنه  
 بودی یا غنی سید یا شاهی پادشاه پاکدا پس آن کلام بر زبان فصیح گفت که السلام  
 علیک یا امیر المؤمنین من پادشاهی مردم ظالم و منم در بون هر منم ملاک  
 مالک شد منم از این شرف با مغرب و بر و بحر کوه و دشت هر را بصر  
 از مردم و هزار شهر بعلیه گرفت و هزار پادشاه را کشت و بخواه بنا نهادم  
 یا نصیر هزار بار و از این بکار نمودم و هزار غلام ترک و هزار غلام از  
 و هزار غلام رو می هزار غلام و منی خریدم و هفتاد و هفتاد پادشاه ترک  
 نمودم و هفتاد و هفتاد نفر از پادشاه زادگان در مجلس من بودند چون  
 الموت در سید هفتاد که ای ظالم طاعتی مخالف بر و در کار خود نمود  
 پس هر یکی اعضا من از این چون ملک الموت روح مرا قبض نمود اهل  
 از ظلم من این شدند و من خود هفتاد و هفتاد نفر را کشت و هفتاد و هفتاد نفر  
 بن من قضا فرمود و باینکه که مرا بگریه میانی این شد چنان که می که اگر بگویم

دنیا رفتند و امیر المؤمنین را و بعد هر موی بدن من را بگریه و غم غم  
 نموده که مرا می گریه و بجهنم ظالمهائی که از من صادر شده بعد از آن که  
 ساکت شد هفتاد و هفتاد نفر را کشت و هفتاد و هفتاد نفر را کشت و هفتاد و هفتاد نفر  
 که یا امیر المؤمنین ما حق تو را ندانیم با وجود اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه السلام ما را اعلام نمود و خیر آن و زدیم و شتم بر خود نمودیم و از تو  
 که شد پس ما را بجل کن از غصه که در حق تو کردیم و بگریه و از این  
 نمودیم پس اگر فرمود آن کلام را با خاک بپاشند آنگاه آنجناب از این  
 حکم فرمود باز اینناد و هر یکی ما صبا و حبوبات و غلات و روغن با آمد  
 یا آنحضرت تکلم نمودند و شهادت با امامت آنحضرت دادند و در بنام  
 بعضی اصحاب پادشاه نمودند ملائمتی علی از منم و الصفا سلامتی علی  
 سید الشهدی لقد کنت لک فی القرآن چهار احوال اهل الان  
 و قد ظهرت لک جنتانها شانایب مدینه مال و لایه و طاعتانیک  
 که سعدی و بوشان اشاره باین کلام بوسیده نموده که گفته شد که  
 بگو و در دجله منی که گفته با غایت کلام که من فرموده می باشم  
 بتر کلام می باشم و مرا از عابد امیر المؤمنین علیه السلام بوده باشد  
 که از راه شفقت با مصلحت و بگو اینطور گفته و الله اعلم و نیز و از راه  
 کلام بوسیده و بفرموده باینکه این که این الشهدی یعنی اهل جنتان و بگو



کجاست پیغمبر یعنی جانی که از آنجا اب بر داشت می شود آن کلمه در جواب  
می آید و آنحضرت در آنجا می آید بنا نهاد و اما بعد از آن می آید و اما بعد از آن  
که اندک که اسم پادشاه حبشه است که قصد خراب کردن خانه کعبه نمود  
قبل از او از ابراهیم گویند و در ردی است بکن از آنجا خود فرمودند و  
نزد کردند با چندین نفر که از آنجا خاص صدائی از دریا آمد و بگویند که  
علامه یارینی قاضی است که از آنجا خاص است و نیز امیر علی بن ابی طالب  
از خواجگان معین است باطمان در یکدیگر می آید و از آنجا عرض نمود که من از پیشین  
نوشتم مرا بر داری بود و او بخیر بودم پس عمل کرد و بالشکر سعدی  
بجای اهل مدائن فرستاد و در آنجا گشتند بخواب و از آنجا که فرمود  
خبر از افسان بده آنجا اب و او بر آید و شهاب خود بود و همچنین الای  
امده و در قریه حواله نمود و در قریه زبیر فرود ناگاه نمودی کذب کون  
طوبی القامه از قریه نون آمده و بجای تکلم نمود امیر علی بن ابی طالب  
عجم تکلم نمودی و حال آنکه نوعی بودی گفت چون من با نود و شصت و بیست  
نمود و است بودم و از دجتم شد و زبان من منقلب شد بعد از آن آمد و گفت  
یا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و شما از آنجا خود که ما را با و حاجتی نیست  
آنجا فرمود و بزرگو پس جوع نمود و قریه فرمود شد و در کجا کار  
از با بر انصاری و این شد که در یکدیگر و علی بن ابی طالب از کوفه در رفتن

سبب آنحضرت روان شد و ناپدید بغير نشان نمود و در وسط صوفی نشاند  
و نذر فرمود باینکه بود پس جوانان دند از زبان فرود که اینک اینک  
مطالع می بینی پسند ما پس از آنکه اینک فرمود چگونگی پسند عدا جلاله  
ایشان گفتند ما معذرتهم سبب گفت با تو مثل مخالفان ساز و ما با هر  
کس ما و هر کس عصبان تو و زدن ما و زدن ما و زدن ما و زدن ما و زدن ما  
صحره و چنانچه نزدیک بود که اسمانها منقلب شوند جای بر کوه و کوه  
بهوش شد و در آنوقت چون بهوش آمدیم از آنوقت اینک  
برخی از بندگان با خون سرخ فشرده را با چوب از کوه حله های نبرد  
در بر روی مبارکش مانند حلقه ماه میزد و خشد عرض کردم با سپیدی  
این باد شاهی نزدی است که شاهانه بکنم فرمود باینجا بر دست بکن  
و سلطنت ما اعظم است از ملک سلطنت سلطان بن داود علیه السلام  
بعد از آن حضرت رجوع نمود بکوفه با عجمی رسیدیم کامی خند داشت و فرمود  
لا والله لا فعلک لا والله لا یكون ذلک ابدا عرض نمود ما که تکلم نمیکند و کنی  
نمی بینم عرض دای جاری و هوش بر من منکشف شد و بدیم اول و دوم را که  
دو آنجا معذب بودند در میان بابونی عرض خواست نمودند که یا ابا الحسن  
یا ام المؤمنین ما را دیوی در میان کردن ما آنکه اقرار نمایم بقضای و لا بقی  
من در جواب گفتیم نه والله نمیکند بعد از آن حضرت نار و فرمود این را و کور و دوا



لَعَادُوا لَهَا وَاعْتَمَدُوا لَهَا لَكَادُ بُونَ اَخِي اَبَا جَعْفَرٍ خَالَفَتْ رَجُلًا مِمَّنْ يَتَّبِعُونَ  
 مَكَرَ ابْنِكُمْ نَابِئًا مَحْشُورًا يَشُودُ رَوْضِيَامَتٍ وَبَنُو رَابِئَاتٍ كَمَا ابْنِ  
 عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَى ذُو الْعَدَى السَّلَامُ بِرَأْسِ ابْنِ نَادَةَ تَكَلَّمَ بِمَعْنَى وَكَتَبَ  
 رَأْيِي بِمَكُونِهِ كَمَا يَأْخُذُ ابْنِ نَادَةَ بُوْدَمَ مَدَّ يَدَا ابْنِكُمْ خَشَعَتْ  
 وَفَسَمَ بَايَ خَوَاسِمَ بَارِزْتَمَ دَلْخَرِ عَزَمَ بُوْدَمَ بَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ابْنِ  
 بَا ابْنِ نَادَةَ بَا تَكَلَّمَ بِمَعْنَى فَرَمَوَى جَبَرِيْسْتِ ابْنِ ابْنِ نَادَةَ  
 تَكَلَّمَ بُوْدَمَ وَافْسَ كَرِيْمَ بَا اَرْطَاحَ عَزَمَ بُوْدَمَ كَمَا ابْنِ جَبَرِيْسْتِ اَنْدَرَمَوَادَ  
 وَكَرَبُوْدَه اَرْطَاحَ بَرِزَانِ شُودَ هَلَا بِنَه خَوَاسِمَ بُوْدَمَ كَلْفَه خَلْفَه فَشَعَتْ  
 وَبَا بَكْدَمَ اَوْطَاحَ رُوْسُوْ بِنَمَانِشَ وَحَدِيْبَ مَبْكُونِشَ عَزَمَ بُوْدَمَ كَمَا ابْنِ  
 ابْنِ اَمْتَدَا اَوْطَاحَ فَرَمَوَادَ وَخَنَدَ وَرُوْحَ هَيْجَ مَوْمَنِيْ دَرِ بَعْدَ اَرْطَاحَ  
 مَقَارِفَ اَزِ بِنَ مَبْكُونِشَ مَكَرَ اَنْدَرَمَوَادَ اَوْطَاحَ بَرِزَانِشَ كَمَا اَخِيْ بُوْدَمَ  
 اَسْلَامَ وَبَدَلَكُمَ رَأْيِي اَسْلَامَ بَعْدَ ابْنِ اَرْطَاحَ بِنَمَانِشَ وَابْنِ بُوْعَ  
 مَجَرَّهَاتِ ابْنِ اَخِيَابِ بِنَمَانِشَ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ اَرْطَاحَ اَرْطَاحَ  
 كَلَامَ اَنْدَرَمَوَادَ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ  
 بَجَرِ مَبْكُونِشَ اَرْطَاحَ بَرِزَانِشَ وَابْنِ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ  
 كَلَامَ بَجَرِ اَحَدِيْ بُوْدَمَ وَابْنِ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ  
 بَلْكَارَدَ وَكَانَ اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ سُبْحَانُ اَنْ يَقُوْلَ كَمَا يَبْكُونُ اَوْ اَمْرُهُ

ظاهر از

ظاهر انجمن اجمع غالی و ملا حظ که خواهی داشت که شجره جموعه عجبند  
 و ابطور و غیر نظر نمایند که من باب اعذر که نمایان کنایه ذکر هو  
 ما کر که بَصَوِّعَ از هر چه بود سخن دوستان خوشتر است جمله ذکر  
 از عجایب و غرائب انجمن ذکر نمایم و بعد از آن شرحیست مستند از انجا  
 بمقام شجره از نام آن باب بصورتیست از این خواجها معلوم و محقق کرد  
 که این همه معجزات و کرامات که از آن معجز کائنات طلوع مینمود و نقلیست  
 اگر میخواهید صدق می نماید از این غرائب انجمن و از اطفال و معجزه موند  
 از حمد و در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آیه نایب شدیدی غرض شد  
 بود امیر علیه السلام بعبادت انجمن رفت و عرض نمود که چه چیز است شما را اَوْ  
 میخاید فرمود ب شدیدی پس امیر علیه السلام دست بموضع زد و گفت  
 فرمود اَطْلَعِ بَا اَخِي قُوْرَانِ اَزِ بِنَ اَنْخَشَ بَرِزَانِشَ وَابْنِ مَقُولَا  
 حدیثی که از او شده که حسین علیه السلام بعبادت شخصی از اصحاب که در کوفه  
 بود شریف بود پس خطاب بخی بنی بنمود اَلَا بَا مَرُکَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ  
 اَنْ لَا تَقْرَبَ اَحَدًا مِنْ اَخِيَابِ بَرِزَانِشَ وَابْنِ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ  
 تَعْمَ بَا مَقُولَا وَدَرِ حَلَقَه الشَّيْعَه مَقْدَرِ اَرْطَاحَ وَابْنِ اَرْطَاحَ  
 که امیر علیه السلام عبودیت نمرد و بفرموده مستحق نظر در کوفه کوفه ناکاه فلان  
 نفر بود از آن ده برون آمد که شد با امیر المؤمنين ما در کتب خود داریم که

دفعه



در این حوالی سبکی است که در آن اشخاص غیر از انبیاء نوشته شده است  
 آدم و سلیمان و یوحنا و ابراهیم و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اگر از ایشان  
 بدیند بمانند ما و در هر کجاست که ما با سلیمان بالای جباط فتنه  
 اندیم و آن سنگ را دیدیم و او را در زیر این تل گذاشته ایم و هر دخی  
 کرد که آن تل از یک زانبارند شواختند حضرت امیر فرمود که یک  
 کاه را بیاورید و آن کاه را بر سنگ بگذارید و در طرف بالائی آن  
 بنویسید فرمود که آن طرف برین است و هر چه کردند سنگ را بگردان  
 شواختند حضرت با دست میاد و خطا شاره نمود سنگ بر خواب  
 و انظر انشاء ملاحظه نمودند انما انبیا و حضرت امیر فرمود سنگ  
 ساطعی بجای خود مراجعت نمود و یاد از امر فرمود بالای سنگ را بطرف  
 پوشید و همگی آنها را بگردانید و مؤید این است حدیثی که  
 از رسول صلی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب و ابی تراب و حضرت  
 که قال بولس است که آنحضرت با هم میفرمود بود لکن شایسته نمی باشد  
 و در ایام طفولت هر یک از آنها بدین شکست و در وقت حمل طاعت  
 است که با هم علی بن ابی طالب حامله بود هر وقت طاعت میخواند است و جای آنکه در که  
 در آن حوالی می بود آنحضرت از نومی می ماند و خود را با زانوهای خود می  
 می نمود و از رفتن آن سبک و شخصی از جانب معبود و کوفه نشسته بود

اخبار می نوشت و اگر نه پیش حضرت آوردند فرمود چرا این کتاب را  
 هستی فهم یاد نمود که مردم در حق تو دروغ میگویند فرمود اگر خود  
 چشمهای تو کور شود آنرا همان حال کور شد و کشتن را کفر میگویند  
 و نیز در رجب خبری از شخصی سوال نمود آن شخص در جواب آنحضرت سخن  
 نکفت آنحضرت فرمود سخن راست گفتی و کور خواهی شد بعد از این فرمایش  
 آنحضرت آن مرد در همان حال کور و نابینا گردید و نیز در مجلسی از جماعتی  
 بوم غدیر فرمود در از ده نفر شهادت دادند که آن روز حضرت رسول صلی  
 علیه و آله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و بدین ارم کمان شهادت  
 نمود و همان روز باین شهادت و نیز در فتنی از بنی مالک پرسید که آیا حاضر  
 حکایت روز غدیر را که شهادت دهی افش گفت با علی بن ابی طالب و این  
 اگر بوده از خاطر من زخمی فرمود اگر دروغ بگوئی چشمهای تو کور و بدست  
 از بر من مال کار تو ختم نموده باشد از آن زمان تا ابد اعمی از بر من شد  
 از د که سبب این نمیشد ما با این حال محترم و از د کردید و در مسجد نصراء  
 پرسیدند که با صاحب رسول الله تو چرا این بلاهای بد گفتمار شده و حال  
 آنکه تو صاحب رسول الله علی بن ابی طالب و در پیش آنحضرت فرمودی و بلاهای  
 در شان ایشان زانو نمی برد آهی کشید و گفت بدعا می در صالحتی اینها  
 شده ام گفتند چه طور شد آباء نمود از نفر از اهل نصراء فرمودند که گفتن را بیا



نمود و مردم باو لعنت می کردند و نیز روزی در منبر فرمود آن عبد الله  
 و آن رسول الله بدیجی از قبیله عیسی آنحضرت درین دعوی است نه از من  
 آنحضرت است او فرمود با شاره آنحضرت آن نزد در همان ساعت محظوظ  
 کرد بدست زلف من این نزد و صدایان من گفت از پایش بر کشیده از سجده  
 بیرون نمودند و دفعی مرد خارجی با شخصی پیش آنحضرت با کسی دیگر بجای که  
 رفتند آنجناب بطرف مقابل حکم فرمود آن خارجی گفت یا علی لعنت  
 فی قصبتی حضرت فرمود ایحساء یا عدو الله آن مرد بصورت شک شد  
 و لباسش هوا برید خواستند از مسجد بیرون نمایند آن سگ دم می شنید  
 و جری و کبر می نمود آنجناب رحم فرمود لب مبارک نجینانند خارجی  
 اول رجوع نمود و در خلس از هوا برآمده بنوشید عرض نمودند که شما  
 یا این قدرت چه حاجت که یا لشکر یا معوی به جنگ کنید فرمودند فلیک  
 من ملک عن یمنه و یحیی من یمنه و لیکن الله المحیط من الطیب  
 و بداند که اصف بن برخیا وصی سلمان علیه السلام بیک چشم زخم  
 بلقیس از سر سلمان خا صر نمود چنانچه خداوند فرموده قال الذی عنده  
 علم من الکتاب ما یشاء یقرضک و یشاء یمنعک و محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و وصی او کرامی نزد خدا بیعت از سلمان و وصی  
 و نیز روزی علیه السلام با اصبع و اهری فرمودی زعفران را بیست

کر

گفت بیاری زمران را کشتی داد ایشان را پیغمبر کز انشی و چنین  
 کردی آنحضرت باو فرمود ایحساء یا عدو الله ناکاه ائمه بصورت سکه  
 شد و بنیاه با آنحضرت برده اند تل منبوه و حضرت رحم فرموده دعا نمود  
 بصورت اول کرد شخصی گفت یا امیر المؤمنین یوسف در پیش من امور و  
 باو چنین و چنان می کند آنحضرت فرمود یحیی یا الله المکرهون لا یستفید  
 بالقول و یحیی یا من غایبون و نیز روزی اصبع من بنیانه و صدق  
 همان را و بموسوی اشعره و حکمی دیگر در خدمت آنحضرت بودند عرض نمودند  
 بنیاشد عالجی از آن عجائب میخیزد که خداوند شما را آنحضرت می دانند  
 فرمود که مثل و تاب بنما و دید و خداوند عالم عذاب نمی نهد احد را مگر  
 بعد از اتمام حجت عرض نمودند یا امیر المؤمنین ما بخدا و رسول صلی الله  
 علیه و آله ایمان آورده ایم و توکل می داریم چه می نمائیم آنحضرت  
 گفت اللهم اشهد علی هؤلاء پس برخواست و ماضی او روانه شد  
 تا بجای رسیدیم که هر که آنجا اب ندیده بودندیم دیدیم با غیبت مشتمل  
 بر کبریا و افاضای جباری و حوضها مملو که در میان آنها ماهیان بسیار  
 بودند که بنیم این میخیزد و اثبات امامت نیست لکن میخیزد دیگر هم بخوانیم  
 تا بیست بار یاد شود فرمود حبیبی الله و نعم الوکیل و یاد است مبارک است  
 نمود مجانب حیانه ناکاه دیدیم قصرها بنیاس مکلان بدو یا فوف و افواج

مخوفها



و حور و غلامان و اشجار و انهار و اظفار و کفزان و غلامان کالو و لو  
 المکون و هر عرض نموده اند که با آنکه المؤمنین مایشون لغای نور و شمع  
 نور و اقامه فاشا و علی السلام که هم مسکون اتم صرب بر جله الارض پس  
 منقش شد و منبر از پاوت سرخ بهرون آمد حضرت بالا ای و رفت  
 حد و نای الهی در و در حضرت رسالت پناهی نمود و ملائکه بیانا نازل  
 شدند و ماصلا پر ها ایشانرا می شنیدیم و سلام نمودند و حضرت در آن  
 فرمود با ملائکه ربی حاضر سازید همین ساعت بپیشانی و فرعون و  
 همان ساعت اعملمون را حاضر نمودند و شدت نور ملائکه چشمها را خیره  
 و صلا سراسر از رخها را می شنیدیم و باد شد بکرم و بید ملائکه عرض  
 نمودند ای خلیفه خدا زیاده کردان عبد این ملعون را و او میگفت و اول  
 من ظلم ال محمد صلی الله علیه و آله و من جرعی علیه هم بعد از آن زبان  
 معذرت کشود و الناس مضطرب نمود که ای سید من کرمی که عذاب  
 این عذاب نزلدم فرمود خداوند رحم نکند و او بنام زد و علامهای را از جنت  
 پلید رای سلطان عیسی پس آنحضرت منوجه فرموده و این را  
 رفت و حکم خودی شناسید عرض نمودیم بل فرمود پس سوال کنید که  
 کشتی سوال نمودند اعملمون گفت منم سر کرده مباحطین و فرعون با امت  
 که انکار کردیم حق مولای خود ام المؤمنین و خلیفه رب العالمین و انکار کرد

و انکار کرد

ایات و معجزات او را پس آنحضرت فرمود چشم پوشید و از اینک چون چشید  
 ناگهان خود را در جای سابق خود دیدیم نه باغی نه قصر نه درختی نه  
 پس جمعی از آن قوم در همان مجلس نشستند گفتند این هدا لبحر عظیم  
 و نیز در کتاب بخارا از امام علی نقی علیه السلام مروی است که امیرالمؤمنین  
 در مجلس از صفین در یکی از منازل او ده فضاء خاخنه بود بعضی  
 منافقین لشکر آنحضرت را بخود کشیدند که ما نظر میکنیم بر عیون او و آنچه  
 از او دفع میشود ناکند و ظاهر شود در آنکه او برای خود در این علما  
 ادعای نبوت میکند و اینها را حضرت خیال ایشان را فهمید و فرمود  
 فرمود صدای آن از جانب من که آن دو در زینت فلان و فلان در اینجا جمع  
 با ندای منبر یا محمد بن عبد الله و تحله مثل دو شخص مشائی یکدیگر متصل  
 شدند حضرت در عقب آنها نشست منافقین خواستند از طرف دیگر  
 باز نگاه کنند چشمان ما بینا شد و نوازشند و گفت حضرت نگاه میکنند  
 چون دیمت بیکر نگاه میکردند چشمان بینا میشد آنحضرت را  
 شد و بیکر خواستند فرزند ششنگاه حضرت را ملا خطه نمایند و این  
 پاهای ایشانرا بخود کشیدند و نوازشند فرزند خواستند بکشد و این  
 رها نمود و چند دفعه اینطور نمودند تا بنای کوچ لشکر شد و کشند  
 حکایت ذکر نمودند خبر منتشر شد بعضی گفتند که علی و عمر نمودن شبها

تمام دارد



تمام دارد به پیغمبر و بعضی گفتند که با این قوت و قدرت بجز اخراج است  
و نه بجز و در غلص چون این کلام داشتند فرمود با ملا نکر و ب اشوایی  
مغویه و بربند و غیره ناگهان دین دین ملا نکر سپاه و ملک از هوا این  
نفر را بجز نموده باین آوردند آنحضرت بلیش که خود فرمود ایا میشناسید  
اینهارا از عرض نمودند بل فرمود اگر بخوانم حالا انها را منبکشم و فاش شود  
و لکن بملت منبکهم ایشانرا چنانچه خداوند مصلحت ظاهر ابدی را و روز  
رفت معلوم لبهکات من هکات عن نبیه و جی من جی عن نبیه  
و انفعول منافقان نبست و حق من مکر مثل قول کافران در حق پیغمبر  
از راه انکار و مفراج که گفتند کسی که در نبکست ملکوت من و ان و ان  
سپهر اند چگونگی غایب میشود از کار که در نبکست القادیر و بکند از قوت  
سه روز و در غایت و مدت بازده روز بعد پیغمبر و در پیش ایشان از حد است  
بر حجت شمه های خود از اکاف و افطار و نیز از صنادق علمیه شد  
و زانیت شد که فرمود ای ابا ن چگونگی انکار منبکشد من قول امیر  
علیه السلام را که فرمود اگر خواستند شما را منبکشد منبکشم این بای خود را  
و منبکشم بر منبکشد بر او سقیان که در شام است و از از تخت و انکه  
و حال انکه انکار منبکشد عمل اصف بن برخیا و صی حضرت سلمان علیهما السلام  
را که تخت بلفظی و بیک چشم زدن ترک سلمان حاضر و خود و ان شام

ملاحظه

بجای پی که آنحضرت روزی این کلام را در مسجد کوفه فرمود و پای مبارک خود را  
در آن نمود و کپش را بآن ملاحظه نمودند در همان بآن پی از پی و از  
مغویه داخل شد بر منبکشد مغویه و رسیده و او را از تخت و انکه اخذ بود  
و ندانسته بودند که از کجا بود و برای چه بود و نیز در زانیت منبکشم  
که روزی غلامی را داخل مسجد کوفه شد و در صف مسلمانان نشست  
و امیر علیه السلام مشغول فضا و احکام بود بعد از فراغ آنحضرت از احکام  
ان غلام بر خواسته گفت یا ابا نرای من رسول صوبی تو را که بجز حرکت  
می اید از برای او که همها از جانب پی که حفظ کرده است کتاب خدا را و از  
نا اخوا و منبکشد غلام فضا با و احکام را و او بلیغ است از خود و کلام و  
از توانم مقام الحج در نبوت اما غضب کرد و می فرمود منان ظاهر شد  
بعبارت خود که در قیام کوفه ندا نماید که اجابت نمایند علی انا انکه گفتند  
حق را و باطل و حلال را از حرام پس در اندک زمانی جمع شدند با مسجد  
آنحضرت بالا می نشست بر پشته ها و فرمود ایها الناس مغویه منبکشد که او را  
المؤمنین است قسم بخدا که امام امام منبکشد انکه زنده کند مردگان  
با انکه فرمود از اسنان بازان را و امثال این امور را و بعضی از شما را  
هستند که در من است آیه نافع و کلمه نام و حجت بالغه و بختی که فرمود  
مغویه صوب من حاصل از جمال عربی و جبارت نمود در منان شما امثال

ملاحظه



که اگر خواستند با هم بجایند استخوانهای و زارد منکم و لکن محل نمودن  
از داخل صدف است بعد از آن که در کجا الهی و در و حضرت رسالت  
فرموده بدست مبارک اشاره نمود بهما و باره ابری اقبال نموده بلند  
و بار از بلند گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و یا سید الوصیین  
و یا امام المقتنین الخ و اشاره فرمود بهما که سوار شوایم و بگوئیم الله  
عزیزها و مهربانها پس هر دو سوار شدند و ساعتی غائب شدند بعد از آن  
سحابه بر سر سواران آمدند گفتند یا علی که الفضلاء  
و غار در پیش او و در مان برد و آنحضرت جمع شده پس شروع فرمود خطبه  
معروفه که او را خطبه شریفه و نبویه چون قانع شد از غار پدید آمد  
که با غار یا امیر المؤمنین کجا و پس گفت سحابه ما را طیاران در انداخته و ما  
ناچار از سر نمود بر شهر بزی که در حوالی آن اشجار و انهار بود پس فری  
اورد ما را از شهر پدیدیم و در و در زمان آنجا بفرمان عرب تکلم نمینمودند  
پس جمع شدند و خدمت آنحضرت و پناه میبردند بار و آنجناب ایشان را معطر  
نمود و از عفو و الهی اذ فرمود بر آن ایشان بعد از آن سوار شدند  
آنحضرت و جماع کوفه که هستند باز شدند امیر المؤمنین فرمود ای عمو یا ابی  
ان شکر الله عز و جل که الله و رسوله و ولیه اعلم فرمود که بوزیم ما در جزیره  
مؤمن ازین خطبه میخواندیم چنانچه دیگران را که مان گفتند یا انکه خدا را

و در آن

این خدمت با هم را با عطا نموده است پس چنانچه از آنجا بفرمان  
آنجناب فرمود خداوند ما را نموده بر شدی خود و قال کافرین و منافقین  
بعد از آن فرمود ضم بخدا اگر بخوانم این دست کوش خود را در از منکم از  
آنجا اشام و از سینه معویه منبریم و منبکم از شارب و با فرمود از پیش آن بعد  
از آن دست مبارک را در از کرد و کشید و در گفت او موها شبای بود و  
لحی نمودند و بعد از مدتی از شام خبر رسید که در فلان روز نشی از پوا  
المد معویه رخورد و از تخت خود بر افتاد و بهوش کردن بعد از آنکه  
بهوش آمدند پدیدند که از شارب بلو بارش او موها شبایا کنده شده و نیز  
در کبار بخار از سلمان فارسی رحمه الله که روزی در خدمت امیر المؤمنین  
بودم عرض نمودم که یا امیر المؤمنین میخواهم که بعضی از مخبرات شما را بشناسم  
تو بهم فرمود نعم بعد از آن برخواست و داخل خانه شد و چون آمدند  
سواران سبک دوش و نذر فرمود قنبر را ادم علیه نبی و او در فرمود  
یا سلمان سوار شو منم سوار شدیم کوبا اسبها و ادو بال داشت پس صحبه  
اسبها زد و در هوا طیاران نمودند بحد بکه پیشیندیم صدای صیای ملائکه  
و تسبیح ایشان را در زیر عرش بعد از آن عبور نمودیم بر ساحل دریا شکستند  
منمود موج منبر و مضطرب بود پس آنجناب بگوشت خشم نظر نمود او  
افکند از خوش واضطرب ساکت شد بعد از آن دست مرا گرفت و بر روی

و در آن



و زانکه شل و اسنما از غضب سرهای اندند پس والله که مذکهای او شمر  
 است با و شد تا آنکه رسیدیم بخزوه که مشتمل بود بر دختان بنشیناد  
 و اثمار و انهار و اشجار و اطبار و دگران و بنا که بر خودیم بد رخ بر یکی  
 که برین و شکوفه نداشت پس انجناب عصائی که در وقت داشت بر انداخت  
 و دشمنان شد و برین آمد از انا که طول هشتاد ذراع و عرض  
 چهل ذراع بود و بر درخت سرخ داشت انجناب فرمود پیش نامه بر و او را  
 او بیاشام پس اطاعت نمود و پیش او خوردیم ما شتریم ششین را و شد  
 و نرم و از مسکه بود فرمود بگو از این میخوای عرض نمودم از این پس ندا  
 فرمود که انچه می پاشتا که ناکاه برین آمد تا که طول و صد و بیست  
 بود و عرض شصت ذراع و سوار با فون سرخ و سینه او از غنای شتر و فون  
 او از زرد سبز و زمام او از با فون زرد فرمود از شلین بنوش پس چنان او را  
 می کشیدم شش بود مانند عمل صافی و خالص عرض کردم که یا مولای این نامه  
 از این چیست فرمود از برای نور و سائر شمعین از اولدای من پس فرمود بان  
 نامه که رجوع نماید بحوضه فی الحال رجوع نمود بعد از آن سینه خودیم که بر  
 نارسیدیم بشیر عظیمه که بر او بود عطا نمیکردی شل از ساطع نور پس  
 بر خوردیم بطاوی بصورتی که کس عظیمه که از جای خود جست و سلام کرد  
 بران خضر و رجوع نمود بموضع خود عرض نمود یا ای المؤمنین چقدر است

این مائده فرمود که این منصوب است در اینجا از برای شمعینا و موالیان  
 ناز و زیارت و این طایر ملکینست و کل بر این مائده ناز و زیارت و  
 یک دفعه خضر علیه السلام اینجا عبور نمائید پس امیر المؤمنین علیه السلام دست را گرفت  
 و شش فرمود نارسیدیم بدریای بکریه و از آن دریا عبور نمودیم و رسیدیم  
 بخزوه بر یکی که او خضر بود مشتمل بر یکشت از طلا و یکشت از نقره  
 و دگرهای از عقیق زرد بود و بر هر یکی از آن خضر هشتاد صفت از طلا  
 استاده بودند پس آمدند و بر خضر سلام کردند و انجناب ایشان را از  
 رجوع بمواضع خود داد و خود انحضرت داخل آن قصر شد و دگر انجا بود  
 اثمار و انهار و اشجار و اطبار و کلها و دریاچه و باغات و بیابان و شش  
 نارسیدیم بر یکی که در آن بیابان و قصر در آن مکان پس صعود فرمود بر آن  
 و انجا کریم از طلائی که بود بالا ای آن نشست و از انجا دریا پی دیدیم  
 سپاه فی امواج کالجبال و مضطرب و نثار مولای اخبار یکو ششیم  
 نبوی نداریا انداخت دریا از اضطراب ساکن شد و فرمود این دریا فی  
 که فرعون در اینجا غرق شده با فونش و این دریا فرار میکند ناز و زیارت  
 پس عرض کردم یا ای المؤمنین آیا بقدر و فرسخ مسافت شکر ما هم فرسخ  
 ای سلمان بخفقو که بکسی که می نویسم مقدار انجاه هزار فرسخ را و در روزی  
 نواظرات دنیا داده میسر نمیشود فرمود و پیش که طواف کند خواله فرشت



و غریب بنیاد و بر کسب جود و با جود پس من بعد خواهد شد  
و حال آنکه منم خلفه و بنی الطالین و امیر المؤمنین با سلمان مافریخته  
تعالیه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبیه احد الا من ارضی من رسول  
و منم ان رضا که در اضم از رسول و خدا را مطلق ساخته بر غیب حق  
و منم عالم و یابی و منم ان کتب که اسان کرده است خداست باشد  
بر من و در نور و بنیادی من هر یک از این ها نفی ندارد که صدق  
صدق با امیر المؤمنین انت الصادق المصدق صلوات الله علیک  
پس انجناب بر خوات و سوار است منم سوار شدم ضحی بر بنیاد  
طهران نمودند و در هوا پس قدم گذاشیم بر باب کوفه در حالیکه سر عشا  
از شب گذشته بود بعد از آن فرمود با سلمان اول کل اول یس  
لن تعرف حقا و انک لا یسنا الحق و در بخارا از کتاب خارج را پس فرمود  
که رفتی بر سلمان فتح قلعه از قلعه ها که در شکل شد و ما بوس شد پس  
امیر المؤمنین علی السلام را داد و القمار را و بنی حقیقی و انجناب را  
سوی قلعه انداختند چون ایشان نازل شد قلعه را فتح نمود و در روز  
در مشهد یون که موضع نیست در جنبه شام نشسته بود خبر داد که موثر با  
خود از دشمنان و امرو یون زدند و مسافت با من ان موضع را بدستی  
میچند روز راه بود که درین مسافت صلا بونی شنید و در ذکر انفضا

کوفه متکد و ادید و از آنجا سلام کرد و براد و حدیث با سایر بنی الحیل مشهور  
و رفتی بر بنی سوار بود با سلمان عروج نمود و انجناب و نظر منم و در روز  
اگر خواسته باشم فرمایند میاورم بشوینما ایسر و سفیان را و بعد از  
قول الله و رقصا تمکنا علیا و از میان قبیله بنی زهره بیرون آمد و پس  
روزی راه در یک شب طی نموده و رفت صبح در نزد جماعتی افکار حاضر بودند  
نمود پس سوره و القادریات بخواند و نازل کرد پس و روزی در کار شطرنج  
غسل میفرمود تا گاه موجبات در رسید و پیراهن خضر را از کار شطرنج  
خضر خواست از این برون بنیاد هاشمی گفت با علی بگریز و فضل خدا  
در حق خود بین و در پی هر حق و دست یابی بچند و در حجابان رفعت را و  
هیه منک یمن عیسی الله الغریب الحکم الی علی بن ابیطالب علیه السلام هذا  
میسر هر زن بن عیسی که از آن و از شما ها قوم اخرین و نیز جمعی  
از منافقین بن دیوار بر آکنده نزدیک شد که بچند شود امیر علی السلام را  
با انجناب رفتن در دیوار و همانا نمودند در زمان اشتغال بکسر طعنا  
دیوار را از عقیق کمان دادند خواست فرود آید خضر با یکدست خوان  
دیوار را نگاه داشت و خود با انجناب با این طعام منبل نمودند و خواستند  
بعد از آن دست از دیوار کشید و دیوار را پاشید و در دیوار پاشید  
دیوار را بلند و بفرسانان و در بخا خود حکم نمود و روزی غلام سوار را و

که در دیوار



که دردی کرده بود و اگر از شریعت برزدی خود نمود آنجا را بر مژده  
 او را بپنداردان غلام دست بریده را داد دست دیگر که داشت به خون آمد  
 به عبد الله بن الکواهد رسید و غلام پرسید که دست ترا که بریده گفت  
 شب بزدان وصی پنهان آخر الزمان مؤید مجیشیل و منصوب مکیا بیل مکی  
 از اوصاف آنحضرت را ذکر نمود عبد الله گفت که او دست ترا بریده و تو  
 او را بطور مدح مینمائی گفت که در راه خدا بریده و عفویت را با آخرت  
 ننگ داشته و دوستی و بلخون و کوشش من اینچنین چون خبر امیر علیه السلام  
 رسید غلام را حاضر نموده دست او را متصل نمود دستش صحت و غایت  
 و شایان بپوش رفت و نیز چار شد که وجه از ظلم قضای بنکرین که  
 در کوشش کردنش با و ظلم نموده بود حضرت با آن چار به پیش رفت که چنان  
 این ظلم نموده قضای بنکرین را شناخته گفت بروا بهر آنحضرت در گذشت  
 مردم گفتند که این امیر علیه السلام بود قضای بنکرین شده اند که خود را که  
 بحضرت دراز نموده بود قطع نموده بدست بنکرین گرفته بعد از خواهی بنکرین  
 رفت حضرت عدل و اوفای نمود و دست او را چنان بپایند و بقرار سابق  
 شد بزین رفت و در زین آنجا بی وضوء لازم شد و در محروم  
 صیحات از حسین علیه السلام و فضیلت حضرت زهرا علیها السلام حاضر بود  
 در آن اثناء سطلابی در میان او و مندی را و کشته وضوء ساخته بخانه

نکته

شد و کیفیت بر رسول اکرم عرض نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 یا علی آن سطلابی جبرئیل رحمتش آورده بود و مندی را از منبکایا  
 بود و نه تنها خود را نموده بودند و در خلافت علیه السلام را آوردند که  
 عرض اسلام را بر او نمود با کردار منکر و نمود آنحضرت من قتل را بپند  
 بخورم بعد از آن مرا یکصد فدحی طلب کردند و دادند گفت یا ابراهیم  
 من امان است تا این ایام بنوشتم عمر او را امان داد آن اسیر را بر من بخت  
 و در میان اشراف و برادر عمر گفت یکصد و از آنکه جسد نمود امیر علیه السلام فرمود  
 نیست نعل او که او را امان داده عمر گفت و از این پس حضرت او را بریدند  
 از آن اندک زاد در دست گرفته دعا کرد آنحضرت در آن مدح جمع کرد بدان  
 اسیر ایمان آورد و آنجناب را و از او نمود و وفای بنکرین را با عفا یافت  
 شریف بنکرین عمر بن خطاب چار شد آنجناب را و فرمود که چار و مشان را  
 از بیت مینمائی عمر به ادبانه حرف زد حضرت گفتی که در دست داشتند  
 و از دعای شد بخیر شتر بزرگ و دهان باز کرده و بعد از او در عمر بنکرین  
 نموده گفت الله یا امیر المؤمنین یا ابا الحسین لا عدت بعد از آن  
 حلق از دهان را با دست خود گرفت بقرار سابق گمان کرد بد و همان وقت  
 مالی از جانب شتر پیش عا آمده بود عمر فدحی را از آن پنهان نگاه داشته  
 فتنه نموده بود آنجناب سلام از ایشان عرض فرمود که چنان مال را طاعت

تسلان



سلمان گفت تو عالم با این چیزها میسر اند سلمان گفت غلبه کنی  
 و زیادت است و لا یعد علوماً از این نیز و لا یعد سراً و لا یعد الایمانه در جواب  
 حضرت عرض نمود سماعاً و طاعه فتمت من تمام سلمان چون مراجعت  
 نموده واقعه را ذکر نمود حضرت شنیدم نموده فرمود که بر سر اینها از دل و زنا  
 مردن نخواهد رفت و نیز فاطمه بنت سعد مادر آنجناب را بام طفولت  
 آنجناب در قیاطی میبرد بقرای سائر اطفال حضرت مکان داده فاطم را باز  
 نمود و فاطم بکشت ناهفت فاطم از جریر سخت باز پاره نمود و فرمود ای  
 دستانهای مرا میشد میخواهم با آنکشتان خود ندانم بدگاه خدا بگویم و نیز  
 در آبا میباید که در کوه او بود از دری فصل و نمود آنجناب کشت ز فاطم بیرون  
 آورده آن از در که باز پاره نمود و در دروازه ای ز کوی و گرفت و فرمود  
 که آنکشتان آنحضرت در کوی و فرود رفت و از دهان مادرش آمد و انبط  
 دیدن مادر او را و جمع شدند و از دهان از دست و گرفتند و از اینجا مشهور  
 باز در گرفت و در جنگ صقین لشکر معویه شریعت را نضیر نمودند لشکر  
 امیر علیه السلام را کشتن غلبه نمود مالک را فرستاد که موکلین شریعت را بگویند  
 شوند ایشان کار شدند لشکر امیر علیه السلام را بداشت معویه بلیش که  
 عتاب نمود که چرا از شریعت کار شدید همه گفتند که عمر و غاص از جانب این  
 بماند و طاعت نمودیم و معرورم باز مالک را آنحضرت حکم نمود موکلین

کار شدند و در جواب عتاب معویه گفتند که برید از جانب تو ایند فاعلاً  
 نمود و فاعله هم آنجناب آنکشتی بمالک داد که اینرا موکلین شریعت نشان دهد  
 کار شوند باز در رفتند و در جواب معویه گفتند که این آنکشتی تو است که بنا  
 نشان آوردند معویه مرا خطره نموده دید آنکشتی خودش است بخی نمودند  
 که این از جانب علی بن ابیطالب است که ابوا نمود و وقتی که انقضای شریعت  
 بود که پوست میوه از میله برداشته بود و میخورد حضرت دو فرسخان با و داد  
 که از آنها بخورد و آمد همیشه از آنها میخورد و طعم همه فواکه و ماکولات را  
 از او در می یافت و آن مرد پیش از این در امر آنحضرت شال و مژگان بود بعد از این  
 واقعه صاحب عقین گردید و نیز فرمود که تمام نموده بود پاره نان خشک را  
 نوی با دندان خرد فرمود میخورد و آمد دست کرد نان را بر داشت دیدن مرغ  
 خورد و بخی نمود دید باز در نوی فلاح نان است دست انداخت بود است  
 ایند فاعله دید علواست خورد و باز بخی نمود حضرت فرمود امرا چنین است  
 و روزی امام حسن علیه السلام میخورد از امیر علیه السلام نارخواست آنحضرت  
 دست بسوی سنون مسجد برد شاخ پیرن آمد و چهار نار داشت و نا  
 بحسن علیه السلام داد و نار بحسن علیه السلام و آن شاخ عتاب شد و فاعله  
 غار و پاره روزگرمه مانده بود روز چهارم شکایت پیش حضرت آنحضرت  
 بعد از اظهار آنکه او مثل غار است همه او را حضرت آفرید خانی را و جمله نمود







حضرت نمودند کجی از ظاهر شد بعد از آن اگر فرمود تا بر سر است  
 او را کنند پس آنرا از آنجا بردن آمد و بدین آن حکیم در او بخت و او بر باد  
 آورد که با مولا ای الا مان الا مان حضرت فرمود اما با ایمان حاصل میشود  
 حکیم عرض نمود که هر چند از برای نور کوع و بخت و بختا بخت که بختی را بخت  
 عبادت میکند که تو خداوند هستی اینجا فرمود و حرف خیر شنیدی تو هم  
 بگو سجده کن از برای خدا و نضرع نماید نگاه او بوساطت من بعد از آن  
 فرمود ای محمد قبل سوار ما بستم نجوم قطب اعلام غلک و این علم را نمیدانند  
 مکه ما و اهل بیته و در آمد اهل بیت حضرت ادرش میکنند پس فرمود  
 خوقی قمی ابو جمل راجع المخرج فی بیت الجمل قطب دخی عن اکاذ  
 الجمل الشریع عنده یو و زحل ادفع عن نفسی آفات الدول  
 بحال فی قلا فی عز و جمل و بعد از کتاب بخار از سجده علیه السلام و بیت  
 که امیر علیه السلام روزی نشسته بود و طبیبی نامی که مدعی علم و طب بود  
 آنجا آمد و عرض نمود با ایا الله خیر صاحب محمد صلی الله علیه و آله حالا  
 او بمن رسید و شنیدم که خون دارا آمدم او را معالجه نمایم چون بعد از  
 رسیدم دیدم که وفات نموده مقصود من فوت شد شنیدم که نویسم  
 و اما دارا و بجای من تو آمدم و در روزی در میان میانه ام و بینما  
 که غلبه نموده و ساقهای ترا فرمود تا باز بخت بخت که منحل فضل بدن تو نمیشود

اما زردی در تنک تو پس دوا و پیش من هست و اما باز یکی ساقها کجی  
 از برای کن نیست و او را نیست که در دوا و من نقل کنای و کتب است  
 نکلی و برفق و نرمی حرکت کنی و فحش بارهای کران نشوی که وقت تحمل بار کن  
 ایمن از شکست نیستی و لکن دوا و زردی تو این است پس دوا و این  
 آورد و گفت این دوا هیچ دیت نداد و لکن با جمل و دوا و خوردن گوشت  
 اجتناب نمای بعد از آن زردی چهره تو را نل بشود آنجا فرمود این دوا  
 نافع است برای این زردی که ذکر کردی ای بامی شایع دوا و که مضر باشد  
 ناخوشی را ببرد و کشتاری و دوا و یک پیر و آورد که جگر از این دوا  
 صاحب این زردی که نواری بخورد و خوراک مینماید و اگر کسی زردی  
 نداشتند باشد بخورد زردی مبارک و همان روز هلاک میشود حضرت  
 فرمود و این دوا بمن بختی پس آن دوا مضر را گرفته فرمود چه قدر است گفت  
 بعد از دوا و شغال و این سم هلاک است که بعد از بخت از آن بگریز و این است  
 پس امیر علیه السلام آن مجموع را تناول فرمود آن مرد فریاد برآورد که علی ایستاد  
 خود را کشت و حال را نمیکند که فانی او هستی فرمود صبر کن و نیست فرمود  
 و بعد از زمانی اندک غریبه از خیمه مبارکش ظاهر شد و یوان منبر از چهره  
 فرمود ای شه خدا این دوا تو بمن ضرری رساند و بدین حال ایستاد و از  
 او را کشت چشمهای خود را بر پیشروا کن یوانی اطاعت نمود نظرش بر تنک











نمودند حضرت با آنها مشوره معا و فرستادند که بدین زمین شوره زاری رسد  
 لب مبارک بجنبانند و فرمودای چنین بوده از روی کار خود بپردازند  
 در نوختی و پنهان است بیرون از ناگاه دهند از جانبی استان سیدان  
 جنتان بخیر چون بختها الا نهاده در خنهای منوه دارو اچای خوشکوار  
 و عیالان و حور و بناهای عالی و قصور و بیلان خوش الحان و دوح و نجا  
 و از جانب چپ انجنابان و از قودها الناس و الحار و در کات پیران و عیال  
 و حیات جانتان باد سهوم و دود و هجوم بعد از نماز برکشند بعضی  
 محل بخر نمودند و بعضی بپای خود افتادند و از حارث مروی است که  
 در خدمت امیر علیه السلام رفیق موضع و انجاد در خدمت خود امیر علیه السلام  
 دکت بان در خدمت زده فرمود و از جنس باورن الله آن در خدمت حضرت و فرمود  
 پس بزرگوارم و از دلباشا ارا و نمود چیدیم و خوردیم و نوش و از داری  
 برداشتم و جمعی از انحضرت بعضی معجزات مثل معجزات موسی علیه السلام  
 درخواست نمودند فرمود محلی نمائید تا عالم را از نابینا و زده و پیران  
 و ابلهان و دلائی و معجزات ایشان صادر نمودند حضرت با آنها شرف آوردند  
 مدینه بجز بختی شوره زاری فرمود اکیف عظامک می نمودارند کبر  
 از ضاع بهشت از حور و قصور و انهار و اشجار و اطبار و از طرف دیگر او  
 جهتم از افس و دود و دخان و هجوم بعد از آن فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرموده که انقیر و صخره باض الحینه از حفره من حفر التیران و نیز و فی حفری  
 از انجنابان و غرات و معجزات انجناب در خواستند فرمود ناب غی از بدگاه  
 پیشو و اصرار نمودند و عهد کردند حضرت تکلم نمود بکلمات چند چون  
 نظر کردند از طرف اوضاع بهشت از حور و قصور و اشجار و انهار و الحان  
 اطبار و از طرف دیگر اوضاع جهنم بنظر افتادند آن فرمودند  
 انحال نسبت بخیر که ملایان و لی ملک مشغال نداشتند مگر در فکر ثابت قدم  
 ماندند و بخون ایشان در خدمت انحضرت بنحی که فرمودند حضرت در نماز  
 فرمودند تاگاه مشکینهای معجزه و با قوت شدند از این دو نفر هم یکی  
 کافر شد و دیگری ثابت قدم ماند امیر علیه السلام اگر از اینها بزرگاری  
 خواهی دید و اگر بزرگاری باز بقیه برای تو رو خواهد نمود آن مرد بهشتی  
 از انجنابان یکی باز داشت چون صبح طلوع نمود ملا خطبه نمود و بدید که در  
 است کران بها که کسی مثل او ندیده و بگوش نشنیده که بقیه از انحضرت عرض  
 فرمود که چرا با شکی گفت خواستم انجنابان کم فرمود پسند از منجی و الا بعد  
 خواهی شد آن در دلائل انحضرت بنحی که از سنگ شکویدان مرد بهشتی نماز  
 با عزتین حق الحزنی و نیز روانت شده که وقتی که از سبیلان انحضرت  
 از خدمت می سکانت نمود انحضرت از زمین یکی از سنگ برها و از آن  
 شخص داد بدید که ندی شده است و بخواه از او از خدمت و فرضا خود داد



وینکه در صد فراد در هر ایامی می ماند و وقتی آنحضرت طعامی از غایم علیها  
خواست برای تغذیه عرض نمود که خانه هیچ طعام نیست و دور و زانست  
که من و حسن و حسین همه گرسنه هستیم حضرت شکر ابرار که در خانه داشت  
ببرد و یهودی هم سایه بود و هر کد داشت و فکری جو گرفت و گفت مرا بخت  
آن یهودی گفت یا ابا الحسن این غم تو کان منبکند که خبیث است و خاصه  
و خالص است و اکثر انبیاء است پس خردا غم نمیکند که شایان نیاز  
از فقر و فاقه بشوید حضرت فرمود ای یهودی خدا را از ایندکان هستند که  
اگر از خدا سوال نمایند که این دیوار طلا نماید چنین میکنند و زعمان  
دیوار طلا شد حضرت بدینوا فرمود که من از فصد نکردم بلکه ترا مثل زعم  
آن یهودی چون این حالت را مشاهده نمود ایمان آورد و عرضی است  
که یا محمد صلی الله علیه و آله عرض نمودند که تعجب داریم از این دنیا که در دست مردم است  
خردا زنده شایسته نیست حضرت گفتی از سنگ بزرگتر است تمام جواهر  
کمتر بود یا محمد بنمود بعد گفت آنچه ما از ده منبهایم میشود و الا فلا بعد  
آن سنگها را الا لاخ بزمن بفرار حالت سابقه سنگ شدند و زعم  
است از سلمان فارسی که خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم آمدیم  
آمد رسول الله صلی الله علیه و آله سنگ بزرگ که در دست داشت بدست آمدیم  
تا دو آن سنگ بزرگ در کف آنحضرت باطو شده گفت ای لا اله الا الله محمد رسول

الله ورضيت الله وبارك محمد صلى الله عليه وآله نبيا وبعثنا ابن ابي طالب  
 بعدك ان رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود من اصبح منك واضيا بالله  
 يقول لا بد علي بن ابي طالب عليه السلام قد امن خوفا لله وغفابه  
 ودر روایت دیگر از ائمه که بنابر ما در دست رسول صلى الله عليه وآله  
 تسبیح می نمودند و او بدست علی بن ابی طالب در دست او می تسبیح نمودند  
 ماهر و تسبیح داشتند بهم بعد از آن رجعت بدست ما و در دست ما تسبیح  
 و نیز امر علی بن ابی طالب را رسول صلى الله عليه وآله فرمود که در میان اهل انجا  
 اصلاح نماید و فرمود با علی و بنیک که بر روی الا ای لان عیبه و ازینکه بدان  
 نامه با ائمه می نمود رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود شما را سلام می رسد چون انجا  
 رسید اهل انجا را تسبیح های کشید و اسلحه تمام منوخته و بقیه را کشید  
 این نامه دادند و در دست و کلاه ازین بر آوردند و بنیک زیان کشید و کلاه  
 محمد رسول الله و علی بن السلام پس ان قوم و چهار یا بان مضطرب شدند  
 و اسلحه از دست ایشان افتاد و بنیاد پیش امر علی بن ابی طالب آمدند و میان ایشان  
 اصلاح نمود و رفتی و رسول صلى الله عليه وآله از نخلستان آمد بهر می کند نشاند  
 محمد بن محمد بکر گفت هذا محمد المصطفى هذا علی المرتضى محمد بن محمد بن علی  
 هذا موسى مع اخیر فرزن محمد بن علی و گفت این محمد است بعد الوصیین  
 و این علی است بعد الوصیین فرمود با علی بن ابی طالب از نخلستان آمد که فضل







شد با ایشان سوی فرات و بستان بخارن چند طایفه فرود آمدند و بکند طبع  
 داشت عرض کردند با دفرها بد فضا انما انحضرت عصا که در دست  
 برابر دماگاه ماهیاد هر کشته از آب ظاهر شد و عرض کردند با امیر  
 المؤمنین عرض و لایب شما را بر ما نمودند ما همگی قبول نمودیم مگر جری  
 و مار ماهی و دفرها را انحضرت فرمود چون بنی اسرائیل از مانده منقرض شد  
 مگر از ایشان راه صحرا گرفت بوزستان و خرس شدند و آنکه راه مذکور  
 بصورت جری و مار ماهی فرار شد و در اجعت نصیب دهکاه  
 فرات بستان فرود آمدی و بگویند کیم کس مطا مضطرب شد و مهابلند  
 شد و صلا هائیدا شده می گفتند شهدا ان الله الا الله و شهد  
 ان محمد رسول الله و ان علیا حجة الله علی خلقه و در دوات بکر  
 عصا زد بجای و ترکش خود برین آورد و فرات در فرود آمدن جری  
 دوازده چشمه شد و چشمه بر وزن کوهی بین کلم فرمود بکلامی که مردم نمیدانند  
 ماهیان بکمر زده صدا بیکدیگر می شنیدند و گفتند ان سلام علیک  
 یا حجة الله علی خلقه یا عیسی بن مریم یا خدایک تو ملک یصفین کا  
 خدای مرون بن عمران تو مده و وقتی ابقرات طبعان نمودیم و هر کس  
 غریب انجا با انحضرت نمودند انجناب بعد از وضوء و در کعبه نماز عشاء  
 منوچه فرات شد پس عطا ابرار دوات فرستاد ماهیان با آن شدند

السلام

السلام علیک یا امیر المؤمنین و مار ماهی و دفرها سلام کردند و انحضرت  
 فرمود این سه نوع ماهی از بنی اسرائیل بودند ایمان نیاوردند و در دوات  
 دیگر حضرت وقت زدن عصا بقرات فرمود انکن یا ابا خالد اب بکند زاع  
 دفره دیگر خواستند که بشود باز عصا زد بکند زاع دیگر فرستاد گفتند  
 پس است غم و اگر خواستید با شما نیکوای فرات بشما بیایم یعنی بفرات با ما  
 خشت میکنم و مرویت که ابو بکر و عمر الدین و بند زاکر از جمله نصیب  
 و مغاز بن اعماد خلافت بود و در شجاعت و قیاسی و بی باکی مقدمه از سایرین  
 مینمود و از در بازوی خود فرار داده و سبیل الله لعن الهاده بودند و قی  
 ابوبکر بنی کرمه بود بحال که در نماز جماعت و مسجد و آخر نماز که من سلا  
 اخبرنا که هم همان حال خالدا را شمشیر خود را انجا حاضر بوده امیر المؤمنین را  
 بر زمین کشید و بدین نوطه و نمهد حاضر مسجد شده و صفها کشیده شد و رفع  
 نماز نمودند چون ابوبکر سلام آخر و سبیل لعن مضطرب شد بلکه خالدا را  
 علی ابکشد و این خبر را ملامت و امیر المؤمنین هم اینها را از دوات انحضرت  
 تکرار سلام اول و اب بستان نمود تا گفت یا خالدا لا تفعل ما امرت به السلام  
 علیک و رحم الله و بکانه بعد از سلام انحضرت منوچه خالدا شده فرمود  
 که ترا بچه خیر کرده بود گفت بکشتن تو گفت یا امیر بکشتی اگر نمی بکشد گفت  
 از انحضرت برخواست و کوی خالدا رفت و بیستون مسجد بفرستاد و آنکشت

خالدا را



و خالده دست و پا زده میزاد می نمود که مرا خلاص کنید و بخانم خود خراج  
 و مردم هر چه خواستند که خالده را از میاد و انکشت خضر رها می دهند  
 نخواستند آخر الامر الفارس نمودند و آنجناب را بفرستادند و هم طاعت خالده را  
 رها فرمود و نیز و این شد که دو نفر خلیفه خالده را موکل نموده بودند  
 که هر جا می چلیدند از آنها بخروردا بجنابان بقتل رسانند و بفرستادند  
 در خارج مدینه بود خالده سواره با اصحاب خود غلامی را در چار شد خالده  
 در کلام بنای خشونت نهاد که کار را بجای برساند که آنحضرت را بکشد خضر  
 فرمود این جزئی از سهم رساند که با من این طور گفتگو نمی داند مبارک و از  
 نموده خالده را از بالای سبک رگشید و اصحاب و خرفی نخواستند و سبک  
 خاوت بن کله در آن نزدیکی بود و می چلید و میل آن اسب را که کشته بودند  
 بزکده میکردن خالده خلیفه نمود و در نهایت سهولت پیچید و او را و بل نمود  
 خالده بهما هبست بمکه می آمد و نزد ابوبکر رفت و او جمع خلایق را در پیش  
 اجازه نخواستند که الا امیر را افسر که در شرح نمایند با جمعیت از میان  
 تمام بدو خانان را بخلایق و غلام اندک مردم بخالده می بخشیدند و ابوبکر و عمر  
 تمام و آنجناب را ملاکلام نموده خضر را بفرستاد رسول نام علیه السلام را  
 الصلوة والسلام هم دادند که خالده را خلاص نماید خضر اعمقون را خواند  
 پیش خود و باد دست خود آن افر را مثل قوم قطعه قطعه نموده و بخالده می فرستاد

ما اهل

ما اهل را از کفرین خالده نمود و برآید و بکفران خود خالده بن و بنده  
 که گفتند و گفتند که از قاتل اهل رقه با لشکر خود ملجعت نمودم و خودم را بکشت  
 معنی علی علیه السلام در معنی که ملک بود پیش از روی خشم من بکافر گفت  
 و ملک با او بر فلان عمل اقدام نموده گفتن ای پس عیضا او را بد شده گفت  
 یا بن النخشاء ایا مثل تو کنی میتوانی اقدام نمایند بر دشمن من یا اینکه اسم  
 در فباغ کلمات خود مکرر نمایند پس والله مرا از اسب که کشته اند و من فاد  
 امتناع نمودم و مرا از اندیشوی سبک عاوت بن کله و میل اسب را که از افر  
 می فرود دست گرفته نماند پوشت خلیفه نمود بکردن من انداخت و آنجناب  
 همی نظاره میکردند که با ملک الموت را می بیند و در آنحضرت را قسم داد  
 که مرا خلاص نماید پس شرم نمود و مرا با آن حالت رها نمود و آمدیم ابوبکر  
 حنا بن و اهلیندا اظهرا عجز نمودند که این مهم ما را ممکن نیست مگر با افسر  
 اهل نزم یکیم و من با همان حالت مدینه می ماندم مردم بمن می بخشیدند و آنکه  
 آنجناب را شرم ملجعت نمود پس ابوبکر را بفرستاد بخداست آنحضرت و بنده  
 معذرت کشیدیم بعد از الحاح و اضطرار پس از جماعت خضا قبول الهم  
 دست فر کرده و آن اهل را پاره پاره کرده دو را انداخت و این ابر را میخواند  
 له الحک بدان عمل سایناب فی الشیر و در جنت خیر بود و آنکه اول  
 و ثانی با جماعت خودشان از خرجه کسیدند و فرمودند چنانچه هر چه خالده بن

چنانچه







بود و حال آنکه طول در فحشه ذراع بود و عرض خندقی بپشت ذراع و همچنین  
در دست خود نگاه داشت تا هشت هزار و هفتصد نفر لشکر اسلام آوردند  
آن عبور نمودند بعضی از صحابه بجهت نمودند پیش رسول صلی الله علیه و آله  
لکه ایشان علی را بر سر خود رسول صلی الله علیه و آله ایان نمود  
که نمودست و زامی بنی نظرهاهای و کینه بدند بر روی هوا فرار دارد  
رسول صلی الله علیه و آله فرمود پاهای و بر روی خیرش است و صفیه  
چون بیدار رسیدند خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زلزله فاعله را  
وقت گذران ایستادند تا بجا رسیدند و حضرت فرمود با صبیح چون  
آن در زحمت کرد و فاعله خیرش است تمامی مخالفان و دشمنان هفتاد  
و عیش الحرج که آمدند بجهت حضرت علی و عمر و آن روز بیا علی السلام نمود  
که با آبا الحسن از شجاعت غریبی از نوملاحظه نمودم و حال آنکه دست  
گرفته بودی تا حد و بقوت بشیر به ازجا آمدی فرمود بل بقوه الهیه و حسن  
مطهره را صبیحه و خیرش نازل شد و شجاعت و از شجاعت علی و کفایت  
که ملائکه در صوامع و جوامع اسما نهادند بکفرند که لا اقلی الا علی و لا کف  
الا ذوالفقار و من کف از این بجز نام که هفت شهر قوم لوط را از این  
هفت نام صحیح بالای خود نگاه داشتیم مشطر الا کرام الله انقدر است بکن شود  
بالای برین و لکن از زمانه ما و شد که زبانی و بیست و پنج و اسکا دازم که طلا

از کار و ماهی و زکد نشد زمینها را با اهلش بر نگویند سازد و حال آنکه اسافل  
و منکاشان در هوا بازوی بخنای گرفته بودند و سنگینی شمشیر برین کمر  
ترا آمد از سنگینی شمشیرهای لوط و از زور رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
یا علی اگر خودتان نبود که بجای منی از لغت من فائل شوند و کوی و انچه را که  
مضایق فائل شدند و حق عیسی برین هم قرار نبیند و کفتم و حق توان زد و حق  
که عبور نمی نمود بجا غنی مکران که خالقه ها را از همه نین برین داشتند  
ولکن کافست ترا آنکه تواز من و من تواز است و من تواز من تواز من تواز  
الا ان لا یغنی عیدی و بعد از آنکه از عفو و شمه عین جمله  
از مضامین حضرت را بیان فرمود و بجز در دعوی خند و عمر و عید  
که انچه عید و وفادار من بکشتند و انیس لشکر اخراج بود و طرا  
خند و زکریه بود و ندیم و اب خود را زنده داخل خند شد که بعلیم  
سلمان فارسی از خند فراموش نموده بودند و عید بکشتند این  
ندیم خند از آن مرد عجمی است و در ساخن خند که کفتم نموده بودند  
و هر جا غنی حصه از زمین داده بودند که خند بکشد رسول صلی الله علیه و آله  
واله سلمان ظاهر خود نگاه داشتند و هم با قوت و سعی خاک بیندند بعض  
اضحاب خواستند که سلمان را از البر خودشان بکارند و مجبور منظم کنند حضرت  
فرمود و سلمان من اهل البیت بعد از آنکه عید و داخل خند شد و انچه



نرسیدند و در طرف پشت رسول صلی الله علیه و آله ایستادند و رسول صلی  
 علیه و آله هرگز از تکلیف بخت عمر و عمو و اخوند نمودند و در هر نماز علیه  
 السلام پیش می آمد که من پیغمبرم یا رسول الله یا محمد صلی الله علیه و آله  
 و مسلح روانه فرمود و دعا نمود که اللهم خط من بین یدیه و من خلفه  
 و بعد از آن فرمود ذهب ایمان کلمه الی الکفر کلمه و بعد از آن کلمه  
 نیست که عمر و از آن پانزده ساله علیه السلام در خواب بخار و کوفت و در وقت  
 دیگر از آنجا ها نشو و نه علم نمود و عمر و بنی افناد علیه السلام را می بیند و  
 و بعد از آن پیش رسول صلی الله علیه و آله ایستاد و در رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمود ضربت علی یوم النخسف افضل من عبادته الثقلین و بعد از آنکه  
 اخیار گشته شدن عمر و را دیدند شکست خورده بنای مرا گذاشتند  
 و در خواب بجای از مقلدین اسود الکیدی که چون علیه السلام را  
 کش و در کار خندنی بختا بود اخیار را در فلان پلید پراکنده شدند  
 و هفده نفر که بدنه منفرد میبختند من میبایم آنحضرت را در کشت  
 هر فرد که لغائب نموده آنها را در پیش خود حصصا می نمود و حال آنکه آن فرد  
 در مکان خود ایستاده بود زیرا که از جمله اخلاق پستیده انجنا بود که  
 که زندان لغائب می نمود و این را به الحدید در شرح خود گفته که ضربت علی  
 در روز خندق اجل است از آنکه کسی بگوید جلالت است و اعظم از آنکه

کتب  
 و کتب

کسی بگوید عظیم است و چه خوش گفت در مقام شیخ ما ابوالفضل علیه السلام  
 سائلی سوال نمود که آیا علی افضل عند الله است یا ابوبکر و جواب گفت یا بن  
 انجم یا زده علی با عمر و در خندق و ابراست یا انجم یا هم مهاجرین و انجم  
 و هم قاطعان ایشان نابانی بکر نه هاجه و شد و در وقت که جمعی از احباب  
 اند و پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از موسی بن اخبر رسیده که بعد  
 من پیغمبر می باید از عمر یا هم و محمد از سوال کنند که از فلان کوه در حوالی  
 هفت شتر شتر موسی یا هم برین آورد برای شما اگر چنین کرد پس با شما  
 او دید که خواست و وصی او را که سید و صبا و عترة برادر هم در آن افرا  
 نماید حضرت هرگاه آنها را خواست بگویند و در رکعت نماز خواند کار آمد  
 فرمود تاگاه از کوه صدای عظیمی ظاهر شد و آن کوه شکافته گشت و در صفا  
 شتر را نشاند بهودی گفت ان لا اله الا الله و انت محمد رسول  
 الله و ان جمیع ما خشت به صدق و عدل لکن یا رسول الله چندانی نماند  
 بد که من در قوم خود نام بر دارم و بیار و درم که این معجزه را بر پند ایمان  
 در کشت و قوم خود را آورد و وقتی مدینه رسیدند که رسول صلی الله  
 علیه و آله وفات نمود و خلفه آنحضرت را جسته درم گفتند ابوبکر است پیش او  
 رفتند گفتند تا کنی بوعده پیغمبر خود گفت چه وعده کرده است گفتند که  
 تو خلیفه من هستی و من بعد از من نبوی بگویم که من بعد از من نبوی شد و در آن

شخصی



شخصی از او ادوات نمود بدینسان که خداوند تعالی بنی اسرائیل را علی بن ابی طالب علیه السلام  
حضرت نبی بن امل نامیده رسول الله صلی الله علیه و آله در وجه مبارک  
باید بود فرمود آنها الهی و امل که استیفا کند و عهد هفت شجره  
صلی الله علیه و آله را کنند و بی حضرت آنها را جز شش پیش رو امل  
و گفت نماز خواند تا که کوه سکاقت شد هفت شجره نمود موصوف  
باوصاف سابقه از کوه در امل متصل بمکه یک در یک خطا پس هر کسند  
فهمان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و انک الحلیق بعد  
فخر ان الله عن الاسلام خیرا پس حکم سلمان شد مخص شدند  
و نیز در کتاب عوالی نقل نموده که ابوصه صام عبسی یوزی بخداست رسول  
صلی الله علیه و آله سپید سوال نمود از چند خبر که فراموش گشته باز  
کی می آید و چه خیر است در شکم تا فریاد و افع میشود و زمان  
مهر من گشته پس ابی شریقه ان الله عند علم الشاع و غیر  
الغیب و تعلم ما فی الارحام و ما ندی نفس باوی ارض مؤمن ان الله  
علیم الخبیر نازل کرد چون ابوصه صام از مضنون ان مطلع شد بود  
اسلام گرفتار فاضل مسلمان شد و عهد نمود بخش که در دو امل خود  
دعوت نمایند و با اتفاق ایشان مرجع نمایند پس آنحضرت فرمود ابا الحسن  
نبوی بنیم الله الرحمن الرحیم افر نمود محمد بن عبد الله بن عبد الطالب

وَمَا يَنْصُرُنَا اللَّهُ  
فَتُفْنِنُ فِيهِمْ  
تَكْفِيرًا

ماشم بن عبد مناف و شهادت داده بر نفس خود که حال صحیح عقل و بدن  
و جوارض اینک در وقت او در نزد او سزاوارت ایجاب و صمیم عصبی است  
شهرت مخ موئی سفید چشم و با حلقه که بر پشت ایشان سزاوارت  
همین و لفظ حجاز ابو صمیم خطاب نوشته و اگر چه بر خود رفت و همگی  
شد آمدن و رفتی عیال بنده رسیدند که رسول صلی الله علیه و آله و آتش  
بود ابو بکر را حلیه فریادند و نوشته و ایشان داده آن شتر را عطا البیه نمودند  
که بنی احابا العرب را مافوق العقیل سوال بیندای و الله که از پیغمبر خلاف نیست  
استوار که دلالت رخا و بفقور و شمشیر و الفغار و درع او فاضل ام  
و این هر چهار در نصرت علی علیه السلام است و پیغمبر اعظم که بحقی نصرت نموده ایم  
چیز باز نکند داشته و پیغمبر را ملامت بکنی نمیدهد مگر آن خاصه بود غیر از  
که کردی و نکردی و حق پیغمبر بر وی عمل از دست نماند با هاست بعد از آن و است  
صفا را گرفته بدو خانه امیر السیاح رسید و بر دراز درون نهاد آمد که بنا  
با ابو صمیم داخل شوایم و پیغمبر بود که ایستاد اسم او را ایستاد و بعد از  
تشریف بخدشت حضرت پیغمبر بر سابق شتر را عطا البیه نمود و نوشته و ایشان داد  
حضرت را و با سلمان ندان که من مدینه را که در آن در خارج مدینه جمع شوند  
و مجریه کامله شاهانه نموده اندای بر رسول را صلی الله علیه و آله و آتش  
جمع شدند امیر السیاح بر آن آمدند و آنجا بکوش علی علیه السلام ایستاد و



فرمود بر و باز زندگین حسن و حسن خود را بکسر پس بر نال و بگری سبدهای پیام  
 حسن علیه السلام و در گفت نماز خواند و کمال است فرمود و عصا خود را  
 بر آن نال و ندان نال شکافه شد و شکافی نمودار کرد بد که بر آن شکاف و خط  
 از نور نوشته بود سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم لا اله الا الله  
 محمد رسول الله و عصا و بکریان شکاف و شکافی نمودار شد و فرمود  
 یا یوسف مصام که بکسر تمام ناله و بکس پس تمام را کفر و کشتن ناله فساد  
 با آن بارها و صفتها نمودار شد و بپایان آمد و ناله فساد و ناله فساد  
 و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 که این ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 پیش از آنکه خلق کنند ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 کشتند و کشتند این ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 دیگر و زان شب که بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ناله فساد  
 ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 مردم می آمدند هر چه مطالبه می نمودند امیر علیه السلام از هر مصالحی و ناله فساد  
 طلب آنکس در هم و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 نمودند که ماهم ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 عزیزی ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد

علیه السلام نمود و این ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 علیه السلام نمود و این ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 آن عرب مطالبه کار و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 فقر مطلب نمود و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 و این ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 فلان و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 این ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 چون چنین کرد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 بیرون آمد حسن علیه السلام از آنجا و گرفت و کشتن ناله فساد و ناله فساد  
 آمد با عزیزی و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 هم وارد شد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 ایمان می آوردیم و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 الله علیه و آله و سلم و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد  
 سلمان و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد و ناله فساد



فرمود که بخوان یا بیاور و عصا رسول الله را بر زمین بزن مگر شمشیر پیدا نشود  
از هزار یک یکش تا صد شمشیر را بر زمین آیند بعد از آنکه بچون آمدند با یکدیگر  
انقوم ایمان آوردند بعد از آن عرض کرد یا ایها المؤمنین یا ایها الصالحین  
یکی بود و باعث هلاک فوجی که بدید عاکن شران با یکدیگر و خود محل خود  
بر کردند و اینها که خبر از ایشان سبب هلاک ایشان است که در کسب انجذاب  
حکم فرمود شران در همان تنگ داخل شدند و غارت کردند و بدیدند و شک  
ملتمس کردند و این خبر از آنکه و این جمله فرموده نموده است از نصرت انجذاب  
در عالم الجسام و ارواح و نفوس و در عوالم ملکوت و ملکوتی و  
بمعنای یا بحر و الاثر و الملائکة و الجن و الجنان و الجنات و غیر ذلک  
من الکائنات و جمله علیهم از ضامل انجذاب متعلق است بعالَم  
علم و اذ ذلک انجذاب از امور که در عالم و اذ ذلک انجذاب از  
جمله موجودات و یا بحسب تفسیر علم و اذ ذلک انجذاب از  
السماء خواست از جمله حالات حالت خواست از جمله حالات که متعلق  
میبودند اگر چه حالات ضایعه هم را بود و اینها که انجذاب و انجذاب  
خبر کشیده شد و اینها که ایشان علم ما کان و ما یكون و ما هو کان و  
یوم القيمة را جامع هستند لکن اگر محل ابتلاء و موارد سوال و جواب  
حالات حال و استغیال است از پنجه اکثر اخبارات ایشان از این و مقول

بوده است و این نوع انجذاب اگر چه بیرون از حد ثنما است و لکن من بابیکه  
مشی نموده و خود است مقلد از برشته خبر کشیده میشود و انجذاب  
اینکه انجذاب بخوار فرمود و از امر معوی بن ابی سفیان حبیب بن امیه و ثمان  
چنانچه در هیچ ابلاغه مذکور است که فرمود اما ان الله یطهر علیکم بعد  
رجل حبیب البقوم مثل حق البطن یا کل یا حید و یطلب ما لا یجد فاقوا  
و لکن یقتلوه الا و انهم سبوا من حبیب البراءة منی اما التبت فبیت  
فایة فی رکو و لکن تجاه و اما البراءة فلا تنکر و امی فای و لکن علی الفیض  
و یسئل الی الایمان و الحی و غیره و اگاه باشد که بر روی بعد از  
من ملاقات خواست نمود ذل شامل و یسئل طبع را و زود است که ملاحظ  
میشود بر شما که فرسخ کل و پر خور که چنین و چنان میکنند و میگویند  
انجذاب معوی است و این هم در مضمون حدیث مذکور است و بر روی  
سوار و کوفه وارد شد و خبر موت معوی را آمد و فرمود و این امر شریف است  
انقر و انجذاب علیهم السلام از دند فرمود و حاضر بود که موت معوی گفت  
آری علیهم السلام فرمود که این خبر بدیع است معوی بنی در اینها که چنین  
و چنان بکند و بیاید و بگوید که خود صلیت و یصلی و افکند و  
و نزدیک را و بر روی و میباید الشکر علیهم السلام در صفت غوغا بلند  
شد که معوی هلاک شده فرمود آنگاه که میباید میباید و اینها که اینها



اجتماع نماید بدین امت عرض کردند پس چرا با او قتال نمائید چه  
فائده دارد فرمود آنچه از آباء گذشت و تمام حجت بر شماست که شما را  
و در کتاب بخار که امیرالمؤمنین در آن فرمود که بسیار طواف کنید خانه  
کوبای بنیم مری را از اهل حبشه که اصلع است یعنی پیش سر او نهد و  
است یعنی خورده گوشه زبانش است که خراب میکند خانه را و در حدیث دیگر  
که بنی نضیر است و در دست او کلنگ آهنی که خراب میکند خانه را و در حدیث  
مثال حضرت ابن عباس عرض نمود که حاجتی دارم امیرالمؤمنین فرمود آمده که  
امان طلبی چند هزار تن را حکم گفت ای فرمود امان دارم و لکن از امانت  
دفع خود نموده پیش من آورد زیرا که این حالت از امانت بخاری و ذلت  
چون آمد حضرت فرمود بیعت میکنی عرض کرد ای پیش بیعت نمود و بیعت  
میداشت که در دل چه داشت فرمود خدا عالم است بقلوب پس در کشتن  
از کشتن بران برکشید و فرمود که حاجت نیست با من دست زبانه این دست  
یهودی است که اگر بیست کعبه را این دست با من بیعت کند مرا نهی بقتل خود  
نقض بیعت خواهد نمود پس فرمود ای دیگر که مرا موش مگر عهد خود را تو  
امروز از ترس من بیعت نمودی پس هکذا و الله تو می بینی ما را با اید  
نوفلان و فلان که خوار کنند این امت را و بیعت شما را از اتمام بلا  
و در دست کرد و استغاث بن فزیران خواست که بخندد امیرالمؤمنین را

انجمن ابا و زادن تدار بعد از آن امیرالمؤمنین بر من شریف بود و در حدیث  
چهار است که ابا نوای است و الله اگر بغلام ثقیف منار شود که این  
خواهد از بند و مغانان موضع از بند نو است گفت گفت غلام  
ثقیف فرمود غلامی است که میان ایشان که باقی نمی ماند حدیثی از عزیب که  
انکه ذلیل و خواهد شد است گفت چند سال خواهد بود مدتی  
او فرمود بیست سال که عمار و قائماید و در آیه شریفه اند که در سنه  
هفتاد و پنج عبد الملک بن فزیران حجاج را زوالی غرق نمود و لکن در سال هفتاد  
و سه امارت لشکر ابا و موقوف نموده بود همه قتال عبد الله بن زبیر را  
غرق بود تا سال نود و پنج پس انوش حکومت عراق را بوی پیش و گفتند  
که بخندید بیست سال نفرین است که مراد فریب است و غیر  
و حقیر در خطبه ذکر بعضی از وفات ایند من فرمود اعشی نام مری تازه جوان  
گفت یا امیرالمؤمنین ما اشبه هذا الکلام بخدی خرافه فرمود با غلام  
لو کنت غاصبا فماتت ایتنا الله یغلام ثقیف پس ساکت شد  
بعضی عرض کردند که غلام ثقیف کشت فرمود غلامی است مالک بشو  
بله شما را و همت حرم هم را میکند و منیر کند کن این غلام را با من بکشند  
ملک را و چه قدر است فرمود بیست سال که عمار و قائماید که کنند  
او خودش می میرد با جل خود را گشته میشود فرمود می میرد با اسهال بخدی که



سزاوارست و از پیشوا از بسیاری چیزی که از شما و چون می آید بشنید  
 رجاء گفت و الله دیدم چشم خود همین اعیان را از پیش روی حاجت  
 او از اینجاست منتهی که بخوان شعر را که در غرض عبد الرحمن بن ایشا  
 نموده بعد از آن دو همان مجلس که در آن روز در آنجا که امیر علیه السلام  
 فرمود و بگفته کرد ما من شمارا بسو خدا خواندیم اعراض نمود بدو و عارض  
 با شما تا ما را مانند کردید آگاه باشد که در و است که مسلط میشود  
 بر شما که اینک داضی میشود بگردن شما تا آنکه سیادت کنند شما را  
 و شیخ و علامت آن این است که بیایید شما را صاحب بکن و غلبه بنمایند شما را  
 پس میگوید در میان و دانایان شمارا او امری است که او را بوسفت میگویند  
 و نیز در بخارا را فی الحالند از مرغ بن عبد الله که امیر علیه السلام فرمود  
 طریقه و عمل و روش شما بعد از این لشکر است و میگوید که در میان و زمین ایشان  
 فرزند و در کشت یکم میشود مردی از شما و کشته میشود و بعد از آن از جبهه  
 میشود و در میان و کشته از کشته ها میماند و این مرد کشته شده خود  
 میگوید و در همین غمار مقبول کردید و نیز در غلبه بلاغ و غیره میگوید  
 که فرمود با آنها الناس من شئت نمودم چشم من بعد از آنکه فرمود که طلب  
 او و شد بد شده بود شرا و از ایشان و احدی جز نبی نبود بر او غلبه و شرا  
 مکتل آن تقفد و فی الدنیا نفسی پیدا از هر چه سوال نمائید تا تمام نمائید

بسم الله الرحمن الرحیم

خبر بدیدم شمارا و سوال نمائید و از چیزی که واقع میشود تا تمام نمائید  
 و نیز از خاکی که هدايت می یابند از ایشان صد نفر را گواه میشود صد نفر مکتل  
 از اعیان ایشان و فدا شدن ایشان و سابق ایشان و من مناج و کلامهم و خط  
 و عا لزم و من یفک منهم و موت و چون من از میان شما میروم فتنه ها  
 بر پا خواهد شد بعد از آن بیان فرمود که چنین و چنان میشود و بعد از آن  
 فرمود آگاه باشد که هر چو فتنه ها بر پا شود و من فتنه می آید است  
 که فتنه است عمار و بارای و محصور و صانعان است عالمان در آن و فتنه  
 و جاهلان در لغت الح و انصار از خطب نجباء که در بخارا نقل نمائید که  
 فرمود لکان انظر الی خلیل یوم بالاشام و تخص بالایه فی تواجی کوفان  
 نا اثاره منفر باید با نفر اض و کلت بجمت و ظهور و کلت فی عین  
 و فتنه که در آن حار از خلفا بنی امیه از شام می آید بالشکر شب که بعد از فتنه  
 هزار است و با ابو مسلم خراسانی داعی اینهم عباسی چنان نمینماید و فتنه  
 و مقبول میشود و اینداه دولت بنی عباس از انجاست و نیز در فتنه  
 سلو فی کمال آن تقفد و فی مردی برخواست و گفت یا ایها المؤمنین عدل  
 سر و پیش ما بگو که چند است فرمود اگر آنچه میبینید بر هاشم بن علی بود فتنه  
 منبکفم و لکن بدانکه هر نظام موی نو شب طانی و کل است که در العر منبکفم  
 و شب طانی بگو که ترا اغوا نمینماید و در خانه نو بجا است که در رسول خدا

کذا



کشت و پلنگ و عمر لعین این سعد بود که آنوقت هنوز طفل بود و گفته اند آن  
 طفل شان بن افسنجی بود و مکرر در مین و غیره بر سلوئی چنان تفتند  
 فان بین جوانی علما اجرا و غیره لایزال مثال بن حکایت بسیار فرموده  
 و سوال نموده اند جواب فرموده و در بخارا از جابر جعفری از افراسیاب  
 روایت نموده که در روزی که امیرالمسلم در ظاهر کوفه با اصحاب خود نشست بود که  
 فرمود نزدیک است که در اینجا فریاد کنند شود و اب جابری کرد و گویند  
 که درین موضع نه غنیمتی که سقیه هار و جابری است کردم از او منتفع  
 و نیز روایت است از جوبیر که امیرالمسلم وقت نوحه صیفین رسید بطقف  
 کربلا پس آنحضرت در آنجا از لشکرگاه ایشان و نظر بجانب عین و شمال  
 اشک از دیدنهای مبارکش جاری شده بعد از آن فرمود اینجا محل خواستگاری  
 چهار پادشاهان است و اینجا موضع شهادت ایشان است عرض کردند که  
 این چه موضعی است فرمود کربلا که کشته خواهند شد در اینجا فوجی که باطل  
 بهشت میشوند بنجانب رادی گویند که تا و بل قول حضرت زلفه بکشد ما  
 حسین علیهم السلام با اصحاب خود در اینجا کشته شدند و نیز روزی حسین  
 خجسته فرمود که ای پادشاهان و اعیان عظیم یعنی حسین علیهم السلام در جرجان  
 در حالتی که اغال حج و عمره را ترک کرده باشد و نمیکشد او را و در غیله  
 بمغنی مکر و جلد است یعنی جیبی که را که مکر و غدا قوم است که او را از راه

و درین

مکر فرما از حجاز جهت عراق می کردند مکرر این را و نیز فرمود باهل کوفه  
 که گفت یکبار که امانا که در راه نیت که مقتل و هم و بر اء بن غازی فرمود  
 که ای بواء کشته میشود فرزند من حسین علیهم السلام و بود و حیات باشی  
 و باز بپای و نمیکشی و بنمیتور شد و بر اء ما دام الحیره اظهار داشتند  
 و نیز فرمود که با اصرار ما بنی امیه که نباشد است در حوالی فرخین  
 علیهم السلام و جابری میشود و فرات ما بن کربلا و کوفه و حله های بنیم  
 که از کوفه بسوی فرات روان هستند و چندان نمیکند و که از طرف بلاد  
 مکرر بر باران فزان امام مظلوم خواهند رفت و این بعد از انقضای  
 زمان پادشاهی بنی امیه و ان خواهند بود و نیز روایت است که آنحضرت  
 کربلا عبور نمود و وقت نوحه صیفین اصحاب بدید که آنحضرت میکشید  
 و میفرمود همشامناخ و کابیریم و همشماخطر و خالیم و همشما  
 دمانیم خوشحال نوای من که رنج نمیشود بر دو نوحه خون دوز  
 خدا و از افراسیاب و بنی که امیرالمسلم با جمعی جهت کربلا میروند  
 رفتند و مسافت کربلا را دو میل فاتی بود که بکربلا رسیدند آنجا  
 پیشی گرفت تا آنکه رسیدن مکانی که او را مغان میکشند فرمود که  
 کشته شد درین موضع و روایت پیچیده و پشت ببط که ایشان شهیدان  
 این محل خوابیدن شان و محل کشته شدن عاشقان است و در مناقب

مستور



مکتور است که چون امیر علیه السلام در سفر صیقل بر او بنویسند و در وقت  
 رضایا عبد الله بن علی الفرات و اخبار مختلفه در بنیاب مکتور است  
 و بعضی اصحاب چون این نوع کلام از امام علیه السلام شنیدند خواستند  
 بگذرانند بپایانند چنانچه مکرر استخوان شیشه در او زدند آن موضع را  
 چون حسین علیه السلام در آنجا شهید شد آن استخوان شیشه را در دهان  
 یافتند و بنزد خدایتعالی علیه السلام از غرزه صیقل را بجهت خود  
 باز و جبهه خود که از شیشه امیر علیه السلام بود گفت عجب حدیثی بود و آخر  
 دهم چون صلیب نو ابو الحسن در زمین که بالا نزل نمود بعد از سلام  
 نماز مدد رحمتی بر داشت و بوسید پس گفت عجب است از نوای شب  
 که مرا بیند از نو محسوس میشود و میگوید که داخل هست میشود بجز حساب  
 و حال آنکه او عالم نیست بقیل آن زن گفت ای همایون المومنین بگو  
 حق میگویند در زمانیکه حبیب الله بن زیاد ملعون لشکر حسین علیه السلام  
 بر آنکس رفت در میان آن لشکر بود چون نزدیک امام حسین علیه السلام  
 او رسید اتمل داشت اخم و تحاطر آوردم فرمود این امیر علیه السلام را از آمدن خود  
 دشمنان سلام پیش حسین علیه السلام فرستم و حدیثی است علیه السلام را عرض نمود  
 فرمود بیاری آمده با بخت عرض کردم بهیچیک زبانه را از او داد و کوفه  
 دارم و از این باب حاتم فرمود این زبان بیایان نیرین رو که مقبل ما را بنویسند

از روزی مقبل ما را مشاهده نماید و باری ما نکند داخل شود خواهد شد  
 گویند من فرار نمودم از آنجا بحدی که مقبل ایشان از نظر من مخفی ماند اما بحدی  
 بود واقع شد و از گویندین غفله در بخت که شخصی را با عیض نمود که  
 من از دایه ای الفریه میبایم خالد بن عرقه مر فرمود نموده است آن در تکرار  
 نمود که و الله نموده است فرمود و الله بنی که او نمیداناند لشکر صلا  
 باشد و عذر لشکر حسین بن حجاز بود باشد چون حبیب بن یحیی را شنید  
 پیش امیر علیه السلام و هم خورد که من شبعه فرمودم و فرمود اگر حبیب بن حجاز بنی  
 لا بد این واقع خواهد شد ابو حمزه میگوید که چون عمر سعد در لشکر  
 صلاحات ارشد خالد بن عرقه مقبله الجیش بود و حبیب بن حجاز عذر  
 اخراج نمود و در وقت یکفرمودای حبیب بن حجاز بر او تیراندازی کرد  
 لواء آن لشکر را شقیق الله چنین خواهد بود و با همان لواء از باب القبل داخل  
 مسجد خواهد شد و مکتور شد و نیز در حجاز از حسن بن زکوان که سبک  
 بیست سال عمر نموده بود و غلبت نموده که رفتی امیر علیه السلام را در خواب  
 و این بار آن شخص بمدرسه رفت و یاد کتابت حضرت قبول سلام نمود  
 او را حسن نام نهاد و فرمود عیض خواهد بود آخر الامر ترا داخل نمایند  
 شهر که بنام میکنند او را مردی را و لا دغم عن عیاض او را بعد از اینها آمد  
 بنیجه نوایجا و در موضع مستی علی بن یحیی و مکون میشود و بها نظروند



و نیز در این بقا در مورد پرستش نام انچه چهره خیز است که شد بقا  
 فرمود از بی بنایها ده میشود و انچه شکر و از صفا او ذکر نمود و اند  
 در همان حال نازبان بر زمین افتاد فرمود در زمین این نازبان مسجد  
 میشود و او را مسجد الشوط مینامند و نیز فرمود سببی بعدی شد  
 فقال لها الزواج تزکب عنها الفجور و تصعد بها الشر و نیز فرمود  
 که بنام میشود بعد از من شهر که او را نواز و مینامند مابین دیوار و دیوار  
 و بعد از آنکه بیان اوصاف اشهر نمود فرمود که منغاب بکرمی بندد انجا  
 ملوک بنویسند و عدایان بکس چهار است اول ایشان سفاح است  
 تا اخر آنها ایشان بیان فرمود بعد از آنکه بود پس نه خرماء و فلا و غیره  
 که در عقب او است قائم علیه السلام و مینامند اسم سلطان است و خلفاء  
 عیسان را بنویسند و عیسان بنمود و عیسان را بنویسند و عیسان را بنویسند  
 از یک و چهارم معنی بنودند و اخر ایشان حال ایشان را بنویسند و بنویسند  
 الفاظ شریفه و فعل القبة القبر و ان القلا و ان الحراء و فی عقیقها  
 الحق بفرع من خیمه مابین الافالیم کالفر المصی بین الکواکب المذی  
 و نیز اهل بصره و الحار و بازن فرما شد که این مسجدی که در اینجا بنویسند و بنویسند  
 جائد مدبعت الله علیها العذاب و من یحییها و عرق فی عقیقها و فی  
 و نایه اخری کجوه طیر فی بحر بحر و نیز محمد بن الحسین بن طاهر الحلی

و یوسف بن المظهر و منس الدین محمد بن العزیز و وفی محاصره ملا کو خان بقا  
 رسولی بخش ملا کو فرستادند و منس الدین را بنویسند و منس الدین را بنویسند  
 شمار ازیم زیرا که از اخبار اجداد خود است ائمه اثنا عشر علیهم السلام و بنام امیر  
 الخلد المقام و الفاضل المقدم اسد الله الغالب علی ارباب الی علیهم السلام  
 چنین یافتیم که تمام مالک بن بلاد میشود و و ان که مغلوب میشود  
 شام میشود چنانچه علی علیه السلام فرموده انما جانت العصابة التي لا  
 خادق لها فخرن والله بائع الظلمة و مسکن الجبار و ام الکبیر ابوبکر  
 لك يا بقا و در لایک العار من انی لها انچه کما جیح الطوا و بنی ثمان  
 کما ثمان الخ فی الماء بانی بنو فطون و مقدّمهم جهور فی الصور کهم  
 و جوع کالجنان المطر و خرا طیم کهم الطیم القبله لا یصل یسله الا انهم  
 و لا یزایه الا نکهها و منجین انحصر خبر و از غلبه هند و سدر غلبه  
 ضبط بر طرف یمن و غلبه اندلس بر طرف فیقه و غلبه حبش بر یمن  
 و خراسان و دهم بر شام و اهل اربعین و خروج زک و نوح و غیر ذلک و نیز  
 در کتاب بخار نقل نموده که در خطبه فایم وصف فرموده انحر که خاری بنویسند  
 در مرافقه و از فیض سلطانیه و غیر ذلک و در خطبه بنویسند و العجب العجیب  
 بین الحادی و الرجیب انتم یل غریله و لیبلین بلیله و لسان من یوط  
 الفلح و فی بصیر اسفلک اعلاک و اعلاک اسفلک و منجین و خطبه



ما اینم و غیره و همچنین بخدا بعضی از خود را که بعد از وفات حضرت شایسته  
 و مضیبتان چنین و چنان گرفتار میکنند چنانچه بخوبی برین صفت فرمود که هر آنکه  
 را خواهند کشید بصف بسوی عمل زینم که مراد زیاد و لذت و آسایش و آسودگی  
 پای ترا قطع نموده بدار خواهند کشید و روزگاری گذشت و زیاد از جانب حق  
 دلی گوید شد و جوهری منبسط و رگشت و همین جوهر را امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
 دوست میداشت با او بسیار محبت می نمود و میفرمود من مالم یسوق  
 و برادر است مندازم و آنقدر التفات در حق او نمیداد که بعضی در مکان  
 میفرمودند که امیرالمؤمنین را و وصی خود خواهند نمود چنان و صاحبی که خواست  
 رسول الله صلی الله علیه و آله دعا میباید بخواهد که کمال آنحضرت را بخیر  
 مشاهده نموده و ندانستی آنکه روزی جوهری داخل شد در آنجناب شد بدید که  
 آنحضرت بر پشت مبارک خواسته است و جمعی از اصحاب حاضر هستند عرض کرد  
 که ای نام بیدار باش هر چه بر تو میسر شود و از خواهی شد که از آن خبر بمان  
 شیعت فوخصا خواهد کرد آنجناب بستم نموده فرمود منم خبر میدهم ترا  
 جوهری از او و آنکه بقیه بیدار می شود و این بود که بسوی عمل زینم بر سر  
 و پای ترا قطع میکند و زیاد را میکشد و زوی میکند که زمانی نگذشت که زیاد  
 ملعون منبسط و نمود و بستم تمام که از مخلصین امیرالمؤمنین بود و از کلام  
 زنی بود از بنی امیه علیهم السلام و از خدیو زاد نمود و فرمود انم فوجی چنان عرض

نمود که سال است فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که ابنی که بد  
 نور ایمان نامیده در عجم میباشند عرض کرد که راست فرموده فرمود رجوع کن با  
 اصلی خود و کینه تو ابوسالم باشد و آنجناب بود از آنجناب تا مطلع شدند  
 و از آنرا حقیر خجالت را و آلاء نموده بود و بستم بعضی از آنها را اظهار می نمود  
 جماعتی از اهل کوفه بشک افتاده نسبت گرفتار آنها را و ندانستند و او را  
 منبذاندند آنکه روزی در محضر جنی از مخلصین و شاگردان فرمود ای منبذ  
 ترا بعد از من میکشد و بدار میکشد و در روز دوم از دهن و دماغ تو خون  
 می آید و در پیش تو از آن خون خضا خواهد شد و در روز سیم ضریب تو خواهند  
 و ای انجالت با خواهد داد آن موضوعی که در آنجا مضطرب می شوی جنبه عری  
 خرب خواهد شد و تو هم ده نفر خواهی بود و جوهری که بر ایمان می آید و کوفه  
 از هر خواهد بود و تو نیز دیگر خواهی بود از دیگران و هر آنکه شویم تمام بخدا  
 و اما وی می گویند پس بعد از روزی از آنحضرت آن کلمه را میبستم نمود و بستم بستم  
 می آمد و در زبان کلمه نماز میخواند و کلمه را میباید که با دست میگفت و میگفت که  
 از برای تو خلق شده ام و تو از برای من و بدو و بعد از این حرف میگفت که من بخدا  
 تو ام بنکور غایت کن حق جواد مرا و عمر و مقصود او را نمیدانست گفت اما اینجا  
 خانه ابن مسعود با خانه ابن حکیم را بخیر بعد از زمانی از وفات امیرالمؤمنین  
 میبستم را در کوفه کوفه نزد عبد الله بن زیاد بردند و کشیدند از مردم کشیدند و







[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



و عمارت اضراب پیدا نموده افتاد گفت و آمدند بای بگو گفتند که طویر  
 حکم سازید باز ساختن از خراب ساز و آمدند بای بگو گفتند که من خبری  
 در خصوص من پیدا نم کردم در خصوص این چنانچه انداز خواندند مردم معتدل  
 مانند علی بن ابی طالب خاصه بود آب و بگو با عرض نمود فرمود انجا از یکشد از خراب  
 راست و چپ بنده که ظاهر میشود در انجا و فرمود چپ نوشته که من در صوی  
 من و خراب خراب بنوع مردم در حالیکه شرب فلانند از انجا خبر دادند و انجا  
 انها را و گفتند که بکند بعد از آن مسجد بنا کنند بطور گردند و فرمودند  
 بپوش آمدند فرموده حضرت علی بن ابی طالب بنمودند و فرمود و بنی  
 با چند نفر پندش بگو و سالی چند از سوال نمود عاخر شد علی بن ابی طالب  
 و از کرد بد فرموده چه خواهی سوال کن بفرمود گفت است مؤمن عند الله  
 ام عند نیک فرمود عند الله و عندی بفرموده ای گفت من خیر اولی  
 خود در پیش فرمود من را بنی ای در فرمود و علی بن ابی طالب گفت از کجا گفت  
 بفرمود رسول صلی الله علیه و آله و کتاب خدا گفت میدن رسول الله صلی  
 علیه و آله از کجا فرمود با یاف و منجر ظاهر گفت خدا کجاست فرمود اجل از  
 مکان است و در آن مکان بود و از آن مکان گفت با خدا مدد را بخوان  
 میشود فرمود اجل از صفات مددگان این خوان است بلکه بفرمود معرفت و صفات  
 با هر اوست که دلالت میکند عفو و صابا الغنا را از منزل معقول گفت

دعوی غیبی چه گفت فرمود عبد مخلوف مرز و در آن وقت که گفت انها الله  
 بیخیز از سوار است بنی باقی فرمود با علم ما کان بکون گفت اقامت بیند بکن  
 دعوی فرمود و از خانه خود بیرون آمدی منکر بودی نکنی بلکه از او داشتی  
 و در خواب بر اینو نمودند و از کلام من ترا خبر دادند و از حالت من ترا خبر  
 و ما مریب شد و در خواب پشایعت من کین بفرمود بصدق نموده انما را آورد  
 و انما الدنیا نام شخصی مع و در عهد بای بگو من اول شد و باید در شان خدا  
 علی بن ابی طالب شد و در نزد یکی کوفه نشین که افتادند بدش نشین ابوالدین اطراف  
 و جواب کردش منکر چنانکه گاه چمن پیدا شد که اب سفتک داشت از آن  
 از خورد بگفت بدش را هم بود بگو چمن را تا یافت ابی طالب بگفت علی بن  
 السلام رسیدند و در هنگام غم صفت و خواست که کتاب حضرت را ببوسد  
 بر کتاب خورد و شجره از برای و حاصل شد که از برای می ماند بود امیر علی بن ابی طالب  
 فرمود چمن که بواب خوردی و بوجب طول عمر تو خواهد شد و از آن در دست  
 بپندار آمد بود و در سینه من صد بپشت و صفت من و بعضی از علماء  
 پیش بای بگو آمده گفت نوی چنانچه بنی است گفت ای عالم بود گفت ماند  
 خوانده انهم که خلفای بنی این عالمهای ایشان میشوند کین خبر به من که خدا  
 در کجاست با در اسم است با در و بین ابوبکر گفت او در اسم است بفرمود  
 بودی گفت کین من خالی خواهد بود از او و بنی را این خواهد بود و در مکانی



مکانی بود که گفت این کلام زید بن امان است و شوازی که یهودی و نصاری و مجوسی  
بر اسلام بودند که آمدند پیش او و از احوال آن مؤمنان و مؤمنه ای یهودی و نصاری و مجوسی  
و از احوال آن یهودی و نصاری و مجوسی که خداوند عالم کجا و کجا کرده این مکانی از احوال آن  
و اجل آن است این که فرمود او از امکان و ذکر همه مکانی موجود است بدون آنکه  
مماس بخار و بود. بآتش بلکه احاطه علیتر و در همه مکانی و هیچ مکانی خالی از  
اونست و معتدل و انفعال است آنچه در کتب شما موجود است که خبر هم ایمان  
او و عرض نموده علی علیه السلام فرمود با ندیده در بعضی کتب خود دان که مؤمنی علی  
و در نوشته بود تاگاه ملک از زمین شنید و آمد گفت از کجا پی آمده گفت  
از نزد خدا و ملک بکر از دست حضرت امدا و هر که از پیش خدا و ملک از امان  
صفت و ملک از زمین صفت همگی بنظر و گفتند پس کوی گفت بی کعبه متبکم  
خداوند را که در هیچ مکانی نیست و هیچ مکانی خالی از او نیست یهودی و نصاری  
منو و ایمان آورد و بنیز بعد از آنکه مردم بخلاف آن حضرت عقیده یافتند و بودند  
خبط از قتال تا یکین و فاسطین و مار فین بعضی محل و صفین و همدان و از آنکه  
اخر از همدان یکی انجام میگرد از قتل و غیر ذلک و نیز در مجلس سبقت خلافت  
خویم مردم فرمود که علی پادشاه از اهل مرتز انصاری گویند که زیاد و سبقت کنند  
نام مردم از آن عباس رجوع شد که آنکه زیاد و ابودان از آن بی شایسته ای  
علیه السلام پس نفس خود را ساکت نمود بعد از آنکه بدان قوم آنها را باطل شمر

تا همه را بود و در یکی ماند ابن عباس مضطرب شد و متفکر گردید تا آنکه  
 دیدند من علی مدقباي چشم در بر پا او نشسته و ظرفی از بخار من علی  
 رسید و عرض کرد که مردی است در آن با تو بیعت کم فرمودی چه خبر گفت  
 بر اطاعت تو و جهاد در پیش روی تو تا آنکه فتح و ظفر با تو باشد فرمود  
 تو بیعت نمودی گفت و پس فرمود بی الله اکبر ان رسول الله صلی  
 علیک و آله خیر منی انی ادرک رجلا من امتی فقال له اذکس الفری و هو  
 من خزیم و یوث شهید او بدخل فی شفاعتیه مثل ابی بکر و مصعب  
 اضطراب ابن عباس ساکن شد و در مجلس نیکو بیعت اهل بنی امیه  
 و ابن ملجم با چند نفر انده بودند همه هفت نشستن انحصار خلافت  
 انحصار اسم و نسب ابن ملجم را غور از پسر بدان مکتوب اسم دیگر گفت  
 دروغ گفت بعد از آن راست گفت حشر قبول نمود و خبر داد که انصر  
 مراست و بار فرمود که ترا ندیده بود پدر بد که ترا نبیند ای پسر و عاقلان  
 صالح و نوظفیل بودی هر وقت پیش اطفال می آمدی می گفتند امیر  
 چرا شده سگها و مادرش در چپش خامه شده است ایها الزلم  
 مضطرب نمود و مکر از ابنی فقرات اختیار نمود و احادیث مفصله در غیب  
 شنبه را است و نیز در بیعت خلافت بعد از آنکه مردم با تمام اظهار  
 رضا از ابن بیعت نمودند فرمود بکار بر و بیعت المال و غیر از آن



[illegible]

فرمود که بقرین بنمود از ایشان ده نفر گزینند و بشو از لشکر حضرت ائمه و نفر  
نه نفر از خوارج قرار نمود و نه نفر از لشکر حضرت گشتند و در جنگ  
جذب بن عبدالله شکست خورد و در امر حضرت که این طایفه هزاران و صفر  
و چهل نفر اهل خان بودند و هشتاد نفر از امیر **عبدالله بن مسعود** و کشت  
و در خارج از مسجد و جادو گشتند و در میان سپه خود و فکر می نمود  
**امیر عبدالله بن مسعود** و آمده این که او هفتاد و شش نفر از او گرفت و وضو  
ساخت و بخانه پدید که سوار می زدند لشکر از او جدا شده علی را از  
محضر و عرض نمود که لشکر خوارج از سر گشتند بگو لشکر اسلام فرمود  
نگذاشته اند و رخ است آن که در خانه فدا می نمود حضرت فرمود لا بعد از  
سوار می بگردان و فرمود و ناک فدا می نمود که خوارج گشتند حضرت  
فرمود در الله که همان جادو اهل محض خوفاً ایشان است عبدالله در  
خود گفتند بود که اگر **عبدالله بن مسعود** و اینها خوار شد پس منم خوار  
شاه با **امیر عبدالله بن مسعود** نماید و اگر استیلا شد پس علی بن ابی طالب  
چنانکه این حضرت خواسته آمدند و بداند که نکند شرانند و بجای خودشان  
مستند شک از قلب جذب زائل شد حضرت از پشت کردن او گرفت  
با جذب شک از دل بود و رفت خالابادش هر چه خواهی کن و خود  
بصره فرمود که از روی این فرزند من حسن از کوفه رانده هزار سوار و پیاده که











لشکر صلیب و وقت ملاقات طرفین چون شد و با هم آمدند و محمد  
 در جمع خود گفت بافتن و معلوم شد که کامل و کثرت و معتبر  
 حضرت انبیا اند و خدایا که در محراب نماز ایستاده بود سلام کرد و انبیا  
 جواب سلام نمود و معصوم فرمود که سلام فرمودی و کلامی که از انبیا  
 فرمود از حق است و شما هم را که با وی شنیدم از حق است من علی بن ابی طالب  
 و خواست دلم که ایشان بیرون رفت سر این قول را سوال نمودند و فرمود که  
 او را در دین و بین من و علی گفتند و من بجز محمد ندانم که با حال و حال و انبیا  
 شغل نمیداشت و در محراب فریاد کرد و در میان انبیا جمع و گفت  
 کوه گفت بودند که با وی گفتند و من بجز محمد ندانم که با حال و حال و انبیا  
 حامل خوار و فریاد و انبیا اند و فرمود که با حال و حال و انبیا  
 نزد شما ایستاده و در بین شما حال و حال و انبیا بود و بعد از آن  
 و فرمود که کثرت شما را که با حال و حال و انبیا بود و بعد از آن  
 که ندانم که از انبیا اند و انبیا اند و فرمود که با حال و حال و انبیا  
 را بعد از وفات غسل و کفن و نماز کند بعد از آن غسل نموده و بعد از آن  
 در راه کوفه و فرمود که انبیا اند و فرمود که با حال و حال و انبیا  
 فیما بین من و انبیا و انبیا مقبول میشود انبیا و فرمود که با حال و حال و انبیا  
 بزرگواران و فرمود که با حال و حال و انبیا و فرمود که با حال و حال و انبیا

محمد

او صد و بیست سال که نشسته بود و نشسته که مردی مدتی تا اوست و میگفت  
 و او امیر المؤمنین بود گفت از ایشان و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران  
 باشد چون آوردند حضرت را و ملا حظت نمود گفت و بزرگواران و بزرگواران  
 و انبیا و شهادت منبهم که اوست و حق و کرم خود محمد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله حضرت فرمود آمد که انبیا و بزرگواران و بزرگواران  
 در انبیا بگفتند که حضرت خود را انبیا بدانید و بزرگواران و بزرگواران  
 و گفتند که انبیا و شهادت منبهم که اوست و حق و کرم خود محمد رسول خدا  
 و وفات نمود و صدق و از خواران و انبیا و بزرگواران و بزرگواران  
 در جمع بودند که بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران  
 تا اوست چه منبهم که انبیا و رسول و انبیا و بزرگواران و بزرگواران  
 هستند و فرمود که انبیا و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران  
 لا اله الا الله حقا حقا صدا و انبیا و بزرگواران و بزرگواران  
 باین دنیا و انبیا و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران  
 نقی الدنیا و انبیا و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران  
 بقی الدنیا و انبیا و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران  
 حارث و انبیا و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران

خدا و خود را بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران

محمد







او انداخته فرمود با سلفی با چینه بامد کرد یعنی آنکه حاضر نشو مثل  
 سار و تان و ای با جری و ای بی شر و ای بی نیک و فرج اوست چهره او خندان  
 در وقت و عمر برین خیر است از عقیق و زواید باغ و دشت باغی است باغی  
 و در بخار گفته که این بایه الحیدر است که از کجا باغ و دشت از جلد خطا  
 از عکس نقل نموده که در اینجا با سلفی و با جلیعه گفته است و نموده سلفی  
 یعنی سلفی و جلیعه با معنی زبان و در خارجي بخش عرض نموده که من را  
 دوست مینامد فرمود دروغ نمیکوی و می بینم ترا گشته شده در ضلالت خود  
 که از تو بگویش که از غایت عبور نمینماید پس چندی نگذشت که دعوا از زبان  
 واقع شد و آن مرد در میان خوانج گشته شد و فرمود که باینکه بیکر خاچه  
 پیش حضرت حاضر شد که عرض نموده که با اهل بیت من این دو امر فرج نموده  
 چون تمایک مهر نمودم شرف خواهم از امل و اوقات تمام بی موقع خون بد  
 و جگر و دلم خود را بخواب فرمود با فلان و با فلان در خیر بیانی فلان که کجا  
 با فلان بن فلان عقد شده بود و خواسته شد و پس از تو منو شد و شد  
 در میان خود آورد و او را میزید انداختی خواستی کردی سگها هجوم آورد  
 و یکی از آنها ان طفل را بدلتان گرفت و او را در شفقت مادرش شکست بران  
 انداختی از طفلان را مادرش طفل را انداخت و وقت تو هم رفتی گفتی اللهم  
 یا حافظ الاولاد یا حافظه زن گفت همه آنها خواست و بچینو که در میان و با

و در وقت

نور انحضرت مرد را فرمود که چهره ات را از آن چون چهره خود را گویا بخار  
 بود فرمود که این مرد پیر است و بر تو حرام است پیش خود را برد و بر تو حرام  
 بکن که حفظ و در تبعه ترا نمود و در خلافت عمو را فرود کرد و خانم بود و در  
 مرد حامله بود بدی که بخار و در دیگر می کرد مادر و خود و زبان در تاراج  
 هر یکی گفت این بی زاری نبد ام و در خزان بدی که در خانه پیش خلیفه بود بد  
 خانم شد ما جزو ابا جمعیت تمام بخشو امام علیه السلام رساندند حکم فرمود  
 در ظرف معینی سه روز در آن علیحد علیحد و در شبند و در کشتند آن یکی  
 که شایه کران آمد پیر و داد که این فرزندت است از حمله آنکه شایه شکر بود  
 در تربیت میشو و هر روز بحقیقت مسلم را فرمودند و در وقت عید  
 نوا علی هکذا غم و وقتی که عقیقه بر آن عقیقه و اوقات نمود انجاء و حضور  
 او مردی فرمود عقیقه و غارت نمودن نور تو حرام کرد بدی که گفت با ابا الحسین که  
 چه در فضا بای و عجیب است و لکن و چه این فضا چه چیز است غم و غلام  
 عقیقه بود و زن حره و از تو می نموده بود که از عقیقه او ش میفرمود چون عقیقه و اوقات  
 نمود از این غلام مذکور می مملوک از آن شد چیزی از شوهر او و او شد بضع  
 حرام است بر عید مگر آنکه از او گذارد و بعد از آن که عمر ساکت شد و در عهد  
 عمر خلاص می نمود و از آنکه بود حاضر نمودند از آن نمود و حکم بفصل غلام فرمود  
 انجاء بفصل ام فرمود که اگر اکتفی گفت که او غلبه نمود بر من و با من حمل نمود و طاعت

حضر







و در حق الباطل پس چرا انکار منتهی عرض کرد با مولای تو من بپای تو بود  
 داشت غما نمودن با پدر خود مراجعت کرد و در بنیاد بنیله از عرب به بلند داشت  
 و بنی خوار آمدن بخوار کشید که نوشهر نکر ما هر چه مال داریم در اختیار  
 تو باشد بول نمود و مشغول خدایمان باشد بود و ایشان بنیاد اکرام منتهی  
 تا آنکه در آن شهر بوی بی چمن غسل حاجتی نف و در آن چشمه غسل نمود  
 کرمی زده فرج در دم او فرار گرفت بعد از مدتی نمودن و شکم خیز و زک  
 شد ایشان خان و کل بر بزرگه او را انحصار نمود و علی بن ابی طالب  
 انحصار کیفیت با ایشان بنیاد نمود و امر نمود طشتی را در آن کرد که کل سحرا  
 و بدوی بود و امر نمود آن دختر را در میان کل نشان دادن که آن احسان را بجز کل  
 بفرستد پس گفتند با علی نوی پرده کار بزرگ ما زیرا که کو عیب مانده  
 از خام را مبدل از غیر خود من خدانایسم و لکن پیوسته علی بن ابی طالب را امر نمود  
 از خدایان که این خاد را واقع میشود و نیز در بنیاده در بار باغش و نیز  
 خلافت عمر خیز بنیاد در خانه شخصی بود ما بزرگ شد و چیله بوزن انحصار  
 احسان نمود که آن مرد این بنیاد زن خود خواهد نمود و گفت که آن مرد که در سفر بود  
 بعضی از زنان همسایه را طلبید مواضع نموده دختر را با آنکه از آن بکار  
 نمود و در نزد عمر نشست و از آن در جمعی از نهادن اما نموده و آن مرد که  
 از سفر برگشت آن دختر را نیست بخشاء دادند و زنان همسایه تصدیق نمودند

آن مرد گفت و این مرد نمود و بنیاد است چه که گفت برو نزد علی و ما هم  
 میایم پس یکی حاضر شدند و قصه عرض کردند پس امیر شپش خود را از علای  
 بیرون نمود پیش خود گذاشت و آن مردان زلفای شهر را حاضر نموده آنها را  
 در خانه نگاه داشت و از آن مرد را حاضر نموده هر چه بختی و نقد بدید و هر چه  
 صدق نمیداد پس او را بخانه دیگر فرستاد و دیگر از آن شهر حاضر نمود  
 و فرمود که مرا امشب شامم علی بن ابی طالب این شمشیر است و گفت که آن مرد را  
 گفت و سخن رنج نمود و گفت و امان دادم اگر تو با من است بگو هر این  
 ما این شمشیر ما و خاصه میباشیم پس آن زن امان طلبید حضرت امان داد و او هم  
 گفت و امان را با او نمود پس با او شهود هم میکنند پس علی بن ابی طالب فرمود الله اکبر  
 انا اول من قرئ بهن الشهود و بعد از آن زن از آن حد فزاید فرستاد  
 و میان آن زن و شهر نفرین نمود این دختر را برای و ترجیح نمود پس عمر عرض کرد  
 یا ابا الحسن خبر بده ما از آن حد است و بنیاد علی بن ابی طالب را که بنیاد بنی بود  
 یک دو ماند و بخون پیوسته از بنی اسرائیل و از آنجو دضم نموده و بنیاد و منمود  
 تا آنکه پادشاهی از ملوک بنی اسرائیل که او را در قاضی بود بان و قضاوتی  
 کپی برای من از این نامه باشد که او را پی خواهم فرستاد و من بر این چنین نمود  
 و آن مرد صدق این را بود و آن مرد وقت سفر حق ز و خبر خود با ایشان نمود و  
 و ایشان مکرر بدو خانه آمدند و میفرستاد و احوال پرسید و میفرستاد و از آن بندگان که



مهل بوصول و نمودن آن بآب نمود گفتند هم بخدا اگر اشباع نمائی و شاد  
 میندیم پیش پادشاه برای تو زیاده تراجم مینمایم زن گفت هر چه خواستید  
 بفرمیدم و فاضل زیاده شاه شهادت بخجوان زن دادند پادشاه بعد از تعجب  
 تمام از جوی و اثر آن با وجود شرف او با صلاح و دین خود که قول شما حجت است  
 و لکن بعد از رسم و عذر او این جماعت را این فقره شرف نمود که باز از زن عا  
 فاجرم شد و فاضل شهادت داده اند و بعد از رسم و دین خود خواهند  
 پادشاه از دین خود ندیده در این امر درخواست نمود و زن هم در امانت بود  
 بخاطرش بخامد و در سیم که آخر ایام بود و در پی زن آمد ناکاه بر خورد  
 بخاطرش از کودکان که برکت بودند و با او میگردید و دنبال علی الشارک در میان ایشان  
 بود و در آن روزی شایسته آنبال و الحال گفت بجای آن کودکان بیائید  
 پادشاه شما با هم و فلان طفل زن غایب و فلان و فلان در فقر فاضل باشند  
 شهادت بخجوان زن نمودند و هر یک بکلمه شما گوش میدادند و قول نمودند که  
 افعال جمع نموده بر حسب چیزی نمودند شاه انجاست و از دین شایسته  
 پیش خود گذشت بعد از آن امر نمود که بگوید که فلان فاضل او و بیرون  
 نا فلان موضع و فاضل دیگر و بعد از آن موضع بعد از آن یکی از ایشان را طلبید  
 و گفت راست بود حق این اگر راست بگوئی ترا منبکیم بخیر که می بینی  
 گواهی میدهم که این زن را که دنبال گفت و کدام زمان گفت و فلان روز

گفت ناکه گفت با فلان بن فلان پسر بد زکجا گفت و فلان موضع پیش من  
 کرد و او را بودند بجای خود و آن دیگر را آوردند بن نفسی و از آنجا رفتند  
 جواب داد پیش قول و با قول در پی او مخالفت نمود دنبال گفت اگر شما  
 ناحق دادند بعد از آن گفت فلان ندانم که در میان مردم که این و فاضل  
 ناحق دادند و فلان زن پیش حاضر شوند برای فلان ایشان و در رساعت  
 پادشاه رفت و بخاطر فلان فاضل پادشاه بخیران کرد و فاضل بخاطر یکدیگر  
 شدند و منادی در میان مردم فرستاد و نمود بقتل ایشان و در زن که  
 زن طفل شما هست و زاد ریشتم و ادا داشت آن طفل حرکت نموده اند  
 خارج و در میان آن قرار گرفت و چون مادر او را اسطوره بدو داد و از آن  
 طفل بخواهید باز جمع شدند و هر طور خواستند که او را بگیرند و نشان  
 همه اصل طفل بکشد و مضطرب بودند و چون زمان خلافت عمر بود  
 او رفتند و هم مدجالان نمیدادند گفت چاره این کار غیر از این نیست پیش  
 حاضر شد مادر طفل هم و فاضل مینمود اینجا نظر بگو طفل افکند پیش  
 ان طفل تکلم نمود بر زبان که کبکی نمیداشت علی الشارک و بگویند طفل مثل این  
 طفل را اینجا حاضر کنید چون حاضر کردند آن طفل بگوید که نشنیده و با یکدیگر  
 بر زبان اطفال تکلم نمودند پیش طفل از میان آن بر پشت ایام آمد و چون  
 ابله بدید مردم فریاد و شادی نمودند پس آن شخص سوال نمودند که با هم



[illegible]



حصه بقی تو خورده است و هفت حصه بخواخورد و چون مشقت مال  
 رفیق است و بیکدم مال است پس از این اوضاع شد در رفتند و رفت  
 انحضرت از منزل خود بپوشش رفت و در راه پادشاه که سوار شود پیش  
 عرض نمود که برادر من وفات نموده و مشقت بسیار از او کرده مانده از مال  
 اویله پشیمان بنده شده و حق من عمل بفرماید انحضرت فرمود باز به تو  
 دو دختر مانده که بی فروم چهار صد پیکه و نیک است مال آنهاست  
 و یک مادر هم مانده که بی فروم یک سدر هم که پیکه از مال و نیک  
 که در وجه هم دارد که بی فروم یک تن که هفتاد و پنج پیکه از مال او است  
 فرمود باین دو زن و زن بفرموده که بی فروم برای خود در دو پیکه از مال  
 تو یک پیکه بپوشو پس چون خود را در یافت نموده این را فرمود و سوار شد  
 و این مسئله عمل بسیار به مشهور شد و این مبنی بر کفایت علم است از او نشد  
 فرمود مثل مسئله بنیر که در او است و آنرا که انحضرت در منبر خطبه فرموده  
 سوال نمود که شخصی وفات نموده و یک تنی را از او و یک زن را از او و یک  
 نصیب او چه کند و پیشو فرمود و شما آنهاست و در شرح این گفته اند که  
 از اهل بوی است و نشان از اهل بوی خیران و ثمن از برای من پیشو بفرماید  
 بزرگ شد بطریق عول عول در میان غامه گفت پیشو از نیک چه که هر  
 کوراک کور و زورده که من پیشو بیست هفت جمع پیشو مال انحضرت

و هفت بیست و یک مال زن و بیست و یک حجاز از او و از او بیست و یک  
 بیست هفت است و وجود این که در نیک است من پیشو و نیز به قدر هفت  
 شتر ترا داشتند که نصف آنها مال بی نیک است و نیک است و شتر آنها  
 ثانی بود نمیدانستند چه طور نمایند زیرا که هر یک بعد از مال خطه حصه  
 میدید که از شتران باقی میماند مراغه پیشو حضرت او و نیک است و شتر از مال  
 اخذ نمود و پیشو شتر شد هر یک حصه خود را برداشتند شتر بیست مال بی جا  
 ماند و نیک است مال الی غیره که از کرامات و معجزات حضرت و قولی که  
 خال و مقام در هر باب از انجاء مستطاب که در نیک است و با صد و پانصد  
 که تفریح بیان و تحریک بیان اولی الابدی و الا بصر و در خصا عی از  
 اعشاران بکمال عجز و ضوافت نهادند لول اللهی عز و جل و خفیه  
 و العار فون یمنی فانه هو ان دعوتی اقا عقل یمنی و انقی است  
 فی قولی هو الله و لکن ما قبل لعلی مناب لانشاهی لایبی و لا و صی و حواها  
 میگویم عشق و شرح دنیا چون بعثت اهل بوی از ان ملک همانجا  
 به پیکهای ملک ما بگویم و صفای رشک ملک و در همانا باشد چنین  
 صد چنین شک از رفان این چنین و ملخص کلام در اشاره بعضی  
 ان امام عالی مقام این است که انحضرت در جمیع فضائل و صفات کامله است  
 جمیع موجودات حضرت احدی است و چنانچه از احادیث سابقه مشخص گردید



الخضر پیش از خلق جمیع موجودات با مبدء خضر خفاشات موجود شد  
 و در همه عوالم غیبی ظهور کرده و هست و خواهد بود و جمیع انبیاء را  
 بمقتضای حدیث با علی نقی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت محمد چنانچه گفتند  
 و اعانت فرموده و حق با خضر سلیمان علیه السلام الایضا طاف و سیر نمود  
 و سلطنت سلیمان از یک و نحو فاضل الجود و خضر بوده و مقام همه کائنات را  
 خلق و بدست اختیار او سیر و هر چه را که خواسته است بجز مشیت و اراده  
 بعمل آورده و از حالات ماکان و اشیاء و احوال و احوال و احوال و احوال  
 همه مردم در خدمت او و در کمال ابواب و کمال احداث و کمال کار و کار  
 ربوبیت و تصرف و فیل از این نواد ظاهری در همه عوالم باطنیه و ظاهریه و  
 مریضان و مریضگان هر چه خواسته نموده هر چه را عالم و دانا و هر چه را  
 و فرموده و لیس من الله یشکر ان جمیع العالم فی واحد و نکتة مسئلة ان  
 که خداوند عالم من حیث الذات البحتی البات لا اسم له ولا رسم له و هیچ کس  
 دست نیابد که ان غیب القیوم هر چه بصورتی قوی از ان و هر چه بجهت  
 ابد و ازی همان زیرا که تصورات و خیالات همه از جمله مخلوقات حادثه  
 که مانند فوت خیالاته حادث میشوند و از انرا حادث با لغدیم الخیر  
 چون در ابد و کواضافه بهم بجز نبود و صفات کلیم ندر و ممکن  
 واجب نموده چگونه و اندر از هر چگونه کلام میگوید یا و هادیم فی اونی معاینه

مخلوق و مثل کرم و ذراتکم هر چه پیش تو غباران و نیست غایت تمام  
 الله نیست الا طریق سدد و اطلب و دود و کلبه با و وجوده ایشانه  
 در الاء فکر کردن شرطه است و بی و ذات حق غیب کاه است قال الله  
 علی قلبه فکر و انی الاء الله ولا تفکر و انی ذات الله فان التفکر فی ذات الله  
 لا یزید الخیر قال هو الله احد الله الصمد او از طریق و مناسبی با این مخلوق  
 ضعیف نلزد و اگر بخواند نصرت در عالم امر و خلق بکند با خلق و در حق و حیا  
 و ثبات و غیر ذلک و افعال و صفات باید در طبق ابراهیم که لا یملأ الا  
 سیاهی ابراهیم آن اول خلق نماید که خلق الله الانبیاء بالمشیته و المشیته  
 پس باید در قوی عالم امکان شخصی از مخلوقات خود شاخص و ازاده باشد  
 که او را ملجای انبیاء و ملائکه و مرجع انها نماید و همه امور را بشا بوساطت او بکند  
 و فیوض اخلاص و نوری برای شدگان خود بدارد و جاری شود و اگر بخواند  
 با ایشان خطاب نماید بوساطت او نماید و اگر بخواند اظهار قدرت نماید با ایشان  
 او نماید و هکذا این شخص را لازم که مظهر صفات الوهیت و از ان مراتب ربوبیت  
 بوده باشد و در عالم مظهریت و حکایت بطور و بوده باشد که انبیا و مرسلان  
 وجود بحق ذات و متفرع از صفات مخلوقات باشد که او را مظهر قدرت و کلمه خود  
 و عبیه علوم خود و محل علم و مشیت و ارادت و منبع و بصیرت افعال و صفات  
 فرار و مدد هر کس بوده باشد باشد چنانچه در کوه طور از شجره کرمه انی انما الله



واما مولى محكم من و ابن اسمعيل و ما بليت خبر از ان مولى عيسى عليه السلام كه بار او را  
 خواهد بود و شهادت الله عز و جل و كفى لاقى اهتمام نبوده و نخواهد بود الله  
 الاول به منقاد ابيه حجة و ادبها فلم نك تسلك الا كذا و كذا و اما انما  
 تزلزل لك الارض زلزالها و ان ابن جند فرموده انا عين الله الناظر انا اذن  
 السامع انا بده ابا سطة انا لسان الله الناظر انا قلب الله الواعي  
 و ان نوع كلمات اشاره دارد بر اينكه شخص مثلاً يا چشم خود چنين دينها را  
 بنهد و خداوند عالم بوى و مقرر اوضاع جناسه بنمايد چنان خود شخص  
 امير المؤمنين را كه نو و مجتهد است و اسطر و ديت خود را زاده يا و بى بندها  
 جناحه انما با نور چشم خودى بندها و با كوش خود چنين مسموعان و بى  
 و خداوند عالم را كوش مثل كوش ماها منصور نمى شود پس اذراك او مسموعا  
 و ابوساط و جو ايمر المؤمنين بنمايد چنان كوش خداست و انشا با ديت  
 خود اهلها فدرت بنمايد و انشا الله بر و بندها از مقرر بوده باشد و  
 عالم را جارى مثل جارى مانده چنان افعال خود ابوساط و جو ايمر  
 ابراز بنمايد و انشان با زبان خود نطق و تكلم بنمايد و خداوند عالم را زيان مثل  
 زبان مانده با بديلى خلق بنمايد از انجا كلمات خود ابراز فرمايد با ملكي انجبر  
 ظهور با غير ذلك و انشا الله از دختى روان و دجرا از نيل نجي و انشا  
 با قلب خود اذراك انشا بنمايد و علوم كوشه كه صور مخلوقات بوده باشد

خداوند

خالوند عالم و وجود امير المؤمنين است و في الشرب ان قال فما بال الله  
 الاول قال علمها عند في كتاب لا يصيل ربي ولا يسنى و عيادت  
 امير المؤمنين است و هو الذي كتبه الله تعالى بيد مذيبة و جعله محل معرفة  
 و معارف غيبية و حكيمه و مشيئة و اذ في كافي الزباني الجامعة انما علم  
 محال غير في الله و سائر بركة الله و معادن حكمة الله و حكمة ربي الله  
 و غيره علم الله و قوله تعالى و كل شيء احصناه في امام مبين نفسى عليه السلام  
 شده و همچنين عيادت ام الكتاب و غير ذلك بنمايد هذا الباء و انشا الله  
 بنمايد و اذراك كوش و عظام ضرورت رسيد كه خداوند عالم زوفاست  
 مكرم بلكه از سائر حيوانات سوال و جو خواهد نمود و حاشا و خواهد كرد  
 و بتوان حدك خواهد داشت چنانچه مقرر و وضع الوازين القسط يوم القيمة  
 و طم برى شاخ را از بر شاخ دار كه او را اجل و حق شاخ زده و ظلم نموده شود  
 كرفت يوم يوحى اليه من القران و در قرآن مجيد كه مؤيد ان انشا با انهم  
 ثم ان عليا احسانهم خداوند عالم كه محسوس و محسوس و دينت كه بنمايد و  
 محسوس و در وسط ان محسوس بگذارد و همه مردم اطراف و اينكه انهم بعضى الغنى  
 خود و بعضى شيوط عالم را كه حافظين اعمال و محاسبين افعال حاشا كه  
 پس از حشاكاب چه طور خواهد شد و اين مردم كه محسوس و محسوس و محسوس  
 مقررند و در بكار طرقي اند و بكار مسمت مسمت كنند خداوند عالم كه محسوس

خداوند







724

FF

وَقَدْ



بود و چه خوب گفته است طوفان در مقام مدح نبی و منافع علی السلام این  
وصف شد که میگویند بر دو انگشت خیزاند از دست و نو  
کرو طرح افلاک دیگر اندازد و این از راه اغراق نیست چنانچه از او  
نمیستد بلکه از راه حقیقت است مطابق واقع و داعی در مقام اشعار و انبیا  
گفته است از برای خودت یک جنا فیه مینای بن خیز برین آویی  
مردم از وی صد هزار کوشکاف دست جبریل فرین بر اگر اهل انبیا  
علی السلام هرگز درین عالم انداخته اند و اما بر انگشت خود بخواند  
هر قدر از فرشتگان و رانندگان انداخته است و هیچ نمیکنی بر انگشت و نه  
و این فضائل خیره که ذکر شده و در کتب اخبار و آثار مسطور است آنها از  
احکام و ائمان اعتقاد و ایمان مردم ضعیف القوی و البیان که از فکر  
مراعات این غرر و قصود طاری اند نوشته شده است و ذکر میشود و عباد این  
از برای تفصیح قلب گویند نظران است و الا در پیش آبار بصیرت و بصیرت  
انداختن در چنین بزمی این است که کسی بگوید که این نوشته را چنین نوی  
که در این شش پانچ و احوالی انداخته و این فقره برای طفل و سالد و سالد بکا  
فی ابد که پدر خود را با این قوت و قدرت میبشاند بعد از این معجزات  
و از راه از برای تعلیم و ارشاد اطفال و بزرگان مذهب است نه از برای طرد راه  
چه کردی تمام از این بن الحجاز که خود جهل میدانی و بجا از زبان چون نشناختی

عقل زد بپند کجا مردان و ایشان بپند اگر کسی برین ای نظر کن  
پیش از این که در کن میاسار و روشک اندر مراحل مشوم و فو  
رواجل بگردان رفته ای هر روز همیشه لایح الا فلین کوی اینه  
این امور از خیره در کن و در و بیا و بالا و ملاء اعلی بیاورد بر و اندر و  
باسر تفریح کن هر ایا کبر و السلام علی من اتبع الهدی العاقل و کعبه  
الاشارة و الجاهل لا یبقعه الف عیالی در خانه اگر کسی است بجز و نیست  
امید دارم که از رحمت خدا و برکت باطن ائمه هدی علیه السلام هر کس طالب این  
مختصر کافی شاقی را با قلب چنان از عشق و ریا محک بنال آورساند حقیقت  
نویسد خدا و معرفت نورانیت ائمه هدی علیه السلام را بی خبر و از این  
و محقق گردد که اشتیاقی که این طریقه دارند تا بدانسان ناقص و نوجود  
در معنی نرسد خواهد بود کما قال علی و ما یؤمن اکر قسم بالله الا وهم سیر  
و قول اللهم یا مقیل القلوب و الایصار ثبت قلوبنا علی هدی بنات  
و لا یزع قلوبنا بعد از هدایتنا یوز مع قریک و اعفر لنا و جع اهل الکتاب  
و رحمت اللهم اعطنی فی همتی و الخلد فی ایمان و یسار و یسار  
جنا با بصیرت و قلبی علی اهل سیر و الحمد لله  
اولا و آخر و باطنا و ظاهرا ثم الکتاب  
یعون الله الملک الوهاب



قطعه بد و دولت نای و دان ناصر الدین شاه که کتی از وجودش  
 خلدین آمد مینداری که از روز نخستین تا آخر دین بقدر  
 عدل و داد وجود شاه اینچنین آمد هنر از دولت این خسرو را در  
 پرورد بخت همزیم بخت زمین آمد قطعه حکم حضرت  
 خلدیوم از رنگ که حکم او را در آسمان بر در فرمان خلدیوم ملک  
 از امطر الدین شاه بزرگوار و بخت و دولت ایران اگر شماره  
 کتی نایا دم و خوا بودید که بیدار شهید و روم ملک نشان بدام علی  
 از صدف و راشی در چنگ از آنکه مهر علی بدامه ایمان جیبا  
 فضایل ناب مغارف انساب مضارع مستداری محله شد بر مبین  
 پوینده مناهج تحقیق و جوینده مدارج ندیفو حاج میرزا محمد علی محمد  
 فرجیده داعی کلمه الله تعالی بخت علم دینی هم لدی شد نصیبش از پا و ارش  
 علم کلیم و خضر کردش کردگار این چهل حدیث مبارک را جمع و بسیار  
 نمود بیک بحث انکس کرد فاندیجای باقیات و صالحات اینچنین  
 بدی و اهتمام نواب مستطاب لاشاهزاده شعاع السلطنه در بیج الله تعالی  
 زید اجلال له و السلطنه نیز شهرت شعب العظم انجام پذیر کرد بدین  
 سال هجرت هزار و سیصد و دو کین هابون کتاب طبع نمود قطعه  
 فرخنده زای و روی و پندیده خلق و خوی افایرکت و بیک زبانی نو

بیان خال خلدیو زاده ایران و دین سبک از مهر و سنت خال و  
 مهر همان در صبح و شام حاضر خدمت گرفته است در راه بند  
 بکف از صدف مال و جان از دادش کشاده کف از جاش چشم  
 از هوش سرشته دل و از نخاش جان با دل کشادگی همه کن کشاد لطف  
 بارو کشادگی همه کن هنده نان در پیشگاه حضرت والا براسپی  
 سالار خوان و خانم جم زانگاه بیان در زیر ظل شاه و ولیعهد  
 پادشاه ماناد با سقا و اقبال جاویدان

فانله صدک الشغل کثیر محمد علی

میرزا محمد الطیبی الاصفهانی

فقیه شهر شعب العظم

س

در کتابخانه عالیجاه رفیع جابجا است الماهر اگر بلا فی اسد صورت انطباق

بدین وقت نشاء الله تعالی

کاتب الزمر عارفی

نگیند



